



مركز
للبحوث والتحريات الكمبيوترية

اصبحان

للغافل



عليه
صباح
الرمضان

WWW. **Ghaemiyeh** .com
WWW. **Ghaemiyeh** .org
WWW. **Ghaemiyeh** .net
WWW. **Ghaemiyeh** .ir

اللَّهُمَّ عَلِيٌّ وَمَا أَطْفَعُ

آسی نهران بر فراز عرشیدان

تألیف

السيد طه بك ابن سلطان

ترجمہ

سید احمد حسینی زنجانی
انتشارات جہانگیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللّهوف على قتلى الطفوف : يا آهى سوزان بر مزار شهيدان

كاتب:

سيد رضى الدين على بن موسى بن طاووس ابن طاووس

نشرت في الطباعة:

جهان

رقمي الناشر:

مركز القائمة باصفهان للتحريات الكمبيوترية

الفهرس

5	الفهرس
6	اللهورف على قتل الطفوف : يا آهى سوزان ير مزار شهيدان
6	مشخصات كتاب
6	ترجمة مؤلف
6	نام و لقب و كنيه
7	ولادت و وفات
8	مدفن سيد
9	نظريه دانشمندان شيعه درباره سيد
17	تأليفات سيد
22	مقدمة المؤلف
34	المسلک الأول
106	المسلک الثاني
163	المسلک الثالث
233	تعريف مركز

اللهوف علی قتلی الطفوف : یا آهی سوزان بر مزار شهیدان

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن طاوس، علی بن موسی، 589-664ق.

Ibni Tawous, Ali Ibni Mousa

عنوان قراردادی : اللهوف علی قتلی الطفوف. فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : اللهوف علی قتلی الطفوف، یا، آهی سوزان بر مزار شهیدان/ تالیف ابن طاوس؛ ترجمه احمد فهری زنجانی

مشخصات نشر : تهران: جهان، 1353.

مشخصات ظاهری : یو، 211ص.

شابک : 400ریال

یادداشت : فارسی - عربی.

عنوان دیگر : آهی سوزان بر مزار شهیدان.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق.

موضوع : واقعه کربلا، 61ق.

شناسه افزوده : فهری زنجانی، احمد، 1301 - 1385. مترجم

رده بندی کنگره : 1353 9041 الف/BP41/5

رده بندی دیویی : 297/9534

شماره کتابشناسی ملی : م 55-172

ص: 1

ترجمه مؤلف

نام و لقب و کنیه

نامش علی و کنیه اش أبو القاسم و أبو الحسن و لقبش رضی الدین فرزند سعد الدین موسی بن جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن أبي عبد الله محمد ملقب بطاوس است و محمد بدین جهت طاوس لقب یافت که وی را صورتی بود زیبا ولی پاهایش همچون طاوس با جمال رویش تناسبی نداشت.

طاوس را بنقش و نگاری که هست خلق

تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

و از طرف مادر نواده شیخ الطائفة شیخ طوسی است که شیخ را دو دختر دانشمند بود و جعفر جد سید، شوهر یکی از آن دو دختر بود.

ولادت و وفات

در نیمه ماه محرم سال 589 هجری قمری در شهر حله متولد گردید و دوران کودکی و جوانی را در محل ولادت بسر برد و شاید در سنّ چهل و اندی بود که مهاجرت ببغداد نمود و 15 سال در بغداد که پایتخت حکومت خلفای بنی عباس بود اقامت فرمود سپس بحله بازگشت و در هر یک از نجف و کربلا و کاظمین سه سال مجاور بود و سه سال هم قصد مجاورت در سامرا نمود که آن روز مانند صومعه ای بود در وسط بیابان و در اواخر عمر باقتضای مصالحی که ایجاب می نمود دوباره ببغداد آمد و منصب نقابت طالبیین را بنا بدستور هلاکو خان مغول در سال 661 بعهدہ گرفت و سه سال

ص: 2

و یازده ماه متصدی این منصب بود با اینکه در زمان مستنصر خلیفه عباسی از پذیرش این منصب سخت خودداری می فرمود و بنا بنقل شهید ره در مجموعه خود، میان سید و وزیر المستنصر: مؤید الدین بن محمد بن أحمد بن العلقمی و برادرش و فرزندش عز الدین ابی الفضل محمد بن محمد که خزانه داری کل را بعهدہ داشت علائق محبت و مودت کاملی بود و لذا قریب 15 سال در بغداد اقامت فرمود سپس بحلّه: زادگاه اصلی خود مراجعت نمود و پس از آن بنجف اشرف مشرف گردید باز در دوران حکومت مغول بیغداد بازگشت و همواره در راه خیر و ادب قدم برمی داشت و با کمال قداست و پاکی زندگی کرد تا آنکه صبح روز دوشنبه پنجم ذی القعدة سال 664 بسن 75 سالگی وفات یافت.

مدفن سید

سید مذکور در کتاب فلاح السائل چنین می فرماید:

بیان چگونگی قبر: شایسته است که قبر به اندازه قامت میت گود باشد یا اقلاً تا در گردش و لحدی داشته باشد رو بقبله که شخصی بتواند در میان آن بنشیند که منزل خلوت و تنهایی است پس به همان قدر که خدای جلّ جلاله دستور فرموده است و موجب قرب بوسائل خوشنودی حقّ است بایستی توسعه داده شود من خود چنین تصمیمی بدل داشتم و یکی را دستور دادم تا در جوار جدّم و مولایم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه محلّی را که برای قبر خود برگزیده بودم کنده و آماده نماید مگر پس از مرگ میهمان آن حضرت شوم و پناهنده و وارد بر او گردم و گدای در خانه اش باشم و بامید احسان بسر برم و هرگونه وسیله ای را که کسی بآن متوسّل می شود

ص: 3

بدست آورم و محلّ قبر را پائین پای پدر و مادرم رضوان الله علیهما قرار دادم زیرا دیدم خدای جلّ جلاله دستورم فرموده است که در مقابل پدر و مادر شکسته بال باشم و سفارش فرموده تا درباره آنان نیکی کنم از این رو خواستم تا هر زمانی که در زیر خاک گور خواهم ماند سر خویش به پای پدر و مادر نهاده باشم.

بحسب این بیان می بایست وصیت فرموده باشد تا جنازه اش را بنجف حمل نموده و در همان جا که تعیین کرده است به خاک بسپارند و در غیر این صورت مناسب آن بود که در کاظمین و جوار مرقد مطهر موسی بن جعفر و جواد الأئمة علیهما السلام مدفون شده باشد ولی با این حال در بیرون شهر حلّه مرقدی است که منسوب بسید است و زیارتگاه مؤمنین، و پیدا است که اگر سید در بغداد وفات کرده باشد بعید بنظر می رسد که در حلّه به خاکش سپرده باشند و الله العالم.

نظریه دانشمندان شیعه درباره سید

سید بزرگوار نزد همه دانشمندان شیعه معروف به جلالت قدر و تقوی و زهد است علامه حلی در اجازه اش می فرماید: از جمله کتابها تصنیفاتی است که دو سید بزرگوار و سعادت مند: رضی الدین علی و جمال الدین احمد فرزندان حسینی نژاد موسی بن طاوس نموده اند و این دو سید هر دو عابد بودند و باورع و مخصوصا رضی الدین علی رحمه الله که صاحب کرامات بود و من از پدر خود و هم از دیگران پاره ای از کرامات ایشان را شنیدم و در منهاج الصلاح در بحث استخاره می فرماید: روایت شده است از سید سند سعید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس و او عابدترین فرد دوران

خودش بود که ما دیدیم و سید تفرشی در نقد الرجال ص 144 می گوید:

که او (یعنی سید) از بزرگان و موثقین این طایفه (طایفه شیعه) است جلیل القدر و عظیم المنزلة است روایات فراوانی بحفظ دارد و سخنانی پاکیزه و حالش در عبادت و زهد مشهورتر از این است که بیان شود، ماحوزی در بلغة می گوید: سید سند بزرگوار و مورد اعتماد و دانشمند عابد زاهد پاک و پاکیزه که زمام مناقب و مفاخر را بدست گرفته و صاحب دعوات و مقامات و مکاشفات و کرامات می باشد مظهر فیض و لطفهای پنهان و آشکار خداوندی...

و بعضی از شاگردانش در اول کتاب یقین درباره او چنین می گوید:

مولای ما صاحب مصنف کبیر و کسی که عالم و عادل و فاضل و فقیه و کامل و علامه و تقیب و طاهر بود صاحب مناقب و مفاخر و فضائل و مآثر و زاهد و عابد و باورع و مجاهد رضی الدین رکن الإسلام و المسلمین نمونه اجداد طاهرینش جمال العارفين... وبالجملة بفرموده محدث نوری اعلى الله مقامه ابن طاوس تنها فردی است که علماء شیعه با اختلاف مشرب و مسلکی که دارند همگی به يك زبان او را صاحب کرامت می دانند و این فضیلت تنها مر سید راست و درباره هیچ يك از علماء متقدم بر او و متأخر از او چنین هم آهنگی وجود ندارد و نیز فرماید: آنچه از مطالعه تألیفات سید مخصوصاً کتاب كشف المحجة بدست می آید این است که آن بزرگوار را با ولی عصر امام زمان صلوات الله علیه باب مراده و استفاضه از فیض حضور مقدسش مفتوح بوده و گاه و بیگاه به حضرتش تشرّف حاصل می کرده است انتهى.

و از خصایص سید بزرگوار مراعات او است آداب عبودیت را در

ص: 5

پیشگاه احدیت قولاً و عملاً تا آنجا که در تمام تألیفاتش نام خدای تعالی را بدون کلمهٔ جلّ جلاله و مانند او نیاورده است و نه سهم از غلامت خود را بفقراء می داده و يك سهم به خود اختصاص می داده است و این چنین ادب در گفتار و تسلیم و انقیاد در کردار، کاشف از حدّ معرفتی است که نظیر آن را در امثال و اقران او کمتر توان یافت و گوئی از آثار همین معرفت بوده است که رابطهٔ عبودیتش با حضرت متعال همواره محفوظ بوده و پیوسته از ربوبیت خاصّه الهی برخوردار و از هدایت های غیبی و الهامات معنوی بهره مند بوده است و ما دو مورد برای نمونه و جلب توجه خوانندگان ذکر می کنیم:

1- در کتاب اقبال در باب اعمال روز 13 ربیع الاوّل می فرماید: من روز 12 را به شکرانهٔ ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله در مثل چنان روزی به مدینه روزه داشتم و تصمیم بر این بود که روز 13 را افطار کنم روایتی در کتاب ملاحم بطائنی از امام صادق بنظرم رسید که مژدهٔ آمدن مردی از اهل بیت را پس از زوال حکومت بنی عبّاس در برداشت و احتمال می رفت که اشاره به ما باشد و نیز انعامی بر ما، و الفاظ روایتی که از نسخه های قدیمی نقل نموده و آن نسخه در خزانهٔ امام کاظم علیه السّلام بود چنین است:

ابی بصیر روایت کرده است از امام صادق علیه السّلام که فرمود: خداوند، والاتر و بزرگوارتر و بزرگتر از این است که زمین را بدون امام عادل واگذارد، گوید: عرض کردم:

من به قربانت چیزی بفرمائید که دلم را آسایش بخشد فرمود: ای ابا محمّد ما دام که حکومت بدست بنی فلان (بنی عبّاس) است امتّ محمّد هرگز

گشایشی در کار خود نخواهد دید تا آنگاه که حکومت آنان منقرض گردد و چون منقرض گشت خداوند مردی را از ما خاندان برای این امت آماده خواهد فرمود که راه تقوی و پرهیزکاری به مردم نشان داده و خود نیز همان راه پیماید و در قضاوتی که می کند رشوه نمی گیرد به خدا قسم که من او را بنام و نام پدر می شناسم... و بس از نقل بقیة روایت فرماید از وقتی که حکومت بنی عباس منقرض شده است من مردی را از خاندان پیغمبر ندیده و نشنیده ام که راه تقوی ارائه کند و خود نیز عامل بآن باشد و رشوه نگیرد از آنجائی که فضل خدای تعالی ظاهرا و باطنا شامل حال ما شده است مرا گمان بیشتر و بلکه یقین بر این شد که این روایت اشاره بما است و انعامی بر ما لذا دعائی به این معنی عرضه داشتم که بار الها اگر این مردی که روایت اشاره می کند منم طبق عادت و رحمتی که نسبت بمن داری و هر کاری را که نخواهی انجامش دهم منعم فرمائی و هر کاری را که خواهی انجام دهم آزادم می گذاری مرا از روزه این روز که 13 ماه ربیع الاول است بازمدار، آفتاب آن روز نزدیک بظهر بود که من اجازه و دستور روزه را دریافت نمودم و آن روز را روزه داشتم و باز عرض کردم بار الها اگر در روایت اشاره بمن شده مرا از ادای نماز شکر و دعاهایش بازمدار پس بپاخواستم و نه تنها از نماز منع نشدم بلکه دستوری نیز بمن رسید و لذا نماز شکر و دعاهایش را خواندم تا آخر آنچه بیان فرموده است:

2- محدث نوری ره در خاتمة مستدرک از رساله مواسعه و مضایقه سیّد نقل می کند که سیّد ضمن نقل داستان مفصلی می فرماید: از آنجا برای درک زیارت اول رجب رو بحلة آمدیم و شب جمعه 27 جمادی الثانية

سال 641 بحکم استخاره بحلّه وارد شدیم حسن بن بقلی بروز همان جمعه کسی را معرفی کرد بنام عبد المحسن که ظاهر الصلاح است و بادیه نشین و بحلّه آمده است و می گوید: که در عالم بیداری به خدمت امام زمان شرفیاب شده و از جانب حضرت برای من حامل پیامی است من قاصدی را بنام محفوظ بن قرا فرستادم و شب شنبه 28 جمادی الآخر من و این شیخ به خلوت نزد هم نشسته بودیم او را مردی آراسته شناختم که در راستگویی اش هیچ گونه تردیدی بدل راه نمی یافت و سئش هم از من بیشتر بود جریان را پرسیدم گفت: که اصلش از حصن بشر است و اخیرا به دولابی (1) که مقابل محولة و معروف به مجاهدیه است منتقل شده است و معروف است بدولاب ابن ابي الحسن و فعلا در همان جا ساکن است ولی نه بعنوان کارگر و کشاورز بلکه کسب ضعیفی در رشته تجارت غلّه دارد و غلّه ای از انبار دولتی سرائر خریداری نموده بوده است و آمده که جنس را تحویل بگیرد شب را نزد عربهای بیابانی در جاهائی که معروف است بمحبر مانده همین که نزدیک صبح می شود خوش ندارد که از آبهای عربها استفاده کند لذا از منزل بیرون می رود و بقصد اینکه از نهر آبی در سمت شرقی منزل استفاده کند براه می افتد يك وقت به خود می آید و خود را بالای تلّ سلام که در راه کربلا و سمت مغرب است می بیند و این جریان در شب 19 جمادی الثانیة سال 641 یعنی شب همان روزی که در خدمت مولای ما امیر المؤمنین تفضّلات الهی شامل حال من شد و پاره ای از آن را قبلا شرح دادیم می گوید:

ص: 8

1- دولاب چاه آبی است که بوسیله دلوهای به هم بسته شده آب از آن می کشند.

نشستم تا از آب استفاده کنم ناگاه اسب سواری را در کنار خود دیدم که نه آمدنش را احساس کردم و نه صدای پای اسبش را شنیدم شب مهتابی بود ولی در هوا پشه فراوانی دیده می شد پرسیدم اش که سوار و اسبش چه خصوصیتی داشتند گفت: اسبش به رنگ سرخ تندی بود و خود، جامه سفید بر تن و عمامه اش تحت الحنك داشت و شمشیری به میان بسته بود، سوار، به شیخ عبد المحسن می گوید: وقت مردم چگونه می گذرد عبد المحسن گفت: من به گمانم که از ساعت و وضع هوا می پرسد لذا عرض کردم: هوا پشه فراوان دارد و گردآلود است فرمود:

من که این را نپرسیدم من از وضع حال مردم پرسیدم عبد المحسن گفت: گفتم مردم حالشان خوب است و در وسعت و امنیت نسبت بجان و مالشان به سر می برند فرمود: به نزد ابن طاوس برو و چنین و چنانش بگو و پیغام حضرت را برای من گفت سپس از زبان حضرت نقل کرد که وقت نزدیک شده وقت نزدیک شده عبد المحسن گفت بدل من گذشت و یقین کردم که آن حضرت مولای ما صاحب الزمان صلوات الله علیه است.

پس به رو در افتادم و همان طور بحال غش بودم تا صبح طلوع کرد گفتمش از کجا فهمیدی که مراد حضرت از ابن طاوس منم؟ گفت من از اولاد طاوس بجز تو کسی را نمی شناختم و در دلم بجز پیام بر تو کس دیگر خطور نکرد گفتم از فرمایش حضرت که فرمود وقت نزدیک شده است چه فهمیدی؟

آیا مقصودش مرگ من بود یا وقت ظهور حضرت؟

گفت: من چنین فهمیدم که مقصود وقت ظهور حضرت است شیخ

گفت: امروز از نزد تو رو بکربلا خواهم رفت و تصمیم گرفته ام تا زنده ام خانه نشین باشم و مشغول پرستش پروردگار، و پشیمانم که چرا مطالبی را که میل داشتم بپرسم از آن حضرت نپرسیدم گفتمش: کسی را هم از این جریان آگاه نمودی؟ گفت آری، بعضی از عرب ها را که از بیرون شدن من اطلاع داشتند و چون به واسطه غش کردن دیر کرده بودم به گمانشان که من راه گم کرده و هلاک شده ام و علاوه می دیدند که در اثر ترسی که از حضرت بمن دست داده و غش کرده بودم در تمام آن روز که پنجشنبه بود حال من عادی نبود و اثر غش در من باقی بود من به او سفارش کردم که این جریان را هرگز برای دیگری نقل نکند و چیزی به او دادم که نگرفت و گفت من خود ثروتم زیاد است و نیازی به مردم ندارم پس من و او هر دو برخواستیم و چون از من جدا شد رختخوابی برایش فرستادم و شب را در همان جا که نشسته بودیم یعنی بر در منزل فعلی من در حله خوابید من برخواستم و از ایوانی که باهم نشسته بودیم فرود آمدم که بخوابم از خدای تعالی خواستم که آن شب خوابی ببینم و مطلب روشن تر شود، مولای ما امام صادق را به خواب دیدم که منزل من تشریف آورده و هدیه گرانی برای من آورده و من آن هدیه را دارم ولی گوئی قدرش را نمی شناسم از خواب بیدار شدم شکر خدا را بجای آوردم و بر ایوان شدم تا نافله شب را بجای آورم و آن شب شب شنبه 28 جمادی الآخر بود فتح (خدمتگزار) آفتابه را بالا آورده در کنار من نهاد من دستم را برده و از دسته آفتابه گرفتم با بر دستم آب بریزم کسی لوله آفتابه را گرفت و چرخاند و نگذاشت من برای نماز وضو بسازم پیش خود گفتم، شاید آب نجس است و خدای جل جلاله چنین خواست که مرا از استعمال آن محافظت فرماید که خدای عز و جل

را با من لطفهای فراوانی است و یکی از همان الطاف این قبیل کارها است که سابقه اش را داشتم فتح را صدا زدم و گفتم آب آفتابه را از کجا پر کردی؟ گفتم: شاید این آب نجس است این را برگردان و خالی کن و آفتابه را آب بکش و از شطّ پر کن، فتح رفت و آفتابه را را برگرداند و من قلقل خالی شدن آفتابه را می شنیدم و از شطّ آفتابه را پر آب نموده و آورد دسته آفتابه را گرفتم و شروع به ریختن بر کف دستم نمودم باز کسی لوله آفتابه را گرفته و چرخاند و گذاشت از آب استفاده کنم من برگشتم و مقداری صبر کردم و دعاهائی نمودم و مجدداً آفتابه را برداشتم همان جریان قبلی پیش آمد فهمیدم که امشب نخواهند گذاشت من نماز شب بخوانم و در دل گفتم شاید خداوند می خواهد فردا حکمی بر من جاری فرماید و بلائی بر من فرستد و نمی خواهد که من امشب برای سلامتی خود از آن بلا دعا کنم نشستم و جز این چیزی به خواطرم نگذشت به همان حال که نشسته بودم خوابم ریود به خواب دیدم مردی بمن می گوید آنکه پیامت آورد (مقصودش شیخ عبد المحسن بود) گوئی شایستگی داشت که تو همچون غلامان پیشاپیش او قدم برداری از خواب بیدار شدم و در دلم افتاد که من در احترام و بزرگداشت او (شیخ عبد المحسن) کوتاهی نموده ام پس بسوی خدای جلّ جلاله توبه نمودم و آنچه را که توبه کار در چنین جائی بجای می آورد بجای آوردم و به وضو شروع کردم دیگر کسی جلوی آفتابه را نگرفته بود و من بحال عادی خود بودم وضو را ساختم و دو رکعت نماز خواندم که سفیده صبح زد پس من قضای نوافل شب را بجای آوردم و فهمیدم که من آن طور که شاید و باید از این پیام احترام نگرفته ام پس به نزد شیخ

عبد المحسن فرود آمدم و به ملاقاتش رسیدم و اکرامش نمودم...

از این دو نمونه که ذکر شد مقام سید بزرگوار در مکتب تربیتی حضرت پروردگار و عنایات خاصه ربوبی درباره او تا حدی معلوم می شود و لمثل هذا فليعمل العاملون و في ذلك فليتنافس المتنافسون اللهم اجعلنا ممن اذبتة فاحسنت تأديبه.

تألیفات سید

سید بزرگوار را تألیفات بسیاری است که بترتیب حروف ذکر می شود.

1-الابانة في معرفة كتب الخزانة

2-الاجازات لكشف طرق المفازات، که قسمتی از آن درج 26 بحار الأنوار ص 17-19 چاپ شده است

3-الاختيارات من كتاب ابى عمرو الزاهد المطرز 345

4-ادعية الساعات

5-اسرار الدعوات لقضاء الحاجات و ما لا يستغنى عنه

6-اسرار الصلاة

7-الاصطفاء في اخبار الملوك و الخلفاء

8-اغائة الداعي او إعانة الساعى

9-الاقبال بالاعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة

10-الامان من الاخطار

11-الانوار الباهرة في انتصار العترة الطاهرة

12-البشارات بقضاء الحاجات على يد الأئمة بعد الممات

ص: 12

13-البهجة لثمرة المهجة

14-التحصیل من التذیل

15-التحصین فی اسرار ما زاد علی کتاب الیقین

16-التشریف بتعریف وقت التکلیف

17-التشریف بالمن فی التعریف بالفتن که بنام الملاحم و الفتن مکّرر بچاپ رسیده است

18-التعریف للمولد التشریف

19-التمام لمهام شهر الصیام

20-التوفیق للوفاء بعد تفریق دار الفناء

21-جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع

22-الدروع الواقية من الاخطار

23-ربیع الالباب در چند مجلد

24-ربیع الشیعة (1)

25-روح الاسرار و روح الاسمار

26-رى الضمان من مروی محمّد بن عبد الله بن سلیمان

27-زهرة الربیع فی ادعية الاسابيع

28-السعادات بالعبادات التي ليس لها وقت محتوم معلوم فی الروایات الخ

ص: 13

1- این کتاب اشتباها بسید نسبت داده شده است و همان کتاب اعلام الوری است و محدث نوری را در این باره کلامی است به خاتمه مستدرک رجوع شود.

29-سعد السعود

30-شرح نهج البلاغة

31-شفاء القول من داء الفضول

32-صلوات و مهمات للأسبوع در دو مجلد

33-الطوائف في مذاهب الطوائف

34-الطرف من الأنبياء و المناقب

35-عمل ليلة الجمعة و يومها

36-غياث سلطان الوري لسكان الثرى

37-فتح الأبواب بين ذوى الالباب و بين ربّ الارباب في الاستخارة و ما فيها من وجوه الصواب

38-فتح محجوب الجواب الباهر في شرح وجوب خلق الكافر

39-فرج المهوم في معرفة الحلال و الحرام من النجوم

40-فرحة الناظر و بهجة الخواطر.رواياتى است پدر سيد در يادداشتهاى خود نوشته بوده كه سيد جمع آورى نموده و بدين نامش ناميده است

41-فلاح السائل و نجاح المسائل

42-الفلاح و النجاح في عمل اليوم و الليلة

43-القبس الواضح من كتاب المجلس الصالح

44-كتاب الكرامات

45-كشف المحجّة لثمرة المهجة نام ديگر اين كتاب ثمرة الفؤاد على سعادة الدنيا و المعاد است

46-لباب المسرة من كتاب ابن أبي قرّة

47-المجتبی من الدعاء المجتبی

48-محاسبة الملائكة الكرام آخر كل يوم من الذنوب والآثام

49-محاسبة النفس

50-مختصر كتاب محمد بن حبيب

51-المسالك الى خدمة المالك

52-مسالك المحتاج الى مناسك الحاج

53-مصباح الزائر و جناح المسافر در سه مجلد

54-مضمار السبق و اللّحاق بصوم شهر اطلاق الأرزاق و عتاق الاعناق

55-الملتقط

56-الملهوف(يا اللّهُوف)على قتلى الطفوف: كتاب حاضر

57-المنتقى

58-مهج الدعوات و منهج العبادات

59-المواسعة و المضايقة

60-اليقين في إمره أمير المؤمنين

و اللّهُوف على قتلى الطفوف که هم اکنون ترجمه شده و در دسترس خوانندگان گذاشته می شود این کتاب همان طور که سید در مقدمه کتاب اشاره فرموده است خلاصه ای است از داستان جانسوز کربلا و منظور سید از تالیف این کتاب آن بوده است که کتاب کوچکی در مصیبت سید الشهداء در دست باشد تا زائران قبر ابا عبد الله علیه السلام بتوانند به هنگام تشرف بحرم مطهر آن را به همراه داشته و با تذکر بمصائب آن حضرت از ثواب و اجر حزن و گریه بر حضرتش محروم نمانند لذا واقعه کربلا را بترتیب از بدو

ص: 15

حرکت امام علیه السلام از مدینه بسوی کربلا تا بازگشت أهل بیت به مدینه با حذف اسناد روایت نقل فرموده است و با اعتمادی که قاطبه فقهاء و علماء شیعه بقدرت و طهارت سید دارند کتاب مذکور از مدارک تاریخی مورد شیعه شده است و از همین جهت بود که سعی بلیغ مبذول گردید تا مگر ترجمه اش ساده و خالی از لغات مشکله و قابل فهم همگانی و درعین حال انطباق کامل بر متن داشته باشد امید است بندگان آستان مالیک پاسبان سرور و سالار شهیدان ابي عبد الله الحسین ارواحنا فداه این هدیه ناقابل را (که جهد من مقل) بپذیرند و بر کوچکی اش ننگرند که ان الهدایا علی مقدار مهديها و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین العبد المفتاق السید احمد الفهری الزنجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله المتجلي لعباده من أفق الأبواب المجلي عن مراده بمنطق السنة و الكتاب الذي نزه أوليائه عن دار الغرور و سما بهم إلى أنواع السرور و لم يفعل ذلك بهم محابة لهم على الخلائق و لا إلقاء لهم إلى جميل الطرائق بل عرف منهم قبولاً للألطف و استحقاقاً لمحاسن الأوصاف فلم يرض لهم التعلق بحبال الإهمال بل وفقهم للتخلق بكمال الأعمال حتى فرغت نفوسهم عن سواه و عرفت أرواحهم شرف رضاه فصرفوا أعناق قلوبهم إلى ظله و عطفوا آمالهم نحو كرمه و فضله.

[مقدمة مؤلف]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خداوندی را که انوار جلال او از افق عقول بندگانش تابان است، و خواسته اش از زبان گویای کتاب و سنت نمایان، خدائی که دوستان خود را از دلبستگی بدنای فریبا رهانید و بشادیهای گوناگون شان رسانید، نه از آن روی، که آنان را بی جهت زیادتی بخشید و یا در پیمودن راه های نیکو کاری ناگزیرشان فرماید، بلکه از آن روی بود که خدای تعالی دید، لیاقت پذیرش الطاف الهی را دارند و شایسته آرایش بصفات زیبا هستند، پس راضی نشد که دوستانش

ص: 1

فتری لیدیهم فرحة المصدق بدار بقائه و تنظر إليهم مسحة المشفق من أخطار لقائه و لا تزال أشواقهم متضاعفة ما قرب من مراده و أريحيتهم مترادفة نحو إصداره و إيراده و أسماعهم مصغية إلى استماع أسراره و قلوبهم مستبشرة بحلاوة تذكاره فحياهم منه بقدر ذلك التصديق و حياهم من لدنه حياء البر الشفيق فما أصغر عندهم كل ما أشغل عن جلاله و ما أتركهم لكل ما باعد من وصاله حتى إنهم يتمتعون بأنس ذلك الكرم و الكمال و يكسوهم أبدا حلال المهابة و الجلال.

رشته بیکاری بدست گیرند، و عمر خود ببطالت سپری کنند، بلکه آنان را توفیق عنایت فرمود، که بکردارهای کامل خود گیرند تا از هر چه بجز او است آسوده خاطر گشته و مذاق جانیشان با لذت شرافت خوشنودی حق آشنا گردد، لذا دل‌های خود را بانتظار سایه لطفش منصرف و آرزوهای خود را بسوی بخشش و فضلش منعطف ساختند.

در نزد آنان سروری بینی که مخصوص دل‌های گرویده بعالم جاوید است و اثر ترسی مشاهده کنی که از خطرهای ملاقات حق حاصل آید، شوق شان بآنچه بخواسته خداوند نزدیکشان نماید همواره در فزونی، و میلشان بانجام دستوراتی که از ناحیه حق صادر می شود پی گیر، و گوشه‌هایشان آماده شنیدن اسرار الهی، و دل‌هایشان از یاد او شیرین کام است، بمقدار ایمانی که دارند از لذت ذکر بهره مندشان فرمود، و از خزینه عطایش آنچه را شایسته بخشش نیکوکار مهربانی است بآنان بی منت ارزانی داشت، چه کوچک است در نزد آنان هر آنچه دل را از جلال حق مشغول کند و هر آن چه را که باعث دوری از حریم وصالش گردد یکباره ترك گویند،

فإذا عرفوا أن حياتهم مانعة عن متابعة مرامه و بقاءهم حائل بينهم و بين إكرامه خلعوا أثواب البقاء و قرعوا أبواب اللقاء و تلذذوا في طلب ذلك النجاح ببذل النفوس و الأرواح و عرضوها لخطر السيوف و الرماح.

و إلى ذلك التشريف الموصوف سمت نفوس أهل الطفوف حتى تنافسوا في التقدم إلى الحتوف و أضحوا نهب الرماح و السيوف فما أخصهم بوصف السيد المرتضى علم الهدى رضوان الله عليه و قد مدح من أشرنا إليه فقال- تا آنجا که از انس با کرم و کمال حق لذتها برند و همواره از زیورهای هیبت و جلال جامه های فاخر بتن کنند.

و چون به بینند که زندگی دنیا آنان را از پیروی خواسته خداوند مانع است و ماندن در این عالم، میان آنان و بخشش های خداوندی حایل، بی تأمل جامه ماندن از تن بر کنند و حلقه بر درهای دیدار بکوبند و از اینکه در راه رسیدن باین رستگاری تا سر حد جانبازی فداکاری میکنند و خود را در معرض خطر شمشیرها و نیزه ها قرار میدهند لذت میبرند.

مرغ جان مردان صحنۀ کربلا در اوج چنین شرافتی به پرواز آمد که برای جانبازی از يك ديگر پیشی میگرفتند و جانهایشان را در برابر نیزه ها و شمشیرها بیغما میدادند چه بجا است توصیفی که سید مرتضی علم الهدی از آنان فرموده و افرادی را که اشاره نمودیم ستوده و بدین مضمون سروده.

ص: 3

لهم نفوس على الرمضاء مهملة*** و أنفس في جوار الله يقريها

*** كان قاصدها بالضر نافعها و أن قاتلها بالسيف محيها

و لو لا امثال أمر السنة و الكتاب في لبس شعار الجزع و المصاب لأجل ما طمس من أعلام الهداية و أسس من أركان الغواية و تأسفا على ما فاتنا من السعادة و تلهفا على امثال تلك الشهادة و إلا كنا قد لبسنا لتلك النعمة الكبرى أثواب المسرة و البشرية و حيث في الجزع رضا لسلطان المعاد و غرض لأبرار العباد فها نحن قد لبسنا سربال الجزوع و آنسنا بإرسال الدموع و قلنا للعيون جودي بتواتر البكاء و للقلوب جدي جد ثواكل النساء فإن ودائع روى خاك گرم جسم پاك شان *** جانشان در بزم جانان میهمان

سود گردید آن زیانها جملگی *** یافتند از تیغ بران زندگی

از عدو شد هر زیان بر سودشان *** و زدم شمشیر قاتل بودشان

و اگر در پوشیدن شعار بی تابی و مصیبت زده گی در زمینه از بین رفتن نشانه های هدایت و تأسیس پایه های گمراهی و از تأسف بر سعادت که از دست ما رفته، و از تأثر بر این شهادتی که اقدام بر آن شده غرض ما امثال امر سنت پیغمبر و کتاب خدا نبود، ما در مقابل این نعمت بزرگ جامه های سرور و بشارت بتن میگردیم، ولی چون در نالیدن باین مصیبت، پادشاه روز معاد را رضایت حاصل، و نیکوکاران از بندگان را غرضی مترتب است لذا ما هم جامه گریستن پوشیدیم و با اشک ریختن انس گرفتیم و بدیده گان خود گفتیم:

از پی در پی گریستن خود داری مکنید و بدلها گفتیم: هم چون

الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الرَّءُوفِ أُبِيحَتْ يَوْمَ الطُّفُوفِ وَرَسُومٌ وَصِيَّتُهُ بِحَرَمَةِ وَأَبْنَائِهِ طَمَسَتْ بِأَيْدِي أُمَّهِ وَأَعْدَائِهِ فَيَا لَلَّهِ مِنْ تَلْكَ الْفُؤَادِ الْمَقْرُحَةِ لِلْقُلُوبِ وَ الْجَوَائِحِ الْمَصْرُخَةِ بِالْكَرُوبِ وَ الْمَصَائِبِ الْمَصْغَرَةِ لِكُلِّ بَلْوَى وَ النُّوَابِ الْمَفْرَقَةِ شَمَلِ التَّقْوَى وَ السِّهَامِ الَّتِي أَرَاقَتْ دَمَ الرِّسَالَةِ وَ الْأَيْدِي الَّتِي سَاقَتْ سَبِيَّ الْجَلَالَةِ وَ الرِّزْيَةِ الَّتِي نَكَسَتْ رَعُوسَ الْأَبْدَالِ وَ الْبَلِيَّةِ الَّتِي سَلَبَتْ نَفُوسَ خَيْرِ الْآلِ وَ الشَّمَاتَةِ الَّتِي رَكَسَتْ أَسْوَدَ الرِّجَالِ وَ الْفَجِيعَةَ الَّتِي بَلَغَ رِزْوَانُهَا إِلَى جِبْرِئِيلِ وَ الْقَطِيعَةَ الَّتِي عَظَّمَتْ عَلَى الرَّبِّ الْجَلِيلِ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ وَ قَدْ أَصْبَحَ لِحَمِّ رَسُولِهِ مَجْرَدًا عَلَى الرَّمَالِ وَ دَمِهِ الشَّرِيفِ مَسْفُوكًا زَنَانِ فِرْزَنْدِ مَرْدِهِ دَرِ نَالِهِ بِكُوشِيدِ كِهْ أَمَانَتِ هَايِ پِيغَمْبِرِ مَهْرَبَانِ دَرِ رُوزِ جَنْگِ مَبَاحِ شَمْرَدِهْ شَدِ، وَ رَسْمِ هَايِ وَصِيَّتِ آنِ حَضْرَتِ دَرِ بَارَةِ حَرْمَسْرَايِ وَ بِيَّجِهْ هَايِشِ بَا دَسْتِ هَايِ اِفْرَادِ اَيْنِ اُمَّتِ وَ دَشْمَنَانِ پِيغَمْبِرِ اَزِ مِيَانِ رَفْتِ، خَدَايَا بَتُو پَنَاهَنْدِهْ اِيْمِ اَزِ اَيْنِ كَارِ هَايِ بَزْرُگِ كِهْ دَلْهَا رَا جَرِيحِهْ دَارِ مِيَكَنْدِ، وَ اَزِ اَيْنِ مَصِيَّتِ هَايِ سَتْرُگِ كِهْ غَصْبِهْ هَا رَا بِصُورَتِ فَرِيَادِ اَزِ دَلِ بِيْرُونِ مِيْ اُورْدِ وَ اَيْنِ گِرْفَتَارِيْ كِهْ هَرِ نُوْعِ گِرْفَتَارِيْ رَا كُوچَكِ مِيَكَنْدِ، وَ اَزِ اَيْنِ پِيْشِ اَمْدِهَا كِهْ كَانُونِ تَقْوَى رَا پَرَاكَنْدِهْ مِيَسَازْدِ، وَ اَزِ تِيْرِهَائِيْ كِهْ خُونِ رَسَالَتِ رَا رِيخْتِ وَ دَسْتِ هَائِيْ كِهْ خَانْدَانِ جَلَالَتِ رَا بَا سِيْرِيْ بَرْدِ، وَ مَصِيَّتِيْ كِهْ بَزْرُگَانِ رَا سَرَا فَكَنْدِهْ نَمُودِ، وَ اِبْتِلَائِيْ كِهْ جَانِ هَايِ بَهْتَرِيْنِ خَانُوَادِهْ رَا اَزِ پِيْكَرِ شَانِ بِيْرُونِ كَشِيْدِ، وَ سَرزَنْشِيْ كِهْ دَسْتِ شِيْرِ مَرْدَانِ رَا بَسْتِ، وَ حَادَثُهُ دَلْخِرَاشِيْ كِهْ جِبْرِئِيلِ رَا نِيْزِ گَرِيْبَانِ گِيْرِ شَدِ، وَ وَاقَعُهُ جَانَسُوْزِيْ كِهْ دَرِ پِيْشِ گَاهِ خَدَايِ جَلِيلِ عَظْمَتِ دَاشْتِ.

و چرا این چنین نباشد؟

ص: 5

بسیوف أهل الضلال و وجوه بناته مبدولة لعین السائق و الشامت و سلبهن بمنظر من الناطق و الصامت و تلك الأبدان المعظمة عارية من الثياب و الأجساد المكرمة جاثية على التراب - مصائب بددت شمل النبي ففي *** قلب الهدى أسهم يظفن بالتلف

*** و ناعیات إذا ما مل من وله سرت علیه بنار الحزن و الأسف

فيا ليت لفاطمة و أبيها عینا تنظر إلى بناتها و بنیها ما بین مسلوب و جریح و مسحوب و ذبیح و بنات النبوة مشققات الجيوب و مفجوعات و حال آنکه پاره ای از گوشت بدن پیغمبر برهنه بروی شنها افتاده و خون شریفش بتیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در دیدگاه شترانان و ملامت گویان، و تاراج لباسهایشان در منظر هر گویا و خاموش، و این بدنهای با عظمت برهنه از لباس، و پیکرهای بزرگوار بروی خاک افتاده است.

چه گویم از غمت جانا که جمع ما پریشان کرد *** نشاند اندر دل شمع هدایت تیر جانکاهی

ز فرط حزن چون بیهوش گردد، ناله زنها *** ز جایش برکنند چون آتشی بر خرمن کاهی

ای کاش فاطمه و پدرش میدیدند که دختران و فرزندانشان را یا برهنه کرده اند و یا زخمی و یا بزنجیر اسیری بسته اند و یا سر بریده اند، و دختران خاندان نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و مو پریشان از پشت

بفقد المحبوب وناشرات للشعور وبارزات من الخدور و عادات للجدود و مبدئات للنياحة و العويل و فاقدات للمحامي و الكفيل.

فيا أهل البصائر من الأنام و يا ذوي النواظر و الأفهام حدثوا أنفسكم بمصارع هاتيك العترة و نوحوا بالله لتلك الوحدة و الكثرة و ساعدوهم بموالاتة الوجد و العبرة و تأسفوا على فوات تلك النصره فإن نفوس أولئك الأقبام و دائع سلطان الأنام و ثمرة فؤاد الرسول و قره عين البتول و من كان يرشف بفمه الشريف ثناياهم و يفضل على أمه أمهم و أباهم- إن كنت في شك فسل عن حالهم *** سنن الرسول و محكم التنزيل

*** فهناك أعدل شاهد لذوي الحجى و بيان فضلهم على التفصيل

پرده ها بیرون آمده و بصورت خود سیلی همی زند و افتخارات شان از میان رفته، صدا بنوحه و زاری بلند نموده، و هواداران و سرپرستان را از دست داده اند.

ای مردم با بصیرت و ای افراد تیز بین و با هوش، قتلگاه این خاندان را بیاد آورید، و باین تنهائی و بسیاری دشمن، شما را بخدا نوحه سرائی کنید، و با اندوه پی گیر و اشگ چشمان با آنان همدست باشید، که جانهای آنان امانت های پادشاه خلق جهان بود، و میوه دل پیغمبر، و نور چشم فاطمه بتول و آن کسی که با دهان مبارک دندانهای آنان را می مکید و مادر و پدر آنان را از مادر و پدر خویش برتر میدانست.

گرت تردید و شکی در دل است احوال آنان را *** پپرس از سنت پیغمبر و آیات قرآنی

گواهی راستگویند این دو در نزد خردمندان *** که شرح فضل آنان را توانی زین دو برخوانی

و وصية سبقت لأحمد فيهم *** جاءت إليه على يدي جبريل .

فكيف طاب للنفوس مع تداني الأزمان مقابلة إحصان أبيهم بالكفران و تكدير عيشه بتعذيب ثمرة فؤاده و تصغير قدره بإراقة دماء أولاده و أين موضع القبول لوصاياہ بعترته و آله و ما الجواب عند لقائه و سؤاله و قد هدم القوم ما بناه و نادى الإسلام و اكرباه فيا لله من قلب لا ينصدع لتذكار تلك الأمور و يا عجباه من غفلة أهل الدهور و ما عذر أهل الإسلام أو الإيمان في إضاعة أقسام الأحران ألم يعلموا أن محمدا صلي الله عليه و آله موتور و جيع - خدا در باره آنان سفارش کرد بر احمد *** بجبريل افتخار اين وصيت داشت ارزاني

چگونه بر مردم گوارا بود؟ که بهمین نزدیکی در مقابل نیکی های پدرش ناسپاسی کنند، و عیش حضرتش را با شکنجه ای که بمیوه دلش دادند مکدر سازند، و با ریختن خون فرزندان قدر او را کوچک شمردند پس آن همه سفارش که در باره خاندان و فرزندان کرد چه شد؟ و هنگام ملاقات آن حضرت و پرسش اش چه پاسخ خواهند داد؟ با اینکه این مردم بنائی را که او کرده بود ویران نمودند، و فریاد و مصیبتاه از اسلام بلند شد، پناه بخدا می بریم از دلی که بیاد این کارها نشکند و شگفتا از غفلت مردم این زمانه، مگر مسلمانان و یا مؤمنین را چه عذری است؟ که هر نوع ماتم بپا نمیکنند آیا نمیدانند که هنوز انتقام کشته ای که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شده گرفته نشده؟ و دل مبارکش دردمند است و دلبندهش گرفتار دشمن و کشته بر زمین افتاده است و فرشتگان بر این مصیبت بزرگ تسلیت اش عرض میکنند و پیمبران شریک این اندوهها و دردهایش میباشند.

ص: 8

و حبیبه مقهور صریح و الملائكة يعزونه على جليل مصابه و الأنبياء يشاركونه في أحزانه و أوصابه.

فيا أهل الوفاء لخاتم الأنبياء علام لا تواسونه في البكاء بالله عليك أيها المحب لوالد الزهراء نح معها على المنبوذين بالعراء و جد ويحك بالدموع السجام و ابك على ملوك الإسلام لعلك تحوز ثواب المواسي في المصاب و تقوز بالسعادة يوم الحساب -

1 فَقَدْ رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ يَقُولُ:

4 أَيَّمَا مَؤْمِنِينَ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ عُرْفًا فِي الْجَنَّةِ يَسَّ كُنْهًا أَحْقَابًا وَ أَيَّمَا مَؤْمِنِينَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ مَنْزِلَ صِدْقٍ - ای مردمی که نسبت بخاتم انبیاء وفادار هستید چرا با او در گریه همکاری نمیکنید؟ ای دوستدار پدر زهرا ترا بخدا در عزای آنان که بر روی خاک بیابان افتاده اند با زهرا هم ناله باش، و ای وای بر تو، سیل سر شک روانه کن و بر پادشاهان اسلام گریه کن شاید پاداش آنان که در این مصیبت همدردی کردند بدست آورده و به خوشبختی روز حساب نائل آئی که از سرور ما امام باقر روایت شده است که فرمود:

امام زین العابدین میفرمود:

هر مؤمنی که بخاطر کشته شدن حسین علیه السلام دیدگانش پر از اشک گردد آنچنان که بصورتش روان شود، خداوند غرفه هائی را از بهشت برای او اختصاص دهد که صدها سال در آنها جایگزین شود، و هر مؤمنی که بخاطر آزاری که بما از دشمنان ما در دنیا رسید چشمهایش اشک آلود

ص: 9

وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَدَىٰ فِينَا صَرَفَ اللَّهُ عَن وَجْهِهِ الْأَدَىٰ وَ آمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِ النَّارِ .

2 وَ رُوِيَ عَن مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: 6 مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ . .

3 وَ رُوِيَ أَيُّضاً عَن آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُمْ قَالُوا: 16 مَنْ بَكَى أَوْ أَبَكَى فِينَا مَاءَةً ضَمَمْنَا لَهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبَكَى حَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ بَكَى أَوْ أَبَكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ مَنْ بَكَى أَوْ غَرَّدَ بَانَ مَقْدَارَ كَبْكَاشِ سِرَازِيرِ شُودِ خَدَايَ تَعَالَى بَعُوضٍ فِي مَنْزِلِ صَدَقِشِ جَايْغَزِينِ فَرْمَايِدِ، وَ هَرِ مُؤْمِنِي كِهْ فِي رَاهِ مَا آزَارِي بِينِدِ خَدَاوَنْدِ بِيَادَاشِ، آزِ رُويِ أَوْ آزَارِ بَغْرَدَانْدِ، وَ آبْرُويِشِ نَرِيْزِدِ، وَ بَرُوزِ رِسْتَاخِيْزِ آزِ خَشْمِ آتِشِ دُوزْخِ اِيْمَنْشِ فَرْمَايِدِ.

و از سرور ما حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

هر کس که چون یادی از ما بنزد او شود دیدگانش پر از اشک گردد اگر چه باندازهٔ بال مگسی باشد خداوند، گناهانش را بیامرزد هر چند مانند کف دریا باشد، و باز، از فرزندان رسول خدا روایت شده است:

کسی که در مصیبت ما، خود گریه کند و یا صد نفر را گریان سازد ما ضمانت میکنیم که خداوند او را اهل بهشت گرداند، و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند اهل بهشت است، و کسی که بگرید و یا سی نفر را بگریاند اهل بهشت است، و کسی که بگرید و یا ده نفر را بگریاند اهل بهشت است، و کسی که گریه کند و یا یک نفر را بگریاند

أَبْكَى عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَى أَوْ أَبْكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ . .

قال علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسيني جامع هذا الكتاب إن من أجل البواعث لنا على سلوك هذا الكتاب أنني لما جمعت كتاب مصباح الزائر و جناح المسافر ورأيت أنه قد احتوى على أقطار محاسن الزيارات و مختار أعمال تلك الأوقات فحامله مستغن عن نقل مصباح لذلك الوقت الشريف أو حمل مزار كبير أو لطيف أحببت أيضا أن يكون حامله مستغنيا عن نقل مقتل في زيارة عاشوراء إلى مشهد الحسين عليه السلام فوضعت هذا الكتاب ليضم إليه و قد جمعت هاهنا ما يصلح لضيق وقت الزوار و عدلت عن الإطالة و الإكثار و فيه غنية لفتح أبواب الأشجان و بغية لنجح اهل بهشت است، و کسی که خود را بگریه وادار کند اهل بهشت است.

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس: گرد آورنده این کتاب گوید: آنچه بیش از هر چیز مرا بنوشتن این کتاب واداشت این بود که من چون کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر را گرد آوردم دیدم که کتابی شد شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که بهنگام زیارت باید بجا آورد و هر که آن کتاب را همراه داشته باشد از برداشتن چراغ دیگری برای هنگام زیارت و یا کتاب زیارت بزرگ و یا کوچکی بی نیاز است لذا علاقمند شدم که هر که آن کتاب را با خود دارد از همراه بردن کتاب مقتلی نیز بحرم سید الشهداء در زیارت عاشورا بی نیاز گردد، از این رو این کتاب را تهیه نمودم که به پیوست آن کتاب باشد و آنچه در این کتاب فراهم آورده ام با توجه باینکه زوار فرصت کمتری دارند رشته سخن را کوتاه نموده و

أرباب الإيمان فإننا وضعنا في أجساد مغناه روح ما يليق بمعناه وقد ترجمته بكتاب اللهوف على قتلى الطفوف و وضعته على ثلاثة مسالك مستعينا بالرءوف المالك بطور اختصار بيان کرده ام و همین اندازه کافی است که درهای اندوه را بروی خواننده باز و افراد با ایمان را رستگار سازد، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای نهاده ایم و نامش را کتاب اللهوف على قتلى الطفوف:

(آه های سوزان بر کشتگان میدان جنگ) گذاشتم و بر سه مسلك قرارش دادم و از خدای مهربان و مالک یاری میطلبم.

ص: 12

كان مولد الحسين عليه السلام لخمس ليال خلون من شعبان سنة أربع من الهجرة وقيل اليوم الثالث منه وقيل في أواخر شهر ربيع الأول سنة

مسلك اول در بیان اموری است که پیش از جنگ روی داد،

ولادت حسین علیه السلام در شب پنجم ماه شعبان چهار سال پس از هجرت روی داد و بگفته بعضی سوم ماه شعبان بوده و بنا بقولی در روزهای آخر ربيع الاول سال سوم هجری بوده است (1) و جز این نیز گفته شده است

ص: 13

1- اصح اقوال و اتقن روایات آن است که ولادت سید الشهداء در آخر شهر ربيع الأول سال سوم هجری در مدینه طیبه اتفاق افتاده چنانچه مختار ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطائفة در تهذیب و شهید اول در دروس است چه بتحقیق پیوسته که میلاد حضرت امام مجتبی در منتصف رمضان سال دوم هجرت بوده و پس از يك طهر از ولادت آن جناب بتول عذرا بنخامس آل عبا حمل گرفته و مراد از طهر درین حدیث ده روز باشد چنانچه در کافی آورده عن ابی عبد الله علیه السلام قال كان بين الحسن والحسين طهر و كان بينهما في الميلاد سنة اشهر وعشرا شش ماه تمام مدت حمل بود و بر فرض هر يك از این دو روایت که فصل ما بین ولادت امام حسن و حمل طهر واحد و یا پنجاه روز باشد و نیز تصریح علماء که مدت حمل از شش ماه زیاده نبوده هرگز نتواند بود که میلاد حضرت سید الشهداء در سیم یا پنجم شعبان باشد و بر روایت طهر واحد ولادت خامس آل عبا در آخر شهر ربيع الاول و بدان قول که پنجاه روز بوده پنجم جمادی الاولى باشد چنان که صاحب در النظیم گفته فال ابو جعفر محمد بن جریر ابن رستم الطبری في دلائل الامامة انه عليه السلام ولد بالمدينة يوم الثلاثاء لخمس خلون من جمادی الاولى سنة اربع من الهجرة و الا اگر ما قائل بسوم یا پنجم شعبان بشویم باید مدت حمل را نه ماه اعتقاد کنیم و این مخالف با روایات و احادیث صحیحه معتبره است که مرقوم افتاد-مقام معتمد الدوله

4, 3, 15, 14- وَ لَمَّا وُلِدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ جِبْرِيْلُ وَمَعَهُ أَلْفٌ مَلَكٍ يُهَيِّئُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِوِلَادَتِهِ وَجَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَرَّ بِهِ وَسَمَّاهُ حُسَيْنًا .

5, 3, 15, 14- قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فِي الطَّبَقَاتِ أَنْبَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرِ بْنِ حَبِيبِ السَّهْمِيِّ قَالَ أَنْبَأَنَا حَاتِمُ بْنُ صَدْعَةَ فَالْتِ أُمُّ الْفَضْلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ:

رَأَيْتُ فِي مَدَامِي قَبْلَ مَوْلِدِهِ كَأَنَّ قِطْعَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُطِعَتْ فَوُضِعَتْ فِي حَجْرِي فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ 14 [يَا أُمَّ الْفَضْلِ رَأَيْتِ خَيْرًا] إِنْ صَدَقَتْ رُؤْيَاكِ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَتُتَلَدُ غُلَامًا وَادْفَعُهُ إِلَيْكَ لِتَرْضِي بِهِ قَالَتْ فَجَرَى الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ فَحَنَّتُ بِهِ -بهر حال- چون آن حضرت متولد شد جبرئیل علیه السلام فرود آمد و هزار فرشته بهمراه او بود و همگی پیغمبر صلی الله علیه و آله را تبریک گفتند فاطمه علیها السلام نوزاد را به نزد پیغمبر آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیدار فرزندش شادمان شد و حسین اش نامید، ابن عباس در طبقات گوید:

عبد الله بن بكر بن حبيب سهمی ما را خبر داد و گفت: حاتم بن صنعة بما خبر داد: که امّ الفضل همسر عباس رضوان الله عليه گفت:

پیش از آنکه حسین علیه السلام متولد شود بخواب دیدم گوئی پاره ای از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بریده شده و بدامن من گذاشته شد، خواب خود را برای رسول خدا شرح دادم، فرمود: ای امّ الفضل اگر خوابت راست باشد خواب خوبی دیده ای: زیرا فاطمه علیها السلام بهمین زودی پسری خواهد آورد و من آن نوزاد را بتو خواهم سپرد تا شیرش بدهی، امّ الفضل گوید: همین طور هم شد.

يَوْمًا إِلَيْهِ فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ فَبَيْنَمَا هُوَ يُقْبَلُهُ فَبَالَ فَقَطَّرَتْ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرَةً عَلَى ثَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَرَصَتْهُ فَبَكَى فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْمُغْضَبِ 14 مَهْلًا يَا أُمَّ الْفَضْلِ فَهَذَا ثَوْبِي يُغْسَلُ وَقَدْ أَوْجَعَتِ ابْنِي قَالَتْ فَتَرَكْتُهُ فِي حَجْرِهِ وَقُمْتُ لِأْتِيَهُ بِمَاءٍ فَجِئْتُ فَوَجَدْتُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي فَقُلْتُ مِمَّ بُكَاءُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 14 إِنَّ جَبْرَائِيلَ أَتَانِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ وَلَدِي هَذَا لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

6, 3, 14- قَالَ رُوَاهُ الْحَدِيثُ: فَلَمَّا أَتَتْ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةٌ كَامِلَةٌ هَبَطَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اثْنَا عَشَرَ مَلَكًا أَحَدُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْأَسَدِ وَالثَّانِي رُوِي حَسِينَ رَابِعًا بِنَزْدِ بِيغْمِرٍ آوْرَدَهُ وَدَرِ دَامِنِ آنِ حَضْرَتِ نِهَادِهِ بُوْدِمِ دَرِ آنِ مِيَانِ كِه رَسُوْلِ خُدَا حَسِيْنِش رَا مِي بُوْسِيْدِ حَسِيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِدْرَارِ كَرْدِ وَ قَطْرَةُ اِيْ اَزِ بُوْلِ اَوْ بِلْبَاسِ بِيغْمِرِ رَسِيْدِ مِنْ اَوْ رَا بَا دُو اَنْگِشْتِ شَكَنْجِيْدِمِ بَغْرِيَه اِفْتَادِ بِيغْمِرِ بَا قِيَاْفَه اِيْ خِشْمِ اَلُوْدِ بَمِنْ فَرْمُوْدِ: اَرَامِ اِيْ اَمِّ الْفَضْلِ اِيْنِ جَامَةُ مِنْ قَابِلِ شِسْتِشُو اِسْتِ فَرَزَنْدِ مَرَا اَزْرُوْدِي اَمِّ الْفَضْلِ گُوِيْدِ:

حسین علیه السلام را در آغوش آن حضرت بجای گذاشته و برخاستم که آب برای شستن جامه اش بیاورم چون بازگشتم دیدم حضرت گریان است عرض کردم: یا رسول الله چرا گریه میکنید؟ فرمود: جبرئیل بنزد من آمد و خبر داد که ائمت من همین فرزندانم را خواهند کشت خداوند شفاعت مرا بروز قیامت نصیب آنان نفرماید.

راویان حدیث گفته اند: که چون يك سال تمام از ولادت حسین علیه السلام سپری شد دوازده فرشته بحضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمدند یکی از آنان بصورت شیر بود و دومی بصورت پلنگ و سومی بصورت اژدها و چهارمی

عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ وَالثَّلَاثِ عَلَى صُورَةِ التَّنِينِ وَالرَّابِعِ عَلَى صُورَةِ وِلَادِ آدَمَ وَالثَّمَانِيَةَ الْبَاقُونَ عَلَى صُورِ شَتَّى مُحَمَّرَةً وَجُوهَهُمْ بَاكِيَةً عِيُونُهُمْ قَدْ
 نَسَّروا أَجْنِحَتَهُمْ وَهُمْ يَقُولُونَ يَا مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ وَسَيُعْطَى
 مِثْلَ أَجْرِ هَابِيلَ وَيَحْمَلُ عَلَى قَاتِلِهِ مِثْلَ وَزْرِ قَابِيلَ وَلَمْ يَبْقَ فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ إِلَّا وَنَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ يَوْمٍ يَوْمَهُ
 السَّلَامَ وَيُعَزِّبُهُ فِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُخْبِرُهُ بِثَوَابِ مَا يُعْطَى وَيَعْرِضُ عَلَيْهِ تَرْبَتَهُ وَالنَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ 14 اللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ
 خَذَلَهُ وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ وَلَا تُمَتِّعْهُ بِمَا طَلَبَهُ .

3,2,14 7- قَالَ: فَلَمَّا أَتَى عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلَادِهِ سَدِّتَانِ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِصُورَتِ آدَمِ زَادَهُ وَهَشْتِ فَرِشْتَهُ
 دِيْغَرِ بِصُورَتِهَايِ گوناگون، همگی با صورت های برافروخته و چشمهای گریان و بالهای گسترده عرض میکردند:

یا محمد بفرزندت حسین پسر فاطمه آن خواهد رسید که از قایل بهابیل رسید و مانند پاداش هابیل باو پاداش داده خواهد شد و بر دوش
 کشنده اش بار گناهی همچون گناه قایل گذاشته خواهد شد و در همه آسمانها فرشته مقربى نمازند مگر اینکه بحضور پیغمبر میرسید و همه
 پس از عرض سلام مراتب تسلیت در مصیبت حسین علیه السلام را تقدیم و از پاداشی که باو داده می شود خبر میدادند و خاک قبرش را
 بآن حضرت نشان می دادند.

و آن حضرت میفرمود: بار الها خوار کن کسی را که حسین را خوار کند و بکش آن را که حسین را بکشد و قاتلش را از خواسته اش بهره مند
 مساز.

و گفته اند:

که چون دو سال از ولادت حسین گذشت پیغمبر بسفری رفت و در

فِي سَفَرٍ لَهُ فَوَقَفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ وَاسْتَرْجَعَ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ 14 هَذَا جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ بَشَطِ الْفِرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقِيلَ لَهُ مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 14 رَجُلٌ اسْمُهُ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَمَدْفَنِهِ ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَعْمُومًا فَصَدَّ عِدَّ الْمُنْبَرِ فَخَطَبَ وَعَظَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَدَهُ الْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ 14 اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ وَهَذَا أَطَائِبُ عَثْرَتِي وَخِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَأَرْوَمَتِي وَمَنْ أَخْلَفَهُمَا فِي أُمَّتِي وَقَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ رَهْگَدَرِي اِيسْتَاد وَفَرْمُود: اِنَّا لِلّٰه وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَاشْگ از ديدگان حضرت سرازير شد، از علّت اين حال سؤال شد فرمود: اينک جبرئيل است که مرا خبر ميدهد از زميني که در کنار شطّ فرات واقع شده و کربلايش گويند که فرزند من حسين پسر فاطمه، در آن سرزمين کشته مي شود، عرض شد: يا رسول الله که او را ميکشد؟ فرمود: مردی بنام يزيد خدايش لعنت کند و گوئی جايی را که حسين در آن جان ميدهد و محلّی که در آن دفن مي شود مي بينم، سپس رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم با حالتی اندوهناک از اين سفر بازگشت و بر منبر شد و مردم را پند داد حسن و حسين نیز در مقابل آن حضرت بودند چون از خطبه خواندن فارغ شد دست راست اش بر سر حسن عليه السلام نهاد و دست چپ بر سر حسين عليه السلام و سر بسوی آسمان برداشت و عرض کرد: پروردگارا همانا محمد بنده تو و پيغمبر تو است، و اين دو پاك ترين فرد خاندان من و برگزيده فرزندان من و خانواده

مَخْدُولُ اللَّهِ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشَّهَدَاءِ اللَّهُمَّ وَلَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَخَازِلِهِ قَالَ فَصَحَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ 14 أَتَبْكُونَهُ وَلَا تَنْصُرُونَهُ ثُمَّ رَجَعَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ فَخَطَبَ خُطْبَةً أُخْرَى مُوجِزَةً وَعَيْنَاهُ تَهْمِلَانِ دُمُوعاً ثُمَّ قَالَ 14 أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَأَزْوَاجَ مَائِي وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِي وَ مُهْجَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ الْأَوَّابِيَّ مِنْ هَسْتَنْدِ كَهْ پَسْ اَزْ خُودِ اَيْنِ دُورِ ادر مِيانِ ائْتَمَّ بِجَايِ مِيكَدَارَمِ وَ جَبْرئِيلِ مَرَا خَبَرَ دَادِ كَهْ اَيْنِ پَسْرَمِ كَشْتَهْ وَ خُورِ خُورَاهِدِ شَدْ بَارِ اَلْهَا اَيْنِ جَانِ بَازِي رَا بَرِ اُو مَبَارِكِ فَرْمَا وَ اُو رَا اَزْ سَرُورَانِ شَهِيدَانِ قَرَارِ بَدَهْ بَارِ اَلْهَا بَرِ كَشْتَنْدَهْ اَشْ وَ اَنَكَهْ اُو رَا خُورِ كَنْدِ بَرَكْتِ عَطَا مَفْرَمَا، رَاوِي گويد:

مردمی که در مسجد بودند یکباره ناله و فریاد از دل برکشیدند و های های گریستند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا بر حسینم گریه میکنید و او را یاری نمیکنید؟ سپس آن حضرت با رنگی افروخته و چهره ای سرخ بازگشت و خطبه کوتاه دیگری خواندند و اشگ از هر دو دیده آن حضرت بشدت فرو میریخت سپس فرمود: ای مردم همانا که من دو یادگار نفیس در میان شما بجای گذاشتم و آن دو: کتاب خدا است و عترت من یعنی خاندان من و آنان که با آب و گل من آمیخته شده و میوه دل من و جگر گوشه من اند و این دو از هم هرگز جدا نگردند تا در کنار حوض بر من وارد شوند هان که من در انتظار ملاقات با آنان هستم و من در باره این دو، هیچ از شما نمیخواهم بجز آنچه پروردگار من بمن دستور داده

أَنْتَظِرُهُمَا وَإِنِّي لَا أَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا مَا أَمَرَنِي رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَسْأَلَكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ فَاَنْظُرُوا أَلَّا تَلْقَوْنِي غَدًا عَلَى الْحَوْضِ وَقَدْ أَبْغَضْتُمْ عِزَّتِي وَظَلَمْتُمُوهُمْ أَلَّا وَإِنَّهُ سَتَرْتُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَ رَايَاتٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْأُولَىٰ رَايَةٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ وَقَدْ فَرَعْتُ لَهُ الْمَلَائِكَةَ فَتَتَفَّ عَلَيَّ فَأَقُولُ مَنْ أَنْتُمْ فَيَنْسُونَ ذِكْرِي وَيَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ فَأَقُولُ لَهُمْ أَنَا أَحْمَدُ نَبِيِّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فَيَقُولُونَ نَحْنُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا أَحْمَدُ فَأَقُولُ لَهُمْ كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَعِزَّتِي وَكِتَابِ رَبِّي فَيَقُولُونَ أَمَّا الْكِتَابُ فَضَدَّ يِعْنَاهُ وَأَمَّا عِزَّتُكَ فَحَرَصْنَا عَلَىٰ أَنْ نُبَيِّدَهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ فَأَوْلِيَّ عَنْهُمْ وَجَهِي فَيَصَدُّونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ اسْتِپروردگار من بمن امر فرموده: من دوستی خویشان و نزدیکان خود را از شما خواستار شوم مراقب باشید فرادی قیامت که در کنار حوض مرا ملاقات میکنید مبدا خاندان مرا دشمن داشته و بانان ستم نموده باشید؟ هان که روز قیامت سه پرچم نزد من خواهد آمد پرچم اولی پرچمی است سیاه و تاریک که فرشتگان از آن بوحشت خواهند بود و در نزد من میایستد، پس من گویم: شماها کیانید؟ نام مرا از یاد ببرند، و گویند: ما خدا پرستان از عرب هستیم، من آنان را گویم:

نام من احمد و پیغمبر عرب و عجم هستم، آنگاه گویند: که یا احمد ما از امت تو هستیم، آنان را گویم:

پس از من با عترت من و کتاب پروردگار من چگونه رفتار نمودید

ثُمَّ تَرَدُّ عَلَيَّ رَايَةً أُخْرَى أَشَدَّ سَوَادًا مِنَ الْأُولَى فَأَقُولُ لَهُمْ كَيْفَ حَلَفْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْأَكْبَرِ وَالْأَصْغَرِ كِتَابِ رَبِّي وَعِترتي فَيَقُولُونَ أَمَّا الْأَكْبَرُ فَحَالِفْنَا وَأَمَّا الْأَصْغَرُ فَخَذَلْنَاهُمْ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مَمَزَقٍ فَأَقُولُ إِلَيْكُمْ عَنِّي فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عَطَاشًا مُسْوَدًّا وَجُوهُهُمْ نَمَّ تَرَدُّ عَلَيَّ رَايَةً أُخْرَى تَلْمَعُ وَجُوهُهُمْ نُورًا فَأَقُولُ لَهُمْ مَنْ أَنْتُمْ فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَالتَّقْوَى نَحْنُ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَحَلَّلْنَا حَالَهُ وَحَرَّمْنَا حَرَامَهُ وَأَحْبَبْنَا ذُرِّيَّةَ گويند: اما کتاب را که ضایعش نمودیم و اما عترت کوشیدیم که همگی شان را از صفحه زمین براندازیم، آن هنگام، من روی از آنان بگردانم تشنه و دل سوخته و با روی سیاه از نزد من باز میگردند، سپس پرچم دیگری سیاه تر از اولی بر من وارد شود آنان را که زیر پرچمند گویم پس از من با دو یادگار گرانهای من: بزرگ و کوچک، یعنی کتاب پروردگرم و عترتم چگونه بودید؟ گویند: اما یادگار بزرگ را مخالفت نمودیم، و اما یادگار کوچک را خوار نمودیم و تا آنجا که توانستیم پاره پاره کردیم.

گویم: از من دور شوید پس تشنه و جگر سوخته و با روی سیاه از من دور شوند.

سپس پرچم دیگری نزد من آید که نور بر صورت افراد زیر پرچم میدرخشد بانان گویم شما کیانید؟ گویند: ما مردم یکتا پرست و پرهیزگار و امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستیم، و مانیم باقیمانده اهل حق که کتاب خدا را برداشتیم، حلالش را حلال

نَبِيَّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَانصَرْنَا لَهُمْ مِنْ كُلِّ مَا نَصَرْنَا مِنْهُ أَنْفُسَنَا وَفَاتَلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَاوَاهُمْ فَأَقُولُ لَهُمْ أَبَشِرُوا فَاَنَا نَبِيُّكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَدَقْتُمْ ثُمَّ آتَيْنَاهُم مِّنْ حَوْضِي فَيَصْدِرُونَ مَرَوِّينَ مُسْتَبْشِرِينَ ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدَ الْأَبَدِينَ .

3,148- قَالَ: وَ كَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَسْتَعْظِمُونَهُ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَهُ فَلَمَّا تُوفِّيَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ كَتَبَ يَزِيدٌ إِلَى وَ حَرَامِشَ رَا حَرَامِشَ دَانَسْتِيمَ، وَ دُوسْتَدَارِ خَانْدَانَ پِيغَمْبَرَ خُوَيْشِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ بُوْدِيمَ، اَزْ هَمَّ امَكَانَاتِي كَهْ دَرْ مُورِدِ يَارِي خُوَيْشْتَنِ دَاشْتِيم. بَرَايِ يَارِي آنَانَ نِيْزِ اسْتَفَادَهْ نَمُوْدِيم وَ دَرْ رَكَابِ آنَانَ بَا دَشْمَنَانِشَانَ جَنگِيدِيم، پَسْ مَن بَانَانِ گُوِيْم:

مژده باد شما را که من پیغمبر شمايم و راستی که شما در دنیا اين چنین بوديد که ستوديد، سپس آنان را از حوض خود سيراب کنم و سيراب و خندان از نزد من بروند و سپس داخل بهشت گردند و برای هميشه در آن جاويد بمانند.

راوی گفت: مردم هم چنان گفتگوی کشته شدن حسين را بر زبانها داشتند و با دیده عظمت و احترام بحسين نگريسته و مقدمش را گرامي ميداشتند چون معاوية بن ابي سفیان بسال شصت از هجرت از دنیا رفت، يزيد، که لعنت های خدا بر او باد، بوليد بن عتبه که فرماندار مدینه بود نامه ای نوشت و دستورش داد که از همه اهل مدینه و بويژه از حسين بيعت بگيرد، و اضافه کرد که اگر حسين عليه السلام از بيعت کردن خودداری نمود گردشش را با شمشير بزن و سر بریده اش را به نزد من بفرست، وليد

الْوَلِيدُ بْنُ عُبَيْدَةَ وَكَانَ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ عَلَى أَهْلِهَا عام [عامة] وَخَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَقُولُ لَهُ إِنَّ أَبِي عَلَيْكَ فَاصْرَبْ
عُنُقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ فَأَحْضِرْهُ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ وَاسْتَشَارَهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَصَرَبْتُ عُنُقَهُ فَقَالَ
الْوَلِيدُ لَيْتَنِي لَمْ أَكُ شَيْئاً مَذْكُوراً ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ فَتَعَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ
وَعَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ فَقَالَ 3 أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا وَلَكِنْ إِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ غَدًا فَادْعُنَا مَعَهُمْ.

فَقَالَ مَرْوَانُ لَا تَقْبَلْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ عُدْرَةَ وَمَتَى لَمْ يُبَاعِ فَاصْطِرِبْ عُنُقَهُ فَغَضِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ 3 وَيْلٌ لَكَ يَا ابْنَ الزَّرْقَاءِ أَنْتَ تَأْمُرُ
بِصَرْبِ عُنُقِي كَذَّبْتَ وَاللَّهِ پس از دریافت حکم، مروان را خواست و در باره حسین با او مشورت کرد، مروان گفت: حسین بیعت بر یزید را
نخواهد پذیرفت و اگر من بجای تو بودم گردش را میزدم ولید گفت: ای کاش که من از سر حدّ عدم پای باقلیم وجود نگذاشته
بودم، سپس، کس نزد حسین علیه السلام فرستاد و آن حضرت بهمراه سی نفر از افراد خانواده اش و دوستانش به نزد ولید آمد ولید خبر مرگ
معویه را بحسین داد و پیشنهاد بیعت بر یزید را بحسین علیه السلام نمود حسین علیه السلام فرمود: ای امیر بیعت پنهانی نتیجه ای ندارد
فردا که همه مردم را برای بیعت دعوت خواهی نمود ما را نیز با آنان دعوت نما.

مروان گفت: ای امیر این پیشنهاد را نپذیر، و اگر بیعت نمیکند گردش را بزنی، حسین علیه السلام چون این سخن بشنید خشمناک شد، و
فرمود وای بر تو ای پسر زن کبود چشم، تو دستور میدهی که گردن مرا بزنند؟

وَلَوْ مَتَّ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ أَبُهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا حَتَمَ اللَّهُ وَبِزَيْدٍ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ بِمِثْلِهِ وَ لَكِنْ نُصَبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ مَرْوَانَ لِلْوَلِيدِ عَصَى بَيْتِي فَقَالَ وَيْحَكَ إِنَّكَ أَشْرْتَ إِلَيَّ بِذَهَابِ دِينِي وَ دُنْيَايَ وَ اللَّهُ مَا أَحَبُّ أَنْ مُلِكَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لِي وَ أَنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا وَ اللَّهُ مَا أَظُنُّ أَحَدًا يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا - وَ هُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ لَا - بِخِذَا قَسَمَ دَرُوعِ مِغْوِي وَ پَسْتِ فِطْرَتِي خُودِ رَا ظَاهِرِ مِيسَازِي.

سپس روی بولید نمود و فرمود: امیر. ما خاندان پیغمبر و کان رسالتیم آستانه ما محل آمد و شد فرشتگان است دفتر وجود بنام ما باز شد و دائرة کمال بما ختم گردیده است و یزید مردی است گنهکار و میگسار و آدم کش و خیانت پیشه بیشرم و رو و هم چون منی بچنین کسی بیعت نخواهد نمود ولی باش تا صبح کنیم و شما نیز صبح کنید ما درین کار بدقت بنگریم شما نیز بنگرید که کدام یک از ما بخلافت و بیعت سزاوارتر است حسین علیه السلام این بگفت و از مجلس ولید بیرون شد.

مروان بولید گفت: دستور مرا اجرا نکردی؟ گفت: وای بر تو، راه از دست رفتن دین و دنیای مرا بمن نمودی بخدا سوگند که دوست ندارم همه روی زمین را مالک باشم و حسین علیه السلام را بکشم بخدا سوگند گمان ندارم کسی که بخون حسین دست بیالاید و خدا را ملاقات کند مگر اینکه میزان عملش سبک خواهد بود و خداوند بر او نظر رحمت نخواهد

قَالَ وَ أَصَدَّ بَحَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَتِمِعُ الْأَخْبَارَ فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطِعْنِي تُرْسِدُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 وَمَا ذَاكَ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ فَقَالَ مَرْوَانُ إِنِّي أَمْرُكَ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِي دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ 14 الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضَبَانٌ .

کرد و او را از پلیدی گناه پاک نخواهد ساخت و شکنجه دردناکی برای او آماده است.

راوی گفت: چون صبح دمید حسین علیه السلام از خانه خویش بیرون آمد تاخیر تازه ای بشنود. مروان را دید، مروان عرض کرد: یا ابا عبد الله من خیر خواه تو هستم مرا اطاعت کن تا نجات یابی! حسین علیه السلام فرمود:

خیر خواهی تو چیست؟ بگو تا بشنوم، مروان گفت من بتو میگویم که بیزید بن معاویه بیعت کنی که هم بنفع دین تو است و هم بسود دنیایت حسین علیه السلام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، چه مصیبتی بالاتر از این که مسلمانان بسرپرستی هم چون یزید دچار شدند پس باید با اسلام وداع نمود که از من جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود: خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرام است، گفتگو میان حسین و مروان بطول انجامید، تا آنجا که مروان با حالتی بر آشفته و خشمگین بازگشت.

يقول علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن محمد بن طاوس مؤلف هذا الكتاب و الذي تحققناه أن الحسين عليه السلام كان عالما بما انتهت حاله إليه و كان تكليفه ما اعتمد عليه-

3,29- أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ وَقَدْ ذَكَرْتُ أَسَمَاءَهُمْ فِي كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَرَى لِسُكَّانِ الثَّرَى بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوِيهِ الْقُمِّيِّ فِيمَا ذَكَرَ فِي أَمَالِيهِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: 4 أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ 2 مَا يُبْكِيكَ قَالَ 3 أَبُوكِ لِمَا يُصْنَعُ بِكَ فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 2 إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي إِلَيَّ سَمًّا يَدْسُ إِلَيَّ فَأُقْتَلُ بِهِ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدُّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ يَنْتَحِلُونَ الْأِسْمَ لَامَ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دِمَاكَ وَ انْتِهَاكَ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي ذَرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ ثِقَلِكَ فَعِنْدَهَا مُؤَلَّفُ ابْنِ كِتَابِ: علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاوس گوید:

آنچه پس از تحقیق و بررسی نزد ما روشن است این است که حسین علیه السلام میدانست که عاقبت کارش بکجا منتهی می شود و وظیفه اش همان بود که با کمال اطمینان خاطر انجام داد، جماعتی که من در کتاب(غیاث سلطان الوری لسککان الثری)آنان را بنام گفته ام بمن خبر دادند از ابی جعفر محمد بن بابویه قمی در کتاب امالی اش از مفصل بن عمر و او از امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم و امام از پدرش و پدر از جدش نقل کرده است: که روزی حسین علیه السلام بر حسن علیه السلام وارد شد و چون چشمش برادر افتاد، گریست امام حسن فرمود: برای چه گریه میکنی؟ فرمود گریه ام برای رفتاری است که با تو می شود، امام حسن فرمود: پیش آمدی که برای من می شود زهری

يُجَلِّ اللَّهُ بِبَنِي أُمَيَّةَ اللَّعْنَةَ وَتُمْطِرُ السَّمَاءُ دَمًا وَرَمَادًا وَيَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ وَالْحَيْتَانُ فِي الْبِحَارِ .

10, 15, 1, 3, 14- وَحَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ مَنْ أَشْرَفَ إِلَيْهِ بِإِسْمِهِ نَادِيَهُمْ إِلَى عُمَرَ النَّسَابَةَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِيمَا ذَكَرَهُ فِي آخِرِ كِتَابِ الشَّافِيِّ فِي النَّسَبِ بِإِسْمِهِ نَادِيَهُ إِلَى جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ أَخْوَالِي آلَ عَقِيلٍ قَالَ: لَمَّا امْتَنَعَ أَخِي الْحَسَدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ دَخَلْتُ اسْتِ كَمَا كَامَمَ كُنْتُ وَمَا بَكَشْتُمْ، وَلِي يَا أبا عبد الله هَيْجَ كَسَ هَمَجُونَ تَوْ رُوزِي دَرِ پِيش نَدَارَدَ كِه سِي هَزَارَ نَفَرِ دُورَ تُو رَا مِیْگِیرِنْدَ وَا دَعَا مِیْکُنِنْدَ كِه اَز اَمَّتِ جَدِّ مَا مُحَمَّدَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاآلِهِ وَا سَلَّمَ هَسْتِنْدَ وَا دِینِ اِسْلَامَ رَا بَرِ خُودِ مِی بِنْدِنْدَ وَا هَمِه بَرَایِ کِشْتِنِ تُو وَا رِیخْتِنِ خُونِ تُو وَا هَتِکَ اِحْتِرَامِ تُو وَا اِسیرِی بَچَه هَا وَا زَنَانِ تُو وَا تَارَاجِ اِمْوَالِ تُو هَمْدَسْتِ مِیْشُونْدَ وَا چُونِ چَنِینِ کُنِنْدَ خُداوَنْدَ لَعْنَتِ خُودِ رَا بَرِ بَنِي اُمَیَّه فَرُوسْتِنْدَ وَا اَسْمَانِ خُونِ وَا خَاکِسْتَرِ بَرِ سَرِ مَرْدَمِ بَبَارْدِ، وَا هَمِه چِیزِ بِحَالِ تُو گَرِیَانِ شُودَ حَتَّى حَیْوَاناتِ وَا حَشِی دَرِ بَیابانِها وَا مَاهِیْها دَرِ درِیاها.

و جماعتی مرا حدیث کردند که از جمله آنان همان افرادی است که قبلاً اشاره کردم، از عمر نسابه رضوان الله علیه که او در پایان کتاب (الشَّافِي فِي النَّسَبِ) از جدِّ خود مُحَمَّد بنِ عمر نقل کرده است که از پدرم عمر بن علی بن ابی طالب شنیدم که بفرزندان عقیل: (دائیهای من) میگفت:

چون برادرم حسین در مدینه از بیعت یزید خودداری نمود، من

عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا فَقُلْتُ لَهُ جِئْتُ فِدَاكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَخُوكَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ سَدَّ بَقْنِي الدَّمْعَةَ وَعَلَا شَهِيْقِي فَصَدَّ مَنِّي إِلَيْهِ وَقَالَ 3 حَدَّثَكَ أَنِّي مَقْتُولٌ فَقُلْتُ حَوْسَدَيْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ 3 سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ بِقَتْلِي خَبَرَكَ فَقُلْتُ نَعَمْ فَلَوْلَا نَأَوَلْتُ وَبَايَعْتَ فَقَالَ 3 حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي وَأَنَّ تَرْبِيَّتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تَرْبِيَّتِهِ فَتَطْنُ أَنْتَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ وَأَنَّ اللَّهَ لَا أُعْطِي الدِّيْنََةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا وَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةَ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ إِذَا هَا فِي ذُرِّيَّتِهَا .

بخدمتش رسیدم دیدم تنها نشسته و کسی در محضرش نیست عرض کردم:

من بقرابت ای ابا عبد الله برادرت ابو محمد حسن از پدرش برای من حدیث فرمود... همین را که گفتم اشگ چشم مجالم نداد و صدای گریه ام بلند شد آن حضرت مرا بسینه چسبانید و فرمود: برای تو حدیث کرد که من کشته میشوم؟ عرض کردم: خدا نکند یا ابن رسول الله فرمود تو را بحق پدرت بسؤالم جواب بده از کشته شدن من خبر داد؟ گفتم آری، چه میشد که کناره نمیگرفتی و بیعت میفرمودی؟ فرمود: پدرم برای من حدیث فرمود: که رسول خدا پدرم فرموده است: که او و من هر دو کشته میشویم و قبر من نزدیک قبر خواهد بود گمان میکنی آنچه را که تو میدانی من نمیدانم؟ و حقیقت این است که هرگز تن به پستی ندهم و روزی که فاطمه زهرا پدرش را ملاقات میکند شکایت آنچه را که فرزندانش از این امت دیده اند بحضرت اش خواهد فرمود و یکنفر از افرادی که دل فاطمه را در باره فرزندانش آزرده اند به بهشت داخل نخواهد شد.

أقول أنا ولعل بعض من لا يعرف حقائق شرف السعادة بالشهادة يعتقد أن الله لا يتعبد بمثل هذه الحالة أما سمع في القرآن الصادق المقال أنه تعبد قوما بقتل أنفسهم فقال تعالى فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ و لعله يعتقد أن معنى قوله تعالى وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ أنه هو القتل وليس الأمر كذلك وإنما التعبد به من أبلغ درجات السعادة.

11 وَلَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمُقْتَلِ الْمَرْوِيُّ عَنِ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ مَا يَلِيْقُ بِالْعَقْلِ - فَرَوِي عَنْ أَسَدٍ مِّن مِّغْوِيمٍ: شَآئِدٌ بَعْضِي كَهَازِ حَقِيقَتِ شَرَافَتِ رَسِيدِنِ بَسْعَادَتِ شَهَادَتِ بِي إِطْلَاعِ اسْتِ اعْتِقَادِ چَنِينِ كَنَدِ كَهَ بَا چَنِينِ حَالِ: (بَا كَشْتَه شَدِن) نَتَوَانِ خَدَا رَا پَرَسْتَشِ نَمُودِ آنِ كَسِ كَهَ چَنِينِ اعْتِقَادِ دَارِدِ مَكْرَ نَشْنِيدَه اسْتِ كَهَ دَرِ قَرَّآنِ اسْتِ: (قَرَّآنِ رَاسْتِگُو) كَهَ طَائِفَه اِي بَا كَشْتِنِ خُودِ خَدَا رَا عِبَادَتِ و پَرَسْتَشِ نَمُودِنْدِ خَدَايِ تَعَالَى مِيفَرِ مَآيِدِ: فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ: بَسُوِي خَدَايِ أَفْرِيدِگَارِ خُودِ بَازِ گَرْدِيدِ و خُودِ رَا بَكْشِيدِ كَهَ بَرَايِ شَمَا دَرِ پِيشِگَاهِ أَفْرِيدِگَارَتَانِ هَمِينِ بَهْتَرِ اسْتِ، و شَآئِدِ مَنشَأِ اَيْنِ عَقِيدَه اشِ آنِ بَاشَدِ كَهَ ازِ آيَه شَرِيفَه) وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ: خُودِ رَا بَا دَسْتِ خُودِ بَهَلَاكَتِ نِينْدَازِيدِ. مَقْصُودِ كَشْتَه شَدِنِ اسْتِ دَرِ صُورَتِي كَهَ چَنِينِ نِيسْتِ و بَلَكَه عِبَادَتِ خَدَايِ تَعَالَى بَا كَشْتَه شَدِنِ ازِ بَهْتَرِينِ وَسَايِلِي اسْتِ كَهَ شَخْصِ رَا بَدْرِجَاتِ سَعَادَتِ و نِيكَبَخْتِي مِيرِ سَاَنَدِ.

صاحب مقتل مروی از مولای ما امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایتی نقل نموده است که قابل توجه است.

قَالَ: غَزَوْنَا نَهَاوُذَ أَوْ قَالَ غَيْرَهَا وَاصْطَفِينَا [إِصَّةً طَفَفْنَا] وَالْعَدُوَّ صَدَّقَيْنِ لَمْ أَرِ أَطْوَلَ مِنْهُمَا وَلَا أَعْرَضَ وَالرُّومُ قَدَّ أَلَصَّ قَمُوا ظَهُورَهُمْ بِحَائِطِ مَدِينَتِهِمْ فَحَمَلَ رَجُلٌ مِّنَّا عَلَى الْعَدُوِّ فَقَالَ النَّاسُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَلْقَى نَفْسَهُ إِلَى التَّهْلُكَةِ فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ إِنَّمَا تَأْوُلُونَ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى أَنْ حَمَلَ هَذَا الرَّجُلُ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا لِأَنَّا كُنَّا قَدِ اشْتَبَعْنَا بِنُصْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَرَكْنَا أَهَالِيَنَا وَأَمْوَالَنَا أَنْ نَقِيمَ فِيهَا وَنُصِّحَ لِحَ مَا فَسَدَ مِنْهَا فَقَدْ ضَاعَتْ بِشَاغِلِنَا عَنْهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنْكَاراً لِمَا وَقَعَ فِي نَفْسِنَا مِنَ التَّخَلُّفِ از اسلم روایت شده است که گفت: غزوه نهاوند بود و یا غزوه دیگر را گفتم که ما و دشمن در مقابل هم صف آرایی نمودیم و هر دو صف آنچنان بود که من درازتر و پهن تر از آن ها صف ندیده بودم، و سپاه روم پشت ها بادیوار شهر خود تکیه داده و آماده جنگ بودند، که مردی از ما بسپاه دشمن حمله کرد، مردم فریاد زدند: لا اله الا الله این مرد خود را بهلاکت انداخت، ابوایوب انصاری گفت: شما این آیه را این طور معنی میکنید که این مرد حمله کرده و میخواهد در راه خدا شهید شود؟ و حال آنکه چنین نیست، این آیه در باره ما نازل شد، برای آنکه ما سرگرم یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و اهل و عیال و اموال خود را رها کرده بودیم، باین خیال افتادیم که در میان آنان باشیم تا آنچه را که فاسد شده است اصلاح کنیم که در اثر سرگرمی بخدمت رسول خدا همه از دست میرفت، خدای تعالی برای اعتراض باین تصمیم که میخواستیم بمنظور اصلاح کار خود از یاری رسول خدا سرپیچی کنیم این آیه نازل فرمود، وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

عَنْ نَصْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِإِصْلَاحِ أَمْوَالِنَا وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ مَعْنَاهُ إِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَقَمْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ أَلْقَيْتُمْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَسَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ وَذَلِكَ رَدُّ عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَعَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِقَامَةِ وَتَحْرِيفِ لَنَا عَلَى الْغَزْوِ وَمَا أَنْزَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ فِي رَجُلٍ حَمَلَ عَلَى الْعَدُوِّ وَيُحَرِّصُ أَصْحَابَهُ أَنْ يَفْعَلُوا كَفِعْلِهِ أَوْ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجَاءً لِثَوَابِ الْآخِرَةِ.

أقول وقد نبهناك على ذلك في خطبة هذا الكتاب و سيااتي ما يكشف عن هذه الأسباب.

12, 3-14- قَالَ رُوَاهُ حَدِيثِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عْتَبَةَ وَ مَرَّوَانَ : فَلَمَّا (معنايش چنین است که اگر از یاری رسول خدا سرباز زنی و در خانه های خود بنشینید خویشان را بدست خود بهلاکت انداخته اید، و گرفتار غضب خداوند گردیده هلاک خواهید شد، و این آیه آنچه را که ما گفته بودیم و تصمیم بر آن گرفته بودیم که در خانه خود بمانیم ردّ کرد و ما را تحریص بجنگ در رکاب رسول خدا نمود، نه اینکه در باره مردی نازل شده باشد که حمله بر دشمن نموده و هدف اش این است که دوستان خود را نیز تحریص نماید تا مانند او حمله کنند، و یا آنکه بامید ثواب اخروی میخواهد در راه جهاد فی سبیل الله بدرجه رفیعه شهادت برسد.

من میگویم: که ما در ضمن خطبه کتاب، باین معنی تشبیه نمودیم و در مطالب آینده نیز این معنی روشن تر خواهد شد.

آنان که سخنان حسین علیه السلام را با ولید بن عتبه نقل کرده اند گفته اند:

که چون صبح شد حسین علیه السلام متوجه بسوی مکه شد، و روز سوم ماه

كَانَ الْعِدَّةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ لِثَلَاثٍ مَضَيْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ سِتِّينَ فَأَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَشَهْرَ رَمَضَانَ وَشَوَّالٍ وَذِي قَعْدَةَ
قَالَ وَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُبَيْرٍ فَأَشَارَا إِلَيْهِ بِالْإِمْسَاكِ فَقَالَ لَهُمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ
أَمَرَنِي بِأَمْرٍ وَأَنَا مَاضٍ فِيهِ قَالَ فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَهُوَ يَقُولُ وَاحْسِينَاهُ .

ثُمَّ جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الصَّلَالِ وَحَذْرِهِ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا
عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ
شَعْبَانَ سَالٍ 60 هَجْرِيٌّ بُوْدُ وَبَاقِيْمَانْدَهُ شَعْبَانَ وَتَمَامَ مَاهِ رَمَضَانَ وَشَوَّالٍ وَذِي الْقَعْدَةِ رَا دَر مَكَّةَ بُوْدُ .

راوی گفت: عبد الله بن عباس رضوان الله عليه و عبد الله بن زبير بخدمت حضرت آمدند، و از حضرت خواستند که خود داری کند، فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دستوری داده است که باید اجرایش کنم، ابن عباس چون این بشنید از نزد حسین علیه السلام
بیرون شد و صدا میزد: وا حسینا.

سپس عبد الله بن عمر آمد و چنین مصلحت اندیشی کرد: که حسین با مردم گمراه بسازد و از جنگ و خونریزی برکنار باشد، حضرت فرمود:

یا ابا عبد الرحمن مگر متوجه نشده ای؟ که دنیا در نزد خداوند آنقدر پست و ناچیز است که سر بریده یحیی بن زکریا بعنوان هدیه بنزد
زنزاده ای از زنزادگان بنی اسرائیل فرستاده شد، مگر نمیدانی؟ که بنی اسرائیل در فاصله کوتاه طلوع صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را

الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كَأَن لَّمْ يَصَدُّنَا شَيْئًا فَلَمَّ يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمُ بَلًّا أَمْهَلَهُمْ وَأَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخَذَ عَزِيزٌ ذِي انْتِقَامٍ اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدْعَنَّ نَضْرَتِي.

قَالَ وَ سَمِعَ أَهْلَ الْكُوفَةِ بِوُصُولِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ وَ امْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ فَأَجْمَعُوا فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِيِّ فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ سُلَيْمَانُ بْنُ صُرْدٍ فِيهِمْ خُطْبِيًّا وَقَالَ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بَأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَى رَبِّهِ وَ قَدِمَ عَلَى عَمَلِهِ وَ قَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ ابْنُهُ يَزِيدُ وَ هَذَا الْحَسَنُ بْنُ بَنِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاغِيَةِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ وَ أَنْتُمْ مِيكُشْتَنْد، وَ پَسِ از آن در بازارها می نشستند و خرید و فروش میکردند آن چنان که گوئی هیچ عملی انجام نداده اند، با این همه خداوند در عذاب آنان شتاب نفرمود، بلکه آنان را مهلت داد و پس از مدتی آنان را بحکم عزت و انتقام جوئی ذات مقدسش گرفتار عذاب کرد، ای ابا عبد الرحمن از خدا پرهیز و یاری مرا از دست مده.

راوی گوید: اهل کوفه که شنیدند حسین علیه السلام بمکه رسیده و از بیعت یزید خود داری فرموده است، در خانه سلیمان بن صرد خزاعی اجتماع نمودند، و چون همگی گرد آمدند سلیمان بن صرد برای سخنرانی بپا خواست و در پایان سخنرانی چنین گفت:

ای گروه شیعه، حتما شنیده اید که معاویه مرده است و بجانب پروردگار خود شتافته، و به نتیجه کردار خود رسیده است و اکنون فرزندش یزید بجای او نشسته است و این حسین بن علی است که با او

شِيعَتُهُ وَشِيعَةَ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ وَقَدْ احتاج إلى نُصْرَتِكُمْ الْيَوْمَ فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ ناصِرُونَ وَمُجَاهِدُونَ عَدُوَّهُ فَارْتَبِعُوا إِلَيْهِ وَإِنْ خِفْتُمْ الْوَهْنَ وَالْفُشْلَ فَلَا تَعْرُؤُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ.

قَالَ فَكَتَبُوا إِلَيْهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ سَلِيمَانَ بْنِ صَرْدِ الْخَزَاعِيِّ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَحَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وائِلٍ وَشِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَمَا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَصَمَ عَدُوَّكَ وَعَدُوَّ أَبِيكَ مِنْ قَبْلِ الْجَبَّارِ الْعَنِيدِ الْعَشُومِ الظُّلُومِ الَّذِي ابْتَرَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَمْرَهَا وَعَصَدَ بِهَا فَيْئَهَا وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَاسْتَبَقَى شِرَارَهَا وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ دَوْلَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَمُخَالَفَتِ وَرَزِيدَةٍ وَبِرَّاءِ أَيْنِكَ مِنْ شَرِّ سَتْمِغْرَانَ خَانِدَانَ أَبِي سَفِيَانَ مَحْفُوظَ بَمَانِدِ كَرِيزَانَ بِمَكَّةَ آمَدَةَ اسْتِ وَشَمَائِدِ كَهَ شِيعَةُ أَوْ هَسْتِيدِ وَبِشِ از این هم افتخار شیعه گوی پدرش را داشتید، امروز، حسین علیه السلام نیازمند یاری شما است اگر میدانید که یاریش خواهید نمود و با دشمنش خواهید جنگید؟ پشتیبانی خود را بوسیله نامه بعرض برسانید و اگر میترسید که در انجام وظیفه سستی کنید و رشته کار از دست بدهید؟ چه بهتر که مرد الهی را فریب ندهید.

راوی گوید: مردم کوفه، نامه ای بدین مضمون بحسین علیه السلام نوشتند بنام خداوند بخشنده مهربان، نامه ای است بحسین بن علی امیر المؤمنین، از سلیمان بن سرد خزاعی و مسیب بن نجبه، و رفاعه بن شداد، و حبیب بن مظاهر، و عبد الله بن وائل، و شیعیانش از مؤمنین، سلام ما بر تو، و پس از تقدیم سلام سپاس خداوندی را که دشمن تو و دشمن

عُتَاتِهَا فَبَعْدًا لَهُ كَمَا بَعِدَتْ تُمُودُ ثُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ غَيْرُكَ فَاقْبَلْ لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالنُّعْمَانُ بِنُ الْبَشِيرِ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ وَ
لَسْنَا نَجْمَعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا جَمَاعَةٍ وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ فِي عِيدٍ وَ لَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ أَقْبَلْتَ أَخْرَجْنَاهُ حَتَّى يَلْحَقَ بِالسَّامِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ
اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى أَبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

ثُمَّ سَرَّحُوا الْكِتَابَ وَ لَبِثُوا يَوْمَيْنِ وَ أَنْفَذُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوَ مِائَةٍ وَ بِبِشِينِ پَدَرْتِ رَا دَرِهَمِ شَكِسْتِ، هَمَانِ دَشْمَنِ سَتْمَكَارِ كِينِه جَوِي، كِه زَمَامِ
كَارِ اَيْنِ ائْمَتِ رَا بَزُورِ وَ قَلْدَرِي بَدَسْتِ گَرَفْتِ وَ بِيْتِ الْمَالِ مُسْلِمِينَ رَا غَاصْبَانِه تَصْرَفَ كَرْدِ، بَدُونِ رِضَايِ مَلَّتِ بَرِ اَنَانِ حُكُومَتِ نَمُودِ، اَزِ
جَنَائِيَاتِ زَمَانِ حُكُومَتِشِ اَيْنِكِه نِيكَانِ اِجْتِمَاعِ رَا كَشْتِ وَ اِفْرَادِ نَپَاكِ رَا نِگَهْدَارِي نَمُودِ وَ مَالِ خُدَا رَا بَدَسْتِ سَتْمِگَرَانِ وَ سِرْكَشَانِ اِجْتِمَاعِ
سَپَرْدِ، اَزِ رَحْمَتِ خُدَا دُورِ بَادِ هَمِ چَنَانِ كِه قَوْمِ ثَمُودِ دُورِ شُدِ، بَارِي مَا رَا پِشَوَانِي بَجَزِ تُو نِيَسْتِ بَسُويِ مَا بِشْتَابِ، شَايِدِ خُدَاوَنْدِ بُوَسِيلَهُ تُو
كَانُونِ حَقِّي اَزِ مَا گَرْدِ اُورْدِ، وَ نَعْمَانِ بِنِ بَشِيرِ اَكُنُونِ دَرِ كَاخِ فَرْمَانْدَارِي اَسْتِ، وُلِي مَا نِه بِنَمَازِ جَمْعَهُ اَوْ حَاضِرِ مِيشُويْمِ وَ نِه بِنَمَازِ جَمَاعَتِشِ، وَ
دَرِ رُوزِهَائِ عِيدِ بَا اَوْ هَمْرَاهِ نِيَسْتِيمِ وَ اِگَرِ خَبَرِ حَرَكَتِ شَمَا بَمَا بَرَسْدِ اَوْ رَا اَزِ كُوفِه بِيروُنِ خَوَاهِيمِ كَرْدِ تَا رَاهِ شَامِ دَرِ پِيشِ گِيرْدِ، وَ سَلَامِ بَرِ تُو وَ
رَحْمَتِ وَ بَرَكَاتِ خُدَا بَرِ تُو بَادِ اِي پَسِ پِيغْمِبَرِ، وَ بَرِ پَدَرِ بَزُرْگَوَارْتِ كِه پِيشِ اَزِ تُو بُوْدِ وَ حَوْلِ وَ قُوّهِ اِي بِهِ جَزِ اَزِ رَهْگَزَرِ اَسْتِمْدَادِ اَزِ خُدَايِ
بَزُرْگِ وَ بَزُرْگَوَارِ نِيَسْتِ.

نامه فوق را بخدمت حضرت فرستادند، و دو روز بعد جماعتی را بنمایندگی روانه کردند، که حامل يك صد و پنجاه نامه بودند و هر نامه ای

حَمْسِينَ كِتَابَةً مِنَ الرَّجُلِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةَ يَسْأَلُونَهُ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَتَأَنَّى وَلَا يُجِيبُهُمْ فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ سِتْمَانَةَ كِتَابٍ وَتَوَاتَرَتْ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ فِي نَوْبٍ مُتَفَرِّقَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ كِتَابٍ.

قَالَ ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ذَلِكَ هَانِي بْنُ هَانِي السَّبْعِيُّ وَسَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ بِهَذَا الْكِتَابِ وَهُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

وَفِيهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ شِيعَتِهِ وَشِيعَةِ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَمَّا بَعْدُ:

فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرَكَ فَالْعَجَلِ الْعَجَلِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ اخْصَرَ الْجَنَابُ وَأَيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَأَعَشَّتْ بَتِ الْأَرْضُ وَأُورِقَتِ الْأَشْجَارُ فَاقْدَمْ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتُمْ فَإِنَّمَا تَقْدِمُ بَامْضَايَ يَكُ وَدُو وَسَهْ وَچهار نفر بود، که همگی از حضرت استدعا کرده بودند بکوفه تشریف بیاورد. ولی با این همه حسین علیه السلام از پاسخ دادن بنامه ها خود داری میکرد تا اینکه در یک روز ششصد نامه از کوفه رسید و نامه های دیگر پی در پی میرسید تا آنکه جمع نامه ها که در چند نوبت آمده بود به دوازده هزار نامه رسید.

راوی گوید: پیرو نامه ها، هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبد الله حنفی نامه ذیل را که آخرین نامه رسیده بحسین بود، آوردند در نامه چنین نوشته بود:

بنام خداوند بخشاینده مهربان، نامه ای است به حسین بن علی امیر المؤمنین، از شیعیانش و شیعیان پدرش امیر المؤمنین، اما بعد همه مردم بانتظار ورود شما هستند و بجز تو بکسی رأی نمیدهند ای پسر پیغمبر

ص: 35

عَلَى جُنْدٍ مُجْتَدَةٍ لَكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَعَلَى أَبِيكَ مِنْ قَبْلِكَ.

فَقَالَ الْحَسَّ بْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بْنِ هَانِي السَّبِيْعِيِّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ 3 خَبْرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَسُودَ إِلَيَّ مَعَكُمْ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ شَبْتُ بِنُ رُبْعِي وَحَجَّارُ بْنُ أَبِحْرٍ [أَبَجَرَ] وَيَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ وَيَزِيدُ بْنُ زُوَيْمٍ وَعُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ وَعَمْرُو بْنُ الْحَبَّاجِ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَمِيرِ بْنِ عَطَّارٍ قَالَ: فَعِنْدَهَا قَامَ الْحَسَّ بْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَسَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَأَطْلَعَهُ عَلَى الْحَالِ وَكَتَبَ مَعَهُ هَرَجَةَ زودتر و هر چه زودتر تشریف بیاورید که باغها سر سبز، و میوه های درختان رسیده، بوستانها پر از گیاه و درختها پر برگ است، اگر تصمیم دارید، تشریف بیاورید که سپاهی آراسته مقدمت را گرامی خواهند داشت سلام و رحمت خداوند بر توباد و بر پدرت که پیش از تو بود.

حسین علیه السلام به هانی سبعی و سعید بن عبد الله حنفي فرمود: بمن بگوئید: چه اشخاصی در نوشتن این نامه با شما هم آهنگ بودند؟ عرض کردند: یا ابن رسول الله، شبت بن ربعی و حجار بن ابهر و یزید بن الحارث و یزید بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن الحجاج و محمد بن عمیر بن عطارد، راوی گفت: حسین علیه السلام چون این بشنید، پیا خواست و میان رکن و مقام دو رکعت نماز گذاشت، و از خداوند مسألت نمود، تا آنچه خیر و صلاح است مقدر فرماید، پس از آن مسلم بن عقیل را خواست و از جریان مطلعش فرمود و پاسخ نامه های اهل کوفه را نوشت، و وعده پذیرش دعوت آنان را داد، و اضافه فرمود که پسر عم خودم مسلم بن عقیل

جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُّهُمْ بِالْقَبُولِ وَ يَقُولُ مَا مَعْنَاهُ 3 قَدْ نَفَذْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيُعَرِّفَنِي مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِ جَمِيلٍ.

فَصَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى وَصَلَ بِالْكُوفَةِ فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى كِتَابِهِ كَثُرَ امْتِثَارُهُمْ بِإِيَابِهِ ثُمَّ أَنْزَلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ وَ صَارَتْ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ يَبْكُونَ حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا.

وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيُّ وَ عِمَارَةُ بْنُ وَلِيدٍ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى يَزِيدَ يُخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمٍ وَ يُشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصَرْفِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَ رَأَى بَسْوَى شَمَا فَرَسْتَادَم. تَا مَرَا از وضع موجود و آخرین تصمیم شما آگاه نماید.

مسلم، با نامه آن حضرت حرکت کرد تا بکوفه رسید، چون مردم کوفه فهمیدند که حسین علیه السلام نامه بانان نوشته از آمدن مسلم بسیار خوشحال شدند و مسلم را بخانه مختار بن ابی عبیده ثقفی وارد نمودند و رفت و آمد شیعیان، بنزد مسلم بطور مرتب ادامه داشت، همین که گروهی از شیعیان نزد مسلم گرد آمدند، نامه حسین را بانان خواند. احساسات مردم آنچنان شدید بود که هنگام خواندن نامه همه گریه میکردند تا آنکه هیجده هزار نفر بمسلم بیعت نمودند.

عبید الله بن مسلم باهلی و عماره بن ولید و عمر بن سعد نامه ای بیزید نوشتند و ورود مسلم را گزارش دادند و اظهار نظر کردند: که نعمان بن بشیر را از فرمانداری کوفه عزل و دیگری بجای او منصوب نماید، یزید پس از اطلاع از اوضاع کوفه، به عبید الله بن زیاد که فرماندار بصره بود

وَلَايَةَ غَيْرِهِ فَكَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَكَانَ وَالِيًا عَلَى الْبَصْرَةِ بَأَنَّهُ قَدْ وُلَّاهُ الْكُوفَةَ وَصَمَّهَا إِلَيْهِ وَعَرَّفَهُ أَمْرَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَأَمْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُشَدُّ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَقَتْلِهِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

فَتَأَهَّبَ عُبَيْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلى لَهُ اسْمُهُ سُلَيْمَانُ وَ يُكْنَى أَبُو رَزِينٍ يَدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودِ النَّهْشَلِيِّ وَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودِ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ تَرَوْنَ فِيكُمْ مَوْضِعِي وَ حَسْبِي مِنْكُمْ فَقَالُوا بَخَّ أَنْتَ وَ اللَّهُ فَقَرَأَ الظُّهْرَ وَ رَأْسَ الْفَخْرِ حَلَلْتَ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا وَ تَقَدَّمْتَ فِيهِ فَرَطًا قَالُوا فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرٍ أُرِيدُ أَنْ أُشَاوِرَكُمْ نَامَهُ نُوشتَه، وَ بَا حَفْظِ سَمْتِ او فرمانداری کوفه را نیز باو واگذار نمود، و جریان کار مسلم بن عقیل و حسین را در نامه متذکر، شد، و دستور اکید داد که مسلم را دستگیر نموده و بقتل برساند.

عبید الله پس از دریافت ابلاغ فرمانداری کوفه، آماده حرکت بطرف کوفه گردید، حسین بوسیله یکی از غلامان خود بنام سلیمان که کنیه اش: ابا رزین بود، نامه ای بعد از ای از بزرگان بصره نوشته بود، و در آن نامه، مردم بصره را بیاری خود دعوت نموده و تذکر داده بود که لازم است از من اطاعت نمائید، و از جمله آنان یزید بن مسعود نهشلی و منذر بن جارود عبدی بودند. یزید بن مسعود قبیله های تمیم و حنظله و سعد را جمع کرد چون همه حاضر شدند گفت: ای بنی تمیم، موقعیت و شخصیت مرا در میان خود چگونه می بینید؟ گفتند: به به، بخدا قسم

فِيهِ وَاسْتَعِينُ بِكُمْ عَلَيْهِ فَقَالُوا إِنَّا وَاللَّهِ نَمُنِّحُكَ النَّصِيحَةَ وَنَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ فَقُلْ حَتَّى نَسْمَعَ.

فَقَالَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ مَاتَ فَأَهْوَى بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَفْقُودًا أَلَا وَإِنَّهُ قَدْ انْكَسَرَ رَبَابُ الْجَوْرِ وَالْإِثْمِ وَتَضَعُضَدَتْ أَرْكَانُ الظُّلْمِ وَقَدْ كَانَ أَحَدَثَ بَيْعَةً عَقَدَ بِهَا أَمْرًا ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أَحْكَمَهُ وَهَيْهَاتَ وَالَّذِي أَرَادَ اجْتِهَادَ وَاللَّهِ فَفَسَّلَ وَشَاوَرَ فَخَذَلَ وَقَدْ قَامَ ابْنُهُ يَزِيدُ شَارِبُ الخُمُورِ وَرَأْسُ الفُجُورِ يَدْعِي الخِلَافَةَ تُو بَمَنْزِلَةِ سِتُونِ فُقَرَاتٍ مَا وَسِرَّ آمِدَ افْتِخَارَاتٍ مَا هَسْتِي، دَر مَرَكزِ دَايِرِه وَشِرَافَتِ وَبَزْرگَوَارِي فِرُودِ آمَدِه وَازِ هَمَّهُ مَا پِيشِي گِرْفَتِه اِي، گِفَت: مَنظُورِ ازِ اِيْنِكِه شِمَا رَا جَمْعِ كَرْدِه اِم اِيْنِ اسْت: كِه مِيخِوَاهِم دَر كَارِي بَا شِمَا مَشُورَتِ كَنِم وَازِ شِمَا دَر پِيشِرْفَتِ كَارِ كَمَكِ بَغِيْرِم، گِفَتَنَد: بَخِدا قَسْم، كِه مَا خِيْرِ اِنْدِيشِ تُو هَسْتِيْم وَسَعِي خِوَاهِيْم كَرْدِ كِه اَنچِه بِنظَرِ مَا صِوَابِ مِيْرَسَدِ دَر اَخْتِيَارِ تُو بَغِذَارِيْم، پِيشِ نِهَادِ خِودِ رَا بَكِنِ تَا گِوشِ كَنِيْم.

گفت: معويه مرده است و بخدا كه مردن و از دست رفتنش بسيار بي اهميت است كه در خانه ظلم با مرگ او شكسته شد و پايه هاي ستم متزلزل گرديد، از جنايات او بيعتي بود كه از مردم گرفت، و بگمان خود عقد آن را استوار كرد، ولي هرگز بمقصود خود نرسيد، بخدا قسم كه كوشش اش بي نتيجه ماند و از مشورت، رسوائی دید، فرزند خود، يزید شراب خوار و سرآمد تبه كاران را بجای خود بنشانند كه اينك مدعی خلافت بر مسلمين است و بر آنان حكومت ميكند بدون اينكه مسلمانان بحكومت او راضي باشند، اين پسر با بردباري کوتاه و دانش اندكي كه دارد يك قدم در راه حق نمیتواند بردارد، بخداوند سوگند ياد ميكنم

عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَيَتَأَمَّرُ عَلَيْهِمْ بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَقَلَّةِ عِلْمٍ لَا يَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمَيْهِ فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا لِحِبَادِهِ عَلَى الدِّينِ أَفْضَلُ مِنْ جِهَادِ الْمُسْتَرِكِينَ وَهَذَا الْحَسَدُ بْنُ بُنِّ عَلِيٍّ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَيْلِ لَهُ فَضْلٌ لَا يُوصَفُ وَعِلْمٌ لَا يُنْزَفُ وَهُوَ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ لِسَابِقَتِهِ وَسِدْنِهِ وَقَدَمِهِ وَقَرَابَتِهِ يَعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ وَيَحْنُو عَلَى الْكَبِيرِ فَأَكْرَمَ بِهِ رَاعِي رَعِيَّةٍ وَإِمَامَ قَوْمٍ وَحَبَّتْ لِلَّهِ بِهِ الْحُجَّةُ وَبَلَغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةُ فَلَا تَعْشَوْنَ عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَلَا تَسْكَعُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ فَقَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ انْخَذَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ فَأَغْسَى لُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَصَرَ رِثَةَ وَاللَّهِ لَا يَقْصُرُ أَحَدٌ عَنْ نُصْرَتِهِ إِلَّا أَوْرَثَهُ اللَّهُ الدَّلَّ فِي وُلْدِهِ - و سوگندم راست است با این مرد برای پیشرفت دین مخالفت و مبارزه کردن از مبارزه با مشرکین افضل است، اینک حسین بن علی پسر دختر پیغمبر است دارای شرافت ریشه دار و تدبیر اساسی، فضیلتش بالاتر از توصیف، و دانش اش بی پایان و از همه سزاوارتر بمسند خلافت او است که هم سابقه اش بهتر و هم سنش بیشتر و خود از خاندان رسالت است با زیر دستان، مهربان و بزرگان را احسان نماید چه بزرگوار نگهبانی برای رعیت و پیشوائی برای اجتماع، که او است خداوند بوسیله او حجت اش را بر همه مردم تمام و موعظه اش را کامل فرموده است، بنا بر این، از مشاهده نور حق کور مباشید و در پست نمودن باطل ساکت نشینید که صخر بن قیس در روز جمل بدست شما خوار شد امروز با رفتن بیاری پسر پیغمبر، آن لگه ننگ را از دامن خود بشوئید، بخدا قسم هر کس که از یاری او کوتاهی کند خداوند، ذلت موروثی در فرزندان وی و کم بود در فامیل او قرار میدهد

وَ الْقِلَّةَ فِي عَشِيرَتِهِ وَ هَا أَنَا ذَا قَدْ لَبَسْتُ لِلْحَرْبِ لَأَمْتَهَا وَ ادْرَعْتُ لَهَا بِدِرْعِهَا مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ وَ مَنْ يَهْرُبْ لَمْ يَفْتْ فَأَحْسِنُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ.

فَتَكَلَّمْتُ بَنُو حَنْظَلَةَ فَقَالُوا يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ نَبُلُ كِنَانَتِكَ وَ فُرْسَانُ عَشِيرَتِكَ إِنْ رَمَيْتَ بِنَا أَصَدَّبْتَ وَ إِنْ عَزَوْتَ بِنَا فَتَحْتَ لَا تَحُوضُ وَ اللَّهُ عَمْرَةَ إِلَّا خُصْنَاهَا وَ لَا تَلْفَى وَ اللَّهُ شِدَّةٌ إِلَّا لَقِينَاهَا نَنْصُرُكَ وَ اللَّهُ بِأَسْيَافِنَا وَ نَعِيكَ بِأَبْدَانِنَا إِذَا شِئْتَ فَافْعَلْ.

وَ تَكَلَّمْتُ بَنُو سَعِيدِ بْنِ يَزِيدَ فَقَالُوا يَا أَبَا خَالِدٍ إِنْ أَبْغَضَ الْأَشْيَاءَ هَانَ كَمَا مِنْ بَسْهَمِ خُودِ، لِبَاسِ جَنْجِ بَرْتَنِ آرَاسْتِهِ وَ زَرَهُ رِزْمِ پُوشِيدِهِ أَمْ هَرِ أَنْ كَسَ كَشْتَهُ نَشُودُ بِالْأَخْرِ خَوَاهِدِ مَرْدِ وَ هَرِ كَسَ مِنْ جَنْجِ فَرَارِ كَنْدِ مِنْ جَنْجَالِ مَرِغِ نَجَاتِ نَخَوَاهِدِ يَافْتِ، خَدَاوَنْدِ شِمَا رَا رَحْمَتِ كَنْدِ سَخْنَانَ مَرَا پَاسَخِ دَهِيدِ.

قبیله حنظله بسخن آمدند و گفتند: ای ابا خالد ما همگی تیرهای ترکش تو و سواران فامیل تو هستیم، اگر بوسیله ما بدشمن خویش تیر اندازی به هدف خواهد آمد و اگر با ما بجنگ روی پیروز خواهی شد، بخدا قسم بهر گردابی که تو فرو روی ما نیز فرو شویم، و بخدا قسم هر سختی که تو ملاقاتش کنی ما نیز ملاقات کنیم، بخدا قسم با شمشیرهای خود یار و یاور تو هستیم، و بدنهای ما سپر بلا برای تو است هر تصمیمی که داری عملی کن.

آنگاه قبیله سعد بن یزید بسخن در آمدند و گفتند: ای ابا خالد مبعوضترین چیز نزد ما مخالفت تو و بیرون شدن از رای تو است، و اما

إِلَيْنَا خِلَافُكَ وَالْخُرُوجُ مِنْ رَأْيِكَ وَقَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ أَمْرًا بِتَرْكِ الْقِتَالِ فَحَمِدْنَا أَمْرًا وَبَقِيَ عِزُّنَا فِينَا فَأْمَهَلْنَا نُرَاجِعَ الْمَشُورَةَ وَنَأْتِيكَ بِرَأْيِنَا وَتَكَلَّمْتَ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ فَقَالُوا يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ بَنُو أَبِيكَ وَخُلَفَاؤُكَ لَا تَرْضَى إِنْ غَضِبْتَ وَلَا نُوطِنُ إِنْ ظَعَنْتَ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ فَادْعُنَا نُجِبْكَ وَ أَمْرًا نُطْعَكَ وَالْأَمْرُ لَكَ إِذَا شِئْتَ فَقَالَ وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لَنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللَّهُ السَّيْفَ عَنْكُمْ أَبَدًا وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فِيكُمْ.

ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ السَّلَامُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - صخر بن قیس، او خود بما دستور ترك جنگ داد ما نیز دستوری را که بما داده شده بود ستودیم، و عزت ما هم چنان باقی است اکنون تو ما را مهلتی ده تا باز گردیم و مشورتی نموده نتیجه را اعلام کنیم.

آنگاه قبیله عامر بن تميم بسخن در آمدند و گفتند: ای ابا خالد ما برادران توئیم و جانشینان تو، در موردی که تو خشمناک کردی ما رضایت ندهیم و از محلی که تو کوچ کنی ما آنجا را وطن نگیریم، اختیار ما بدست تو است ما را بخوان که اجابت خواهیم کرد، و دستور بده که فرمانبریم هر وقت تصمیم بگیری ما در اختیار تو هستیم.

یزید بن مسعود گفت: بخدا قسم ای بنی سعد اگر با من مخالفت کنید خداوند، هرگز شمشیر را از میان شما نخواهد برداشت و همیشه شمشیرهای شما در ریختن خون يك دیگر بکار خواهد رفت.

سپس نامه ای بحسین علیه السلام نوشت:

بنام خداوند بخشاینده مهربان اما بعد، دستخطت بمن رسید، و آنچه را که از من خواسته بودی دانستم، دعوتم فرموده ای که

فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ وَفَهِمْتُ مَا تَدَبَّتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحِطِّي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفَوْزِ بِنَصِيْبِي مِنْ نَصِّ رَيْكَ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِي الْأَرْضَ قَطُّ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ دَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَأَنْتُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَوَدِيعَتُهُ فِي أَرْضِهِ تَقْرَعْتُمْ مِنْ زَيْتُونَةٍ أَحْمَدِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَأَنْتُمْ فَرَعْتُمَا فَأَقْدَمَ سَعْدٌ بِأَسَدٍ طَائِرٍ فَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَتَرَكْتُهُمْ أَشَدَّ تَتَابُعًا فِي طَاعَتِكَ مِنَ الْإِبِلِ الطَّمَاءِ لَوُرُودِ الْمَاءِ يَوْمَ خَمْسِهَا وَكَظِّهَا وَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ بَنِي سَعْدِ وَغَسَلْتُ دَرَنَ صُدُورِهَا بِمَاءِ سَحَابَةِ مُزْنٍ حِينَ اسْتَهْمَلَ بَرَقُهَا فَلَمَعَ.

فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ 3 مَا لَكَ أَمْنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ - حَظُّ خُودِ رَا از فرمانبری تو بدست آورم و به نصیبی که از یاری تو دارم نایل آیم، و راستی که خداوند، هیچ وقت روی زمین را از کسی که کار خیری انجام دهد و یا رهبر راه رستگاری باشد خالی نمیگذارد، و امروز حجت الهی بر خلق اش و امانت او در زمینش شمائید، شما از فرع همان درخت زیتون احدیت هستید که ذات مقدسش ریشه آن است و شما شاخه های آن، تشریف بیاور که طایر اقبال بر سرت بال گشوده است زیرا گردنهای بنی تمیم، برای امثال امرت ذلیل و باقیمانده آنان در پیروی از فرمان تو سرسخت تراند از شتری که سه روز چریده و با شکم پر بر سر چشمه آب فرود آید، قبیله سعد را نیز سر بفرمان تو کرده ام و ننگ مخالفت را از دامنشان با آب بارانی شسته ام که از ابر سفید فرود ریزد: ابری که از درخشش برق سفید نماید.

حسین علیه السلام وقتی نامه را خواند فرمود: تو را چه می شود؟ خداوند

أَعَزَّكَ وَأَزْرَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُشَارُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ.

وَأَمَّا الْمُنْدِرُ بْنُ الْجَارُودِ فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِأَنَّ الْمُنْدِرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيساً مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَكَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْدِرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادِ الرَّسُولَ فَصَدَّ لَمْبَهُ ثُمَّ صَدَّ الْمُنْبِرَ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ عَلَى الْخِلَافِ وَإِثَارَةَ الْإِزْجَافِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْرِ الْكُوفَةِ فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى أَمْسَى ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلاً - در روز ترس، آسوده خاطرت فرماید و عزتت را روز افزون کند و در روز قیامت که تشنگی بنهایت رسد سیرابت فرماید.

ولی همین که شخص نامبرده: (یزید بن مسعود) آماده بیرون شدن بسوی حسین گشت پیش از حرکت خبر رسید که حسین علیه السلام کشته شد، وی از دست رفتن این سعادت بسیار متأثر و ناراحت گردید.

و اما منذر بن جارود که یکی از حضار مجلس بود، نامه حسین علیه السلام را با نامه رسان: (ابو رزین سلیمان) بنزد عبید الله بن زیاد (که فرماندار بصره بود) آورد زیرا منذر ترسید مبدا کاغذ، توطئه ای از طرف عبید الله بن زیاد باشد و از طرفی بحرّیه دختر منذر، همسر عبید الله بود عبید الله بن زیاد نامه رسان حضرت را دستگیر نمود و بدارش آویخت، سپس بر منبر شد و خطبه ای خواند و مردم بصره را از مخالفت و تحریک افراد ماجرا جو و پست، ترساند و آن شب را در بصره بود، چون صبح شد برادرش عثمان بن زیاد را نایب خویش نموده و خود بطرف کاخ کوفه

فَطَنَ أَهْلَهَا أَنَّهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّلَامِ فَبَاشَتْ رُؤُوسُهُمْ بِدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ فَلَمَّا عَرَفُوا أَنَّهُ ابْنُ زِيَادٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ فَدَخَلَ قَصْرَ الْإِمَارَةِ وَبَاتَ فِيهِ إِلَى الْغَدَاةِ ثُمَّ خَرَجَ وَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَخَطَبَهُمْ وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْإِحْسَانِ.

فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْإِسْتِهَارِ فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَأَوَاهُ وَكَثُرَ اخْتِلَافُ الشِّيْعَةِ إِلَيْهِ وَكَانَ عَبِيدُ اللَّهِ قَدْ وَضَعَ الْمَرَايِدَ عَلَيْهِ فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَسْعَثِ وَأَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرَو بْنَ الْحَجَّاجِ وَقَالَ مَا يَمْنَعُ هَانِيَّ بَنَ حُرَّتِ كُوفَةَ، چُونِ نَزْدِيكَ كُوفَه رَسِيدَ از مَرَكَبِ فِرُودِ آمَدَه وَصَبَرَ كَرْدَ تَا شَبِ فِرَا رَسِيدِ، وَشَبَانَه دَاخِلِ كُوفَه گَرْدِيدِ، مَرْدَمِ كُوفَه چَنِينِ گَمَانِ كَرْدَنَدِ كِه حَسِينِ عَلِيَه السَّلَامِ تَشْرِيفِ آوَرَدَه، لَذَا از مَقْدَمِش خُوشحَالِ شَدَه وَاطْرَافِش رَا گَرَفْتَنَدِ وَهَمِينِ كِه شَنَاخْتَنَدِ ابْنِ زِيَادِ اسْتِ از گَرْدِش پَرَاكَنَدَه شَدَنَدِ، ابْنِ زِيَادِ بَكَاخِ فِرْمَانْدَارِي رَفْتِ وَتَا صَبْحِ آنجَا بُوَد صَبْحِ، بِيروُنِ آمَدَه بَرِ مَنبَرِ رَفْتِ وَخَطْبَه خُوانَدِ وَاز سَرِ پِيچِي از فِرْمَانِ حُكُومَتِ وَتِ آنانِ رَا تَرَسَانَدِ وَوَعَدَه هَايِ نِيكِي بَفِرْمَانْبَرْدَارِي دَادِ.

مسلم بن عقيل که خبر آمدن ابن زياد را شنيد از اينکه محلس مشخص بود بر جان خود بيمناک شد لذا از خانه مختار بيرون آمده و قصد خانه هانی بن عروة را نمود، هانی او را در خانه خود منزل داد و شيعه ها بنزدش رفت و آمد ميکردند، ابن زياد کار آگاههائی بر مسلم گماشته بود و دانست که او در خانه هانی است، محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه و عمرو بن حججاج را بحضور طلبيد و گفت: چرا هانی بدیدن ما

عُرْوَةَ مِنْ إِيْتَانِنَا فَقَالُوا مَا نَدْرِي وَ قَدْ قِيلَ إِنَّهُ يَشْتَكِي فَقَالَ قَدْ بَلَغَنِي ذَلِكَ وَ بَلَغَنِي أَنَّهُ قَدْ بَرَأَ وَ أَنَّهُ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهُ شَاكَ لَعُدْتُهُ
فَالْقُوَّةَ وَ مُرُوهُ أَنْ لَا يَدَعَ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنَا فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يَفْسُدَ عِنْدِي مِثْلُهُ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ .

فَأَنوَّهُ وَ وَقَفُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً عَلَى بَابِهِ فَقَالُوا مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَ قَالَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهُ شَاكَ لَعُدْتُهُ فَقَالَ لَهُمُ الشُّكْوَى تَمْنَعُنِي فَقَالُوا
لَهُ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّكَ تَجْلِسُ كُلَّ عَشِيَّةٍ عَلَى بَابِ دَارِكَ وَ قَدْ اسْتَبْطَأَكَ وَ الْإِبْطَاءُ وَ الْجَفَاءُ لَا يَتَحَمَّلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ لِأَنَّكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ وَ نَحْنُ
نيامده است؟ گفتند: جهش را نمیدانیم و شنیده ایم که بیمار است، گفت بمن هم خبر بیماریش رسیده است ولی شنیده ام که حالش
بهبودی یافته و بر در خانه اش می نشیند و اگر بدانم که هنوز بیمار است حتماً بعبادتش میروم، او را ملاقات کنید و متوجه اش سازید که
نباید از وظیفه ای که نسبت بما دارد کوتاهی کند، که من دوست ندارم هم چون او شخصیتی که که از اشراف عرب است سابقه بد نزد ما
پیدا کند.

اینان به نزد هانی آمدند و هنگام عصر بر در خانه اش ایستاده و گفتند: چرا بدیدن فرماندار نرفته ای؟ که بیاد تو بود و گفت: اگر میدانست که
تو بیمار هستی بعبادت می آمد، گفت: همین است و بیماری اجازه ملاقات بمن نداده است، گفتند: فرماندار شنیده است که همه روزه بر در
خانه ات می نشینی از این رو نرفتن بملاقات را بی اعتنائی شمرده است و البته حکومت وقت از مانند توئی تحمل بی اعتنائی نتواند، که تو
بزرگ فامیل خود هستی، ما تو را سوگند میدهیم که سوار شده و همراه

تُقَسِّمُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا رَكِبْتَ مَعَنَا فَدَعَا بِنِيَابِهِ فَلَبِسَهَا ثُمَّ دَعَا بِبِعْلَتِهِ فَرَكِبَهَا حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَانَ نَفْسُهُ أَحْسَنَتْ بِبَعْضِ الَّذِي كَانَ فَقَالَ لِحَسَّانَ
بْنِ أَسْمَاءَ بْنِ خَارِجَةَ يَا ابْنَ أَخِي إِنِّي وَاللَّهِ لِهَذَا الرَّجُلِ [الْأَمِيرِ] الْخَائِفُ فَمَا تَرَى قَالَ وَاللَّهِ يَا عَمُّ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئاً وَلَا تَجْعَلْ عَلَيَّ
نَفْسِكَ سَبِيلاً وَلَمْ يَكُنْ حَسَّانُ يَعْلَمُ فِي أَيِّ شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعاً عَلَيَّ عُبَيْدُ اللَّهِ فَلَمَّا رَأَى هَانِيّاً
قَالَ أَتَيْتُكَ بِخَائِنٍ لَكَ رِجَالَهُ ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى شُرَيْحِ الْقَاضِي وَكَانَ جَالِساً عِنْدَهُ وَأَشَارَ إِلَى هَانِي وَأَشَدَّ بَيْتَ عَمْرٍو بْنِ مَعْدِيكَرِبِ الرَّبِيعِيِّ :

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي *** عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

فَقَالَ لَهُ هَانِي وَمَا ذَلِكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَقَالَ إِيه يَا هَانِي مَا هَذِهِ الْأُمُورُ - ما بدیدن فرماندار بیا، هانی لباسهایش را طلبیده و پوشید و سپس قاطر را
طلبیده و سوار شد تا آنکه نزدیک کاخ رسید، گوئی دلش احساس خطر کرد بحسّان بن اسماء بن خارجه گفت، ای برادر زاده، بخدا قسم که
من از این مرد میترسم رأی چیست؟ گفت: عمو، بخدا قسم من از هیچ بر تو باک ندارم بی جهت خیالی بدل راه مده، و حسّان نمیدانست که
عبید الله بچه جهت کس بدنبال هانی فرستاده است، هانی آمد و آن چند نفر نیز بهمراهش بودند تا همگی بر عبید الله داخل شدند، عبید الله
که چشمش بهانی افتاد، گفت: احمق با پای خود آمد سپس رو بشریح قاضی که نشسته بود نمود و با اشاره بهانی شعر عمرو بن معدیکرب
زبیدی را خواند بدین مضمون:

من اش زندگی خواهم او مرگ من *** چه عذر آورد دوستت نزد من

هانی گفت: امیر مگر چه شده است؟ گفت: ساکت شو ای هانی

الَّتِي تَرَبَّصُ فِي دُورِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَغَامَةِ الْأَمْسِدِ لِمَيْنِ جُنْتِ بِمُسَدِّ لِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَأَدْخَلْتَهُ فِي دَارِكَ وَجَمَعْتَ لَهُ السَّلَاحَ وَالرِّجَالَ فِي الدُّورِ حَوْلِكَ وَظَنَنْتَ أَنَّ ذَلِكَ يَخْفَى عَلَيَّ فَقَالَ مَا فَعَلْتُ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ بَلَى قَدْ فَعَلْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ عَلَيَّ بِمَعْقِلِ مَوْلَايَ وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنُهُ عَلَى أَخْبَارِهِمْ وَقَدْ عَرَفَ كَثِيرًا مِنْ أَسْرَارِهِمْ فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا رَأَاهُ هَانِي عَرَفَ أَنَّهُ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ فَقَالَ أَصَدَّ لِحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ وَاللَّهِ مَا بَعَثْتُ إِلَى مُسَدِّ لِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَلَا دَعَوْتُهُ وَ لَكِنْ جَاءَنِي مُسَدِّ تَجِيرًا أَجْرَتُهُ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ فَضَدَّ يَفْتُهُ فَأَمَّا إِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَخَلَّ سَبِيلِي حَتَّى آتَى كَارَهَا چيست كه در محیط تو نسبت به امیر المؤمنین و همه مسلمانان انتظار می‌رود؟ مسلم بن عقیل را بکوفه آورده ای و در سرای خودت منزلش داده ای و اسلحه و افراد در خانه های اطراف خود جمع می‌کنی و گمان می‌کنی که این کارهایت بر ما پنهان میماند؟ گفت: این کارها را من نکرده ام. ابن زیاد گفت: بلی تو کرده ای، گفت: خدا امیر را اصلاح فرماید من نکرده ام ابن زیاد گفت: معقل، غلام مرا نزد من حاضر کنید معقل، کار آگاه مخصوص ابن زیاد بود که بسیاری از اسرار مردم را بدست آورده بود، معقل آمد و در مقابل ابن زیاد ایستاد، چون چشم هانی بر او افتاد او را شناخت و فهمید که کار آگاه بوده، گفت: خدا امیر را اصلاح کند بخدا، من نه کس بنزد مسلم فرستاده ام و نه او را دعوت کرده ام ولی چه کنم؟ بخانه من پناه آورد و من پناهش دادم و شرمم آمد که رَدِّش نمایم، باری بود که بر دوش من آمد و بناچار از مسلم پذیرائی نمودم، حال، که تو اطلاع پیدا کرده ای مرا رها کن که باز گردم و مسلم را از خانه خود بیرون کنم

أَرْجِعْ إِلَيْهِ وَآمُرُهُ بِالْخُرُوجِ مِنْ دَارِي إِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ لِأَخْرِجَ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ لَا تُفَارِقْنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أَجِيئُكَ بِهِ أَبَدًا أَجِيئُكَ بِضَدِّي حَتَّى نَقْتُلَهُ قَالَ وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ قَالَ لَا وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا قَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرٍو الْبَاهِلِيُّ فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ حَلْنِي وَإِيَّاهُ حَتَّى أُكَلِّمَهُ فَقَامَ فَخَلَا بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا بِحَيْثُ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُمَا إِذَا رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمُ يَا هَانِي أَنْشُدْكَ اللَّهُ أَنْ لَا تُقْتَلَ نَفْسَكَ وَلَا تُدْخَلَ الْبَلَاءَ تَابِهْرَ جَا كِه مِيخوَاهِد بَرُود وَ مَن اَز اَيْن تَعَهْدِي كِه نَسَبَت بَاو دَارم وَ پَنَاهِي كِه بَاو دَادِه اَم بِيرون بِيَايم.

ابن زياد گفت: از من جدا نخواهی شد تا آنکه مسلم را نزد من بیاوری گفت: نه، بخدا قسم هرگز او را نزد تو نخواهم آورد، مهمان خود را بدست تو بدهم که او را بکشی؟ گفت: بخدا باید او را نزد من بیاوری، هانی گفت: نه بخدا که نخواهمش آورد، چون سخن میان آن دو بدرازا کشید مسلم بن عمرو باهلی برخاست و گفت: خدا امیر را اصلاح کند، اجازه بده تا من با هانی چند کلمه خصوصی صحبت کنم، این بگفت و برخاست و هانی را بگوشه ای از مجلس برد ولی ابن زياد آن دورا میدید و سخن شان را می شنید که ناگاه صدایشان بلند شد.

مسلم گفت: ای هانی تو را بخدا خودت را بکشتن مده و فاميلت را مبتلا مکن بخدا قسم، من میخواهم تو را از کشته شدن نجات دهم این مرد: (مسلم بن عقيل) پسر عموی این مردم است نه او را میکشند و نه

عَلَى عَشِيرَتِكَ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْفُسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ ابْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَ لَيْسُوا قَاتِلِيهِ وَلَا ضَائِرِيهِ فَادْفَعْهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَحْرَآةٌ وَلَا مَنْقَصَةٌ وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ فَقَالَ هَانِي وَاللَّهِ إِنَّ عَلَيَّ بِذَلِكَ الْخِزْيَ وَالْعَارَ أَنَا أَدْفَعُ جَارِي وَصَدِّفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنَا صَدِّحِجُ السَّاعِدِينَ كَثِيرُ الْأَعْوَانِ وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعْهُ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ فَأَخَذَ يَنَاشِدُهُ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ لَا أَدْفَعُهُ أَبَدًا إِلَيْهِ.

فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ أَذْنُوهُ مِنِّي فَأَذْنِي مِنْهُ فَقَالَ وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ فَقَالَ هَانِي إِذْنٌ وَاللَّهِ تَكْتُرُ الْبَارِقَةَ حَوْلَ دَارِكَ- زيانی باو می‌رسانند تو او را تسلیم ابن زیاد بکن و مطمئن باش که هیچ‌گونه ننگ و عاری بر تو نیست زیرا تو او را بحکومت وقت تحویل داده‌ای، هانی گفت: بخدا قسم که این ننگ و عار برای من بس است که با دو بازوی سالم و این همه یار و یاور که من دارم پناهنده و میهمان خود و نماینده پسر پیغمبر را بدست دشمن بسپارم، بخدا قسم اگر هیچ‌کس نداشته باشم و خودم تک و تنها و بی یاور بمانم او را تحویل نخواهم داد تا آنکه خودم پیش از او کشته شوم، مسلم هر چه هانی را قسم میداد، او میگفت:

بخدا قسم هرگز مسلم را تحویل ابن زیاد ندهم.

چون ابن زیاد این سخنان بشنید، گفت: هانی را نزدیک من آورید نزدیکش آوردند، گفت: بخدا قسم، یا باید مسلم را بمن تحویل بدهی و یا گردنت را میزنم، هانی گفت: اگر مرا بکشی برق شمشیرهای فراوانی در اطراف کاخ خواهد درخشید ابن زیاد گفت: متأسفم، با شمشیرهای درخشان مرا میترسانی؟ هانی بگمان اینکه قبیله اش

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ وَآلُهُمَا عَلَيْكَ بِالْبَارِقَةِ تُخَوِّفِي وَهَانِي يُظَنُّ أَنَّ عَشِيرَتَهُ يَسْمَعُونَهُ.

ثُمَّ قَالَ أَدْنُوهُ مِنِّي فَأَذِنِي مِنْهُ فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيْبِ فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ رُبَّ أَنْفَةٍ وَجَبِينَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى انْكَسَرَ أَنْفُهُ وَسِيلَ الدِّمَاءِ عَلَى شِيَابِهِ وَنَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَجَبِينَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ فَانْكَسَرَ الْقَضِيْبُ فَضَرَبَ هَانِي بِيَدِهِ إِلَى قَائِمٍ سَيِّفٍ شُرْطِيٍّ فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ خُدُوهُ فَجَرَّوهُ حَتَّى أَلْقَوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الدَّارِ وَأَعْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ فَقَالَ اجْعَلُوا عَلَيَّ حَرَسًا ففَعِلَ ذَلِكَ بِهِ فَقَامَ أَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَقِيلَ إِنَّ الْقَائِمَ حَسَّانُ بْنُ أَسْمَاءٍ فَقَالَ أُرْسِلْ عَدْرٍ سَائِرَ الْيَوْمِ أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَمَرْتَنَا أَنْ نَحْيِكَ بِالرَّجُلِ حَتَّى إِذَا حَنَّكَ بِهِ هَشَّمْتَ وَجْهَهُ وَسَيَّلْتَ دِمَاءَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَزَعَمْتَ كَفْتِغُوِي أَوْ رَا بَا ابْنِ زِيَادٍ مِيشَنُونَ.

سپس ابن زیاد گفت: هانی را نزدیکتر بیاورید نزدیکترش بردند با عصائی که در دست داشت آنقدر بر بینی و پیشانی و صورت هانی زد که بینش شکست و خون بر لباس اش ریخت و گوشتهایش صورت و پیشانیش بر محاسنش پاشیده شد و چوب دستی ابن زیاد شکست.

هانی دست برد و قبضه شمشیر پاسبانی را گرفت ولی پاسبان خود را کنار کشید، ابن زیاد فریاد زد او را بگیرد هانی را گرفته کشان کشان بیکی از اطاقهای کاخ انداختند و درش را بروی هانی بستند ابن زیاد دستور داد: نگهبانی بر در اطاق گذاشتند، اسماء بن خارجه برخاست و روی بابن زیاد کرده (و بعضی گفته است که حسّان بن اسماء بود) و گفت: مگر ما رسولان مکر بودیم؟ امیر، تو ما را دستور دادی که این مرد را نزد تو

أَنَّكَ تَقْتُلُهُ فَعَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ وَأَنْتَ هَاهُنَا ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَضُرِبَ حَتَّى تَرَكَ وَفِيَّيدَ وَحُسْبِي فِي نَاحِيَةِ مِنَ الْقَصْرِ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِلَى نَفْسِي أَنْعَاكَ يَا هَانِي .

قَالَ الرَّأْيِي:

وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَنَّ هَانِيًّا قَدْ قُتِلَ وَكَانَتْ رُوَيْحَةُ بِنْتُ عَمْرٍو هَذَا تَحْتَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَأَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَذْحِجٍ كَافَّةً حَتَّى أَحَاطَ بِالْقَصْرِ وَنَادَى أَنَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانُ مَذْحِجٍ وَوُجُوهُهَا لَمْ نَخْلَعْ طَاعَةً وَ لَمْ نُفَارِقْ جَمَاعَةً وَقَدْ بَلَّغْنَا أَنَّ صَاحِبِنَا هَانِيًّا قَدْ قُتِلَ فَعَلِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَ كَلَامِهِمْ فَأَمَرَ شَرِيحًا الْقَاضِيَّ أَنْ يَدْخُلَ عَلَى هَانِي فَيَسْأَلَهُ - بياوريم همين كه آورديم استخوانهای صورتش را شكستی و ریشش را پر خون نمودی و پنداری كه او را توانی كشت؟ ابن زياد خشمناك شد و گفت تو اينجائي؟ سپس دستور داد آنقدر او را زدند كه از زبان افتاد و بزنجيرش كشيده در گوشه اي از كاخ زندانش نمودند، گفت: انا لله و انا اليه راجعون اي هاني خبر مرگ خودم را بتو ميدهم.

راوی گفت: به عمرو بن حججاج خبر رسید كه هانی كشته شد و رويحه دختر عمرو همسر هانی بن عروة بود، عمرو با تمام افراد قبيله خود مذحج حركت کرده و اطراف كاخ ابن زياد را محاصره كرد و فرياد كشيده من عمرو بن حججاجم و اينان سواران و بزرگان مذحج اند نه از اطاعت حكومت وقت سرپيچی کرده ايم و نه از اجتماع مسلمانان فاصله گرفته ايم بما خبر رسیده كه دوست ما هانی كشته شده است عبید الله دانست كه قبيله مذحج، كاخ را محاصره نموده و سخنرانی ميكنند بشریح دستور داد تا بنزد هانی برود و سلامتی او را كه بچشم خود مشاهده نموده بمردم ابلاغ نمايد

ص: 52

وَ يُخْبِرُ قَوْمَهُ بِسَلَامَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ أَخْبَرَهُمْ فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَ انصَرَفُوا.

قَالَ وَ بَلَغَ الْخَبَرَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ إِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ دَارِ الْإِمَارَةِ وَ اقْتَتَلَ أَصْحَابَهُ وَ أَصْحَابَ الْمُسْلِمِ وَ جَعَلَ أَصْحَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَرَّفُونَ مِنْهُ وَ يُحَدِّثُونَ أَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَ يَتَوَعَّدُونَهُمْ بِأَجْنَادِ الشَّامِ فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ وَ يَنْبَغِي أَنْ نَعُدَّ فِي مَنَازِلِنَا وَ نَدَعَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ حَتَّى يُصَلِّحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةِ أَنْفُسٍ فَدَخَلَ مُسْلِمُ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ - شريح هم این کار را کرد و خبر سلامتی هانی را بانان داد آنان نیز بگفته شريح راضی شده و بازگشتند.

راوی گفت: خبر گرفتاری هانی بمسلم بن عقیل رسید با افرادی که بیعتش نموده بودند بجنگ عبید الله بیرون شد عبید الله در کاخ فرمانداری پناه گرفت و سربازانش با سربازان مسلم بجنگ پرداختند و عبید الله با اطرافیانش که در میان کاخ بودند سرها از کاخ بیرون نموده و یاران مسلم را از جنگ میترساندند و وعده های میدادند که اینک لشکر شام از پشت سر بکمک ما خواهد رسید این تبلیغات سوء ادامه داشت تا آنکه شب فرا رسید با آمدن شب، یاران مسلم از دور او پراکنده شدند و بیکدیگر میگفتند:

ما را چه که باین آتش فتنه دامن بزنیم چه بهتر که در خانه های خویش بنشینیم و اینان را رها کنیم تا خداوند صلح را در میانشان برقرار کند، بنشینیم و اینان را رها کنیم تا خداوند صلح را در میانشان برقرار کند، در نتیجه این تبلیغات بجز ده نفر همراه مسلم بمسجد داخل شد و تا نماز مغرب بخواند آن ده نفر نیز از گردش پراکنده شدند چون چنین دید، تك

فَتَفَرَّقَ الْعَشِيرَةُ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيداً فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةٌ فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتُهُ ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا فَوَشَّى الْخَبَرَ بِطَرِيقِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَأَحْضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَضَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَأَنْفَذَهُ لِإِحْضَارِ مُسْلِمٍ فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرَ الْخَيْلِ لِسَ دِرْعِهِ وَرَكِبَ فَرَسَهُ وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَقَالَ يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ فَقَالَ مُسْلِمٌ وَأَيُّ أَمَانٍ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بِأَبْيَاتِ حُمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَثْعَمِيِّ يَوْمَ الْقُرْنِ وَتَنَاهَا مِنْ مَسْجِدِ بَيْرُونَ شَدَّ، وَدَرِ كَوْجِهَةِ هَيْ كُوفَةِ مِيكَشْتِ تَا أَنْكَه بَرِ دَرِ خَانَهُ زَنِي بِنَامِ طَوْعَةِ اِيسْتَادِ وَآبِ اَزِ اَوْ خَوَاسْتِ، زَنِ سِيرَابِشِ نَمُودِ، سِيسِ دَرِ خَوَاسْتِ كَرْدِ كِه اَوْ رَا دَرِ خَانَهُ خُودِ پَنَاهِ دِهْدِ، زَنِ نِيَزِ پَذِيرِفْتِ وَ پَنَاهِشِ دَادِ، فِرَزَنْدِشِ دَانِسْتِ كِه مَسْلَمِ دَرِ خَانَهُ اَوْ اِسْتِ، وَ بَابِنِ زِيَادِ كِزَارِشِ دَادِ اِبْنَ زِيَادِ مُحَمَّدِ بِنِ اِشْعَثِ رَا اِحْضَارِ كَرْدِ وَ عَدَّهُ اِي سَرِبَازِ بَهْمَرَاهِشِ نَمُودِ، وَ مَأْمُورِ جَلْبِ مَسْلَمِ اِشِ كَرْدِ، چُونِ بَدَرِ خَانَهُ اَنْ زَنِ رَسِيدَنْدِ وَ صِدَايِ سَمِ اِسْبَهَا بَكُوشِ مَسْلَمِ رَسِيدِ زَرِهِ خُودِ رَا پُوشِيدِ وَ بَرِ اِسْبِ خُودِ سِوَارِ شُدِ وَ بَا سَرِبَازَانَ عِبِيدِ اللَّهِ مَشْغُولِ جَنْگِ كَرْدِيدِ تَا أَنْكَه عَدَّهُ اِي اَزِ اَنَانِ رَا كَشْتِ مُحَمَّدِ بِنِ اِشْعَثِ فِرِيَادِ زِدِ كِه اِي مَسْلَمِ تُو دَرِ اِمَانِ مَا هَسْتِي، مَسْلَمِ كَفْتِ: بِهِ اِمَامِ مَرْدَمِ حَيْلِهِ كَرِ وَ بَدِ كَرْدَارِ چِهِ اِعْتِمَادِي تُوَانِ دَاشْتِ؟ بَازِ مَشْغُولِ جَنْگِ شُدِ وَ اِشْعَارِ حَمْرَانَ بِنِ مَالِكِ خَثْعَمِي رَا كِه دَرِ رُوزِ قَرْنِ سِرُودِهِ بُوْدِ مِيخَوَانْدِ بَدِينِ مِضْمُونِ:

أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا *** وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا

*** أَكْرَهُ أَنْ أُخْدَعَ أَوْ أُغْرَا أَوْ أُخْلِطَ الْبَارِدَ سُخْنًا مَرًّا

*** كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضَرًّا.

فَنَادُوا إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا يَكْذِبُ وَلَا يُعَرِّفُ فَلَمْ يَلْتَمِثْ إِلَى ذَلِكَ وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ أُثْحِنَ بِالْجِرَاحِ فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ فَأَخَذَ أَسِيرًا.

فَلَمَّا أُدْخِلَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ سَلِّمْ عَلَيَّ الْأَمِيرُ فَقَالَ لَهُ اسْكُتْ وَيْحَكَ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لَا عَلَيْكَ مِنْ عَهْدِ جَانِبَازِي بَرَاهِ دَوْسْتِ بَسْتَمِ *** آزاده خواهم داد سر، کز قید رستم

گر مرگ در کامم شرنگی بود لیکن *** چون طوطیان از شوق او شکر شکستم

راهی نه بانیرنگ باشد نی فرییم *** نی سرد را با تلخ و گرم آمیختستم

هر کس بروزی بایدش دیدن بدی را *** امروز بینید آن بدی از ضرب دستم

لشکریان صدا زدند که کسی بتو دروغ نمیگوید و تو را فریب نمیدهد، ولی باز مسلم بگفتار آنان توجهی ننمود و در اثر زخمهایی که بپیکرش رسید نیرویش از دست رفت و سربازان عبید الله بر او هجوم آوردند سربازی از پشت سر چنان نیزه بر او زد که بر وی زمین افتاد، و بحالت اسارت دستگیر شد.

چون مسلم را بمجلس ابن زیاد وارد نمودند سلام نکرد، پاسبانی او را گفت: بفرماندار سلام بده، مسلم گفت: ساکت باش وای بر تو بخدا قسم که او فرماندار من نیست، ابن زیاد گفت: اشکالی ندارد سلام بدهی یا ندهی کشته خواهی شد، مسلم گفت: اگر تو مرا بکشی - تازه گی ندارد

سَلَّمْتَ أَمْ لَمْ تُسَلِّمْ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ إِنَّ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَبَعْدُ فَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سُوءَ الْقِتْلَةِ وَقُبْحَ الْمُثْلَةِ وَحُبَّ السَّرِيرَةِ وَلَوْمَ الْعَلْبَةِ لِأَحَدٍ أَوْلَىٰ بِهَا مِنْكَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ يَا عَاقُ يَا شَاقُّ خَرَجْتَ عَلَىٰ إِمَامِكَ وَشَقَقْتَ عَصَا الْمُسْلِمِينَ وَالْفَحْتَ الْفِتْنَةَ فَقَالَ مُسْلِمٌ كَذَبْتَ يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّمَا شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةُ وَابْنُهُ يَزِيدٌ وَآمَّا الْفِتْنَةَ فَإِنَّمَا أَلْقَاهَا أَنْتَ وَأَبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدِ عَبْدِ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ تَقِيفٍ وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يَرْزُقَنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَىٰ يَدَيَّ شَرِّ بَرِيَّتِهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ مَنَّكَ نَفْسُكَ أَمْرًا أَحَالَ اللَّهُ دُونَهُ وَجَعَلَهُ لِأَهْلِهِ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ وَمَنْ أَهْلُهُ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ فَقَالَ أَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ مُسْلِمٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَضِيَ بَيْنَا بِاللَّهِ حَكَمًا بَدْتَرِزُ تُو بَهْتَرِزُ مَرَا كَشْتَهَ اسْتِزُ ابْنِ كَشْتَهَ، تُو دَرِزُ كَشِي وَكَارِزُشْتِ مَثْلَهَ نَمُودِن وَنَاطَاكِي طِينَتِ وَپَسْتِ فَطْرَتِي دَرِ حَالِ پِيرُوزِي، بَهِيچِ كَسِ مَجَالِ نَمِيدَهِي كِهَ ازِ تُو بَايِنِ جَنَائَاتِ سَزَاوَاتِرِ تَرِ بَاشَدِ، ابْنِ زِيَادِ كَفْتِ: اِي مَخَالَفِ سِرْكَشِ بَرِ پِشْوَايَتِ خُرُوجِ كَرْدِي؟ وَصَفِ وَحَدَثِ مَسْلَمِينَ رَا دَرِ هَمِ شَكْسْتِي؟ وَفْتَنَهَ وَ أَشُوبِ بَرَانْگِيخْتِي؟ مَسْلَمِ كَفْتِ: اِي پَسْرِ زِيَادِ وَحَدَثِ مَسْلَمَانَانِ رَا مُعَاوِيَةَ وَپَسْرِشِ يَزِيدِ دَرِ هَمِ شَكْسْتِ وَفْتَنَهَ وَ أَشُوبِ رَا تُو وَپَدْرَتِ زِيَادِ بِنِ عُبَيْدِ بَرْدَهَ بِنِي عِلَاجِ ازِ تَقِيفِ، بَرِ پَا نَمُودِ وَ مَنِ اَمِيدِوَارَمِ كِهَ خَدَاوَنَدِ بَدَسْتِ بَدْتَرِينِ اِفْرَادِ خَلْقِ شَهَادَتِ رَا نَصِيبِ مَنِ فَرْمَايَدِ ابْنِ زِيَادِ كَفْتِ: دَرِ اَرْزُويِ چِيْزِي بُوْدِي كِهَ خَدَاوَنَدِ نَگْذَاشْتِ وَ اَنِ رَا بَدَسْتِ اِهْلَشِ سِپَرْدِ، مَسْلَمِ كَفْتِ: اِي پَسْرِ مَرْجَانَهَ چِهَ كَسِي صِلَاحِيَّتِ اَنِ رَا دَارَدِ؟ كَفْتِ: يَزِيدِ بِنِ مُعَاوِيَةَ، مَسْلَمِ كَفْتِ: سِپَاسِ خَدَايِ رَا مَا رَاضِيِ هَسْتِيمِ كِهَ خَدَا مِيانِ مَا وَ شَمَا حَكَمِ فَرْمَايَدِ، ابْنِ زِيَادِ كَفْتِ: تُو گَمَانِ كَرْدِهَ اِي

بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ أَتَظُنُّ أَنَّ لَكَ فِي الْأَمْرِ شَيْئًا فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ وَلكِنَّهُ اليَقِينُ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ أَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا ذَا أَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَأَمْرُهُمْ مُلْتَبِتٌ فَسَدَّتْ أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتْ كَلِمَتَهُمْ فَقَالَ مُسْلِمٌ مَا لِهَذَا أَتَيْتُ وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ وَدَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ وَتَأَمَّرْتُمْ عَلَى النَّاسِ بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ وَحَمَلْتُمْ وَهُمْ عَلَى غَيْرِ مَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ وَعَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِأَعْمَالِ كِسْرَى وَقَيْصَرَ فَأَتَيْتَاهُمْ لِأَمْرِ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَنَدَعَوْهُمْ إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُنَّا أَهْلَ ذَلِكَ فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ يَشْتَبِهُهُ وَيَشْتَبِهُ عَلَيْهِمُ عَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ أَنْتَ وَأَبُوكَ كَمَا تَوَرَّأَ فِي أَمْرِ بَعْدِي وَنَصِيْبِي أَسْتَ؟ مُسْلِمٌ كَفَّتْ: بِخِذَا قَسَمَ نَهْ إِنَّكَ كَمَا دَارِمٌ بَلَكُهُ بِهِ يَقِينٌ دَانِمٌ، ابْنُ زِيَادٍ كَفَّتْ: بَكُو بَدَانِمُ چَرَا بَايِن شَهْرِ آمَدِي وَ مَحِيْطِ آرَامِ شَهْرِ رَا بَهْمُ زَدِي وَ تَفَرَّقَهُ مِيَانِ اجْتِمَاعِ اِيْجَادِ كَرْدِي مُسْلِمٌ كَفَّتْ: مَنْظُورٌ مِنْ اَزْ آمَدِنِ اِيْنِ نَبُوْدُ وَ لَكِنِ اِيْنِ شَمَا بُوْدِيْدُ كِهْ كَارِهَايْ زَشْتِ رَا أَشْكَارَ وَ كَارِ نِيْكَ رَا اَزْ مِيَانِ اجْتِمَاعِ بَرِيْدِيْدِ وَ بَدُوْنِ رِضَايْ مُرْدَمِ بَرِ اَنَانِ حُكُوْمَتِ كَرْدِيْدِ، وَ خِلَافِ دِسْتُوْرَاتِ اِلَهِي رَا بَرِ اَنَانِ تَحْمِيْلِ نَمُوْدِيْدِ، وَ بَرِسْمِ كَسْرِي وَ قِيْصَرِ دَرِ مِيَانِ اَنَانِ رِفْتَارِ نَمُوْدِيْدِ، مَا آمَدِيْمُ تَا بَرِ نَامُهُ اِمْرُ بَمَعْرُوْفِ وَ نَهِي اَزْ مَنْكَرِ وَ دَعُوْتِ بِحُكْمِ قُرْآنِ وَ سُنَّتِ پِيْغَمْبِرِ رَا اِحْرَا كَنِيمُ وَ صِلَاحِيَّتِ اِيْنِ كَارِ رَا نِيْزِ دَاشْتِيْمُ، ابْنُ زِيَادٍ شَرْوْعِ كَرْدِ بِنَاسِزَا كَفْتِنِ بِهْ عَلِي وَ حَسَنِ وَ حُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مُسْلِمٌ كَفَّتْ: تُو وَ پَدْرَتِ بَدِشْنَامِ سَزَاوَارْتَرِي، هَرِ چِهْ خُوَاهِي بَكْنِ اِي دِشْمَنِ خَلَا، ابْنُ زِيَادٍ بِهْ بَكْرِ بِنِ حَمْرَانَ مَأْمُوْرِيَّتِ دَادِ كِهْ مُسْلِمُ رَا بِيْلَايِ كَاخِ بَرْدِهْ وَ بَكْشُدِ، بَكْرُ، مُسْلِمُ رَا بِيَامِ كَاخِ بَرْدِ وَ زَبَانِ مُسْلِمِ مَشْغُوْلِ تَسْبِيْحِ خُدَايِ تَعَالَى وَ اسْتِغْفَارِ وَ

أَحَقُّ بِالشَّيْمَةِ فَأُضِي مَا أَنْتَ فَاضٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ فَأَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِكَرِّ بْنِ حُمْرَانَ أَنْ يَصِدَّ عَدَّ بِهٖ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلَهُ فَصَدَّ عَدَّ بِهٖ وَهُوَ يَسْبُحُ اللَّهَ
 تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيُصَلِّي عَلَيَّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضَرْبَ عُنُقِهِ وَنَزَلَ مَدْعُورًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ مَا سَأَلْتَنِي فَقَالَ أَيْهَا الْأَمِيرُ رَأَيْتُ سَاعَةَ
 قَتَلْتُهُ رَجُلًا أَسْوَدَ سَيِّئِ الْوَجْهِ حَدَائِي عَاضًا عَلَيَّ إِصْبَعَهُ أَوْ قَالَ عَلَيَّ شَفْتَهُ فَفَزِعْتُ مِنْهُ فَرَعَا لَمْ أَفْزَعُهُ قَطُّ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ لَعَلَّكَ دَهَشْتَ
 ثُمَّ أَمَرَ بِهَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَأُخْرِجَ لِيُقْتَلَ فَجَعَلَ يَقُولُ وَآءِ مَدْحَجَاهُ وَأَيْنَ مِنِّي مَدْحَجٌ وَأَيْنَ مِنِّي عَشِيرَتَاهُ وَأَيْنَ مِنِّي عَشِيرَتِي فَقَالَ لَهُ مَدُّ عُنُقِكَ فَقَالَ لَهُمْ وَ
 اللَّهُ مَا أَنَا بِهَا سَخِيٌّ وَمَا كُنْتُ لِأَعْيُنِكُمْ عَلَى نَفْسِي فَضْرَبَهُ غُلَامٌ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُقَالُ لَهُ رُشَيْدٌ فَقَتَلَهُ وَفِي قَتْلِ مُسْلِمٍ وَهَانِي دُرُودِ بَرِ بِيغْمِبَرِ
 بود که گردنش را زد و وحشت زده از بام فرود آمد ابن زیاد به بکر گفت: ترا چه شد؟ گفت: امیر آن لحظه که مسلم را کشتم مرد سیاه چهره بد
 صورتی را در مقابل خود دیدم که انگشت بدنمان گرفته و یا گفت: (لب گزان) آنچنان از دیدن او ترسیدم که هرگز چنین ترسیده بودم، ابن
 زیاد ملعون گفت: شاید از وحشتی می بوده که تو را فرا گرفته بوده است سپس دستور داد هانی بن عروه را بیرون آورده و بکشند هانی مکرر
 میگفت: ای قبیله مذحج و کجا قبیله مذحج بداد من میرسد، ای عشیره من و کجا هستنند فامیل من که بفریاد من برسند مأمور قتل، او را
 گفت: گردنت را کشیده نگاه دارد که برای شمشیر زدن آماده تر باشد) گفت: بخدا قسم که من چنین سخاوتی ندارم و شما را بکشتن خود
 یاری نکنم، ابن زیاد غلامی داشت رشید نام او هانی را کشت عبد الله بن زبیر اسدی در باره کشته شدن مسلم و هانی شعری

يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ الْأَسَدِيُّ وَيُقَالُ إِنَّهَا لِلْفَرَزْدَقِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّهَا لِسُلَيْمَانَ الْحَنْفِيِّ شِعْرٌ:

فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَانظُرِي *** إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَإِنَّ عَقِيلِ

*** إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَآخَرَ يَهْرِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلِ

*** أَصَابَهُمَا فَرُخُ الْبَغِيِّ فَأَصْبَحَا أَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلِ

*** تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضَحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلَّ مَسِيلِ

*** فَتَى كَانَ أَحْيَا مِنْ فَتَاةٍ حَيَّةٍ وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي سَفْرَتَيْنِ صَقِيلِ

*** أَيْرَكْبُ أَسْمَاءِ الْهَمَالِيَجِ آمِنًا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجٌ بِدُحُولِ

*** تَطُوفُ حِفَافِيَهُ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَى رِقْبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسُولِ

*** فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَتَّارُوا بِأَخِيكُمْ فَكُونُوا بَعَايَا أَرْضِيَتْ بِقَلِيلِ.

بدین مضمون سروده است، و گفته شده است که سراینده، فرزدق است و بعضی سلیمان حنفی را سراینده اشعار خوانده است:

گر تو بخواهی که مرگ بینی با چشم *** مسلم و هانی نگر تو بر سر بازار

پیل تی کش ز تیغ صورت مجروح *** کشته دیگر ز بام گشته نگونسار

دست زناراده ای بخونشان آغشت *** شد سخن روز این جنایت و کشتار

پیکری از مرگ رنگ گشته دگرگون *** جسمی، خونس روان بدامن کهسار

تاره جوانی بیزم، دخت پر آرم *** سرو روانی برزم، تیغ شرربار

وین عجب اسماء سوار مرکب و ایمن *** مذحج، خونخواه او چو لشکر جرّار

گردوی اندر طواف خیل مراد است *** منتظر فرصت و مراقب اخبار

گر نستانید خونبهای برادر *** پست و زبونید چون زنان زناکار

قَالَ الرَّاوي:

وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَ هَانِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَ سَطَوْتِهِ وَ يُعَرِّفُهُ أَنْ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جِهَتِهِ وَ يَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤَاخَذَةِ وَ الْإِنْتِقَامِ وَ الْحَسْبِ عَلَى الظُّنُونِ وَ الْأَوْهَامِ.

وَ كَانَ قَدْ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ مَضَى مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَ قِيلَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِثَمَانَ مَضَى مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ
سِتِّينَ قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

وَ رُوِيَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيباً فَقَالَ 3الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ خُطِّ
الْمُوتِ رَاوِي كَفَت: عبيد الله بن زياد ضمن نامه ای خبر کشتن مسلم و هانی را بیزید گزارش داد، یزید نامه عبيد الله را با سپاسگزاری از
کارها و شدت عملش پاسخ داد و اضافه کرد که گزارش رسیده حاکی است که حسین علیه السلام بآن سوی متوجه شده است و دستور داد
که کاملاً سخت گیری کند و هر کس را گمان برد و یا احتمال داد سر مخالفت دارد انتقام گیرد و زندانی کند و حسین علیه السلام روز سه
شنبه سوم ذی الحجة (روز چهارشنبه هشتم ذی الحجة نیز گفته شده است) سال ششم از هجرت از مکه حرکت کرد و هنوز خبر کشته
شدن مسلم بآن حضرت نرسیده بود زیرا همان روزی که مسلم کشته گشت حسین علیه السلام از مکه بیرون شد.

و روایت شده است که چون حسین علیه السلام خواست از مکه بیرون شود برای سخنرانی پیا خواست و فرمود:

ستایش خدای راست و آنچه خدا بخواهد می شود و نیروئی جز از

ص: 60

عَلَىٰ وَوَلَدِ آدَمَ مَخَطَ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جِيدِ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَىٰ أَسَدٍ لَافِي اسْتِيقَاقَ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ وَ خَيْرٍ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَنْقَطَعُهَا عَسَ لَأَنَّ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشاً جَوْفَاً وَ أَجْرِبَةً سَعْباً لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ خُطِّ بِالْقَلَمِ رَضَىٰ اللَّهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصَبُ عَلَىٰ بَلَاءِهِ وَ يُوفِينَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لُحْمَتُهُ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنَجِّزُ بِهِمْ وَعْدَهُ مَنْ كَانَ بَادِلاً فِينَا مُهَجَّتَهُ وَ مُوطِئاً عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى .

13, 4-3- وَ رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ الْإِمَامِيُّ فِي كِتَابِ دَلَائِلِ خَدَاوَنَدِ نِسْتِ دَرُودِ خَدَاوَنَدِ بَرِ پِغْمَبْرِشِ بَادِ، مَرِگِ بَرِ فَرِزَنْدِ آدَمِ مَسَلَّمِ اسْتِ هَمِ چُونِ گَرْدَنْ بَنْدِ دَرِ گَرْدَنْ دَخْتِرَانِ جَوَانِ، چَقْدَرِ مَشْتَقَمِ بَدِيدَارِ گُذَشْتِگَانِمِ آنچِنَانِ كِهِ يَعْقُوبِ رَا بَدِيدَارِ يُوْسُفِ اسْتِيقَاقِ بُوْدِ مَرَا كِشْتَارِگَاهِي مَقْرَّرِ اسْتِ كِهِ بَايْدِ آنجَا بَرِسَمِ، گُوئِي مِي بِيْنِمِ پِيُونْدِهَائِي بَدِنِ مَرَا گَرِگَانِ بِيَابَانِ هَا اَزِ هَمِ جَدَا مِي كِنَنْدِ دَرِ سِرْزَمِيْنِي مِيَانِ نُوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَا- تَا رُوْدِهْ هَائِي خَالِي وَ اِنْبَانِهَائِي گَرِسَنِهْ رَا اَزِ پَارِهْ هَائِي تَنْ مَنِ پَرِ كِنَنْدِ، آدَمِي اَزِ سِرْنُوشْتِ نَاگَزِيْرِ اسْتِ، مَا خَانْدَانِ رِسَالَتِ بَرِضَائِي خَدَاوَنَدِ رَاضِيْ هَسْتِيْمِ وَ بَبَلَائِشِ شَكِيْبِيَا، وَ خَدَاوَنَدِ بَهْتَرِيْنِ پَادَاشِ شَكِيْبِيَايَانِ رَا بَمَا عَطَا خَوَاهَدِ فَرْمُوْدِ هَرِگَزِ پَارَهْ تَنْ رَسُوْلِ خَدَا اَزِ اَوْ جَدَا نَگَرْدَدِ وَ هَمِگِي دَرِ جَايِگَاهِ قُدْسِ دَرِ كِنَارِ اُوِيْنْدِ تَا دِيْدِهْ اَشِ بَا آنَانِ رُوشَنِ شُوْدِ وَ وَعْدَهْ اِلَهِي بَآنَانِ تَحَقِّقِ يَابَدِ هَرِ كِهِ خَوَاهَدِ تَا خُوْنِ دَلِ خُوْدِ رَا دَرِ رَاهِ مَا نَثَارِ كَنْدِ وَ آمَادَهْ حَرَكْتِ هَسْتِ هَمْرَاهِ مَا كُوچِ كَنْدِ كِهِ مَنِ بَصْبِحْگَاهِ اَمِشَبِ كُوچِ خَوَاهِمِ نَمُوْدِ.

ابو جعفر محمد بن جرير طبري امامي در كتاب دلائل الامامه روايت

الإمامة قال حدثنا أبو محمد سفيان بن وكيع عن أبيه وكيع عن الأعمش قال قال أبو محمد الواقدي و زرارَةُ بن خُلج : لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا هُ عَن النَّاسِ بِالْكَوْفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسَيُوفَهُمْ عَلَيْهِ فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَنَزَلَتِ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ 3 لَوْ لَا تَقَارَبُ الْأَشْيَاءُ وَهُبُوطُ الْأَجَلِ لَقَاتَلْتُهُمْ بِهِؤُلَاءِ وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَ مَصْرَعِ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

14 3- وَرَوَى مَعْمَرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ:

فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ نَمُودَه: كه ابو محمد سفيان بن وكيع از پدرش وكيع و او از اعمش روایت نموده كه گفت: ابو محمد واقدي و زرارَةُ بن خُلج گفتند: ما حسين بن علي را پيش از آنكه بسوی عراق حرکت كند ملاقات كرديم و از ناپایداری مردم كوفه آگاهش نموديم و او را گفتيم: كه دلهاي آنان با او است ولي شمشيرهايشان بر روی او، آن حضرت چون سخن ما را شنيد اشاره ای بجانب آسمان نمود، درهاي آسمان باز شد و آنقدر فرشته فرود آمد كه شماره شان را جز خداوند كس نداند و فرمود: اگر نه اين بود كه چيزهائی بهم نزديك شده و وقت مرگ فرا رسیده است بياری اين فرشتگان با اين مردم مي جنگيدم ولي من بيقين ميدانم كه قتلگاه من و قتلگاه اصحاب من آن جا است و بجز فرزندم علي کسی را نجات نيست.

و معمر بن مثنى در مقتل الحسين روایت کرده است چون روز ترويه

كَثِيفٍ قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدٌ أَنْ يُنَاجِزَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ إِنْ هُوَ نَاجِزَهُ أَوْ يُفَاتِلَهُ إِنْ قَدَرَ عَلَيْهِ.

فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ .

14,3 15- وَرَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ الْأَحْمَدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بُرَيْدَةَ الثَّقَةِ وَعَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقَمِّيِّ بِالْإِسْمِ نَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: 6 سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ إِلَى شَدَّ عَمْرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ (1) بِأَقْشُونِ زِيَادِي بِمَكَّةَ وَارْدَ شَدَّ وَازْ طَرَفِ يَزِيدِ مَأْمُورِيَّتِ دَاشْتِ كِهْ اِگَرِ حَسِينِ مَبَارَزَةُ جَنگِیِ آغَازِ كُنْدِ مَتَقَابَلَا بِا حَسِينِ مَبَارَزِهْ كُنْدِ وَ اِگَرِ نِيرِ وَ بَقَدْرِ كَافِیِ دَاشْتِهْ بَاشْدِ خُودِ اَوْ جَنگِ رَا آغَازِ نَمَایْدِ.

پس حسین علیه السلام روز تروییه از مکه بیرون شد و از اصل احمد بن حسین بن عمر بن بریده که محدثی مورد اعتماد است روایت شده که او از اصل محمد بن داود قمی از امام صادق نقل میکند که فرمود: شبی که بصبحش حسین علیه السلام تصمیم داشت از مکه حرکت کند محمد بن حنفیه شبانه بنزد حسین علیه السلام رفت و گفت: برادرم، دیدی که اهل کوفه با پدرت و برادرت چه حيله و مكری بكار بردند، و من میترسم که حال تو نیز مانند حال

ص: 63

1- آمدن عمر بن سعد؟؟؟؟؟ بعید مینماید و شاید روایت با عمر و بن سعید اشدق که هنگام فوت معاویه حاکم مکه بود اشتباه شده است و او بوده که از مسافرت و یا از نزد یزید بمکه آمده است و عجبت اینکه در جریان وصیت مسلم بن عقیل در مجلس ابن زیاد بعمر بن سعد اشتباه بعکس روی داده است و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ابن قتیبه در الامامة و السياسة و علی بن احمد مالکی در فصول المهمة بجای عمر بن سعد عمر و بن سعید نوشته اند. مترجم

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ عَدْرَهُمْ بِأَيْكَ وَأَخِيكَ وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسَبِّحُ بِهِ حُرْمَةَ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْحَنْفِيَّةَ فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَلَا يَدْرُ عَلَيْكَ فَقَالَ 3 أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ انْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَلَغَ ذَلِكَ إِِنَّ الْحَنْفِيَّةَ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتَنِي قَالَ 3 بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا فَقَالَ 3 أَتَانِي رَسُولُ پدر و برادرت گردد، اگر رأیت به ماندن در مکه باشد عزیزترین فردی خواهی بود که در حرم الهی است و کسی را بتو دسترسی نخواهد بود، فرمود: برادرم، میترسم یزید بن معاویة بناگاه مرا بکشد و احترام این خانه با کشته شدن من از میان برود محمّد بن حنفيّه گفت: اگر از چنین پیش آمدی میترسی بسوی یمن و یا یکی از بیابانهای دور دست برو که از هر جهت محفوظ باشی و کسی را بتو دسترسی نباشد فرمود: تا به بینم، چون سحر شد حسین علیه السلام کوچ کرد خبر کوچ کردن حسین بمحمّد بن حنفيّه رسید، آمد و زمام شتری را که حضرت سوار بر آن بود بگرفت و عرض کرد:

برادر مگر وعده نفرمودی که پیشنهاد مرا مورد توجه قرار دهی؟ فرمود:

چرا، عرض کرد: پس چرا باین شتاب بیرون میروی؟ فرمود: پس از آنکه از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و اله نزد من آمد و فرمود: حسین بیرون برو که مشیت خداوندی بر این است که تو را کشته به بیند، محمّد بن حنفيّه

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ 14 يَا حُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَيَّ مِثْلَ هَذِهِ الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لَهُ 3 قَدْ قَالَ لِي 14 إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى .

3,6 16- وَ ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَخَلُّفَ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ عَنْهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ 6 يَا حَمْرَةُ إِنِّي سَأَحَدُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهًا أَمَرَ بِقِرْطَاسٍ وَ كَتَبَ:

3 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُتِبَ: أَنَا اللَّهُ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، حَالُ كِتَابِ تَوْبَايْنِ وَضَعِ بِيْرُونَ مِيْرُونَ پَسِ هَمْرَاهِ بَرْدَنِ اَيْنِ زَنَانِ چِه مَعْنَى دَارْد؟ فَرَمُود: رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اَلِه بَمَنْ فَرَمُود: مَشِيْتِ خُدَا بَر اَيْنِ شُدِه اَسْتِ كِه اَنَانِ رَا نِيْزِ اَسِيْرِ وَ گِرْفَتَارِ بِه بِيْنْدِ اَيْنِ بَكُفْتِ وَ بَا مُحَمَّدِ خُدَا حَافِظِي فَرَمُودِه وَ حَرَكْتِ كَرْدِ.

محمد بن يعقوب كليني ره در كتاب وسائل از محمد بن يحيى و او از محمد بن حسين و او از ايوب بن نوح و او از صفوان و او از مروان بن اسماعيل و او از حمزة بن حمران و او از امام صادق عليه السلام نقل کرده است: كه راوي گفت: صحبت در اطراف خروج حسين عليه السلام بود و اينكه چرا محمد بن الحنفية در مدينه ماند؟ حضرت فرمود: اى حمزه الان مطلبى بتو ميگويم مشروط بر اينكه پس از اين مجلس ديگر در آن باره پرسشى نكنى، حسين عليه السلام چون خواست حرکت كند دستور داد كاغذى آوردند و بر آن

إِلَى بَنِي هَاشِمٍ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهَدَ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَالسَّلَامَ .

3,14 17- وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ بِاسْمِ نَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: 6 لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ لَقِيَهُ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَ الْمُرْدِفِينَ فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ أَخِيهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَدَّ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِنَا فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ أَمَدَكَ بِنَا فَقَالَ لَهُمْ 3 الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَ بُعْعَتِي الَّتِي أُسْتَشْهَدُ فِيهَا وَ هِيَ كَرْبَلَاءُ فَإِذَا وَرَدْتَهَا فَأَتُونِي فَقَالُوا يَا نَوْشْتِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَامَهُ أَي اسْتِ از حَسِينِ بِنِ عَلِيٍّ بِنِ بَنِي هَاشِمٍ أَمَا بَعْدُ هَر كَسِ بَمِنِ پِيوسْتِ كَشْتِه خِوَاهِدِ شُدْ وَ هَر كِه بَاز مَانْدِ بِه پِيروزي نَائِلِ نَخِوَاهِدِ آمَدِ وَ السَّلَامِ .

و شيخ مفيد محمد بن محمد بن نعمان رضي الله عنه در كتاب مولد النبي و مولد الاوصياء با سند خود از امام جعفر صادق عليه السلام نقل ميكند كه فرمود: هنگامي كه حسين عليه السلام شبانه از مدينه بمكّه حركت كرد گروه هاي فرشتگان باصفهاي آراسته و پشت سر هم اسلحه بدست و هر يك بر اسبي از اسبهاي بهشتي سوار خدمت حضرت رسيدند و سلام دادند و عرض كردند: اي آنكه پس از جدّ و پدر و برادر، حجّة خداوند بر خلق تو هستي همانا كه خداوند عزّوجلّ جدّ تو را در جاهای بسياری بوسيله ما كمك و ياری فرموده و اكنون نيز ما را ياری تو فرستاده است، حضرت

حُجَّةَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَنَطِيعَ فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوِّ يَلْقَاكَ فَتَكُونُ مَعَكَ فَقَالَ لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقَوْنِي بِكَرِيهَةٍ أَوْ أَصْدَلٍ إِلَى بُعْتِي .

وَ أَتَتْهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ فَقَالُوا لَهُ يَا مَوْلَانَا نَحْنُ شَيْعَتُكَ وَ أَنْصَارُكَ فَمَرْنَا بِمَا تَشَاءُ فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوِّ لَكَ وَ أَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَ قَالَ لَهُمْ 3 مَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي قَوْلِهِ قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضْجَعِهِمْ فَإِذَا أَقَمْتُ فِي مَكَانِي فَبِمَا يُمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ وَ بِمَاذَا يُخْتَبَرُونَ وَ مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي وَ قَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ دَحَى فَرَمُود: وعده گاه نم و شما در گودال و بقعه ای که آنجا شهید خواهیم شد که همان کربلا است چون به آنجا رسیدم نزد من بیائید عرض کردند:

خداوند، ما را مأمور فرموده است که گوش بفرمان و فرمانبردار شما باشیم و اگر از دشمنی بیمناک هستی ما به همراه تو باشیم، فرمود: راهی ندارند که آسیبی بمن برسانند تا به بقعه خویش برسیم.

و گروههایی از مؤمنین جن آمدند و عرض کردند: آقا، ما شیعیان و یاران شمائیم هر چه خواهید دستور دهید، اگر دستور بدهی که همه دشمنان تو کشته شود و تو از جای خود حرکت نکنی ما دستور را اجرا می کنیم، حضرت فرمود: خداوند بشما پاداش نیک بدهد، و فرمود: مگر نخوانده اید قرآنی را که بجدیم رسول خدا فرود آمده است؟ که میفرماید:

اگر در میان خانه های خود باشید آنکه مرگ بر ایشان مقدر شده است بسوی بستر مرگ خویش میروند (و گذشته از این) اگر من در هر و وطن خود بمانم پس این مردم نگونسار بچه وسیله آزمایش شوند؟ و چه

الْأَرْضَ وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِّشَيْعَتِنَا وَمُحِبِّينَا نَقْبَلُ أَعْمَالَهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ وَيُجَابُ دَعَاؤُهُمْ وَتَسْكُنُ شَيْعَتُنَا فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
وَ لَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ وَ فِي غَيْرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ 36 الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتَلُ وَ لَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي
وَ نَسَبِي وَ إِخْوَانِي وَ أَهْلَ بَيْتِي وَ يُسَارُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ فَقَالَتِ الْجَنُّ نَحْنُ وَ اللَّهُ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبِهِ لَوْ لَا أَنَّ أَمْرَكَ
طَاعَةٌ وَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لَنَا كَسِي فِي قَبْرِ مَنْ جَاءَ غَرِينٌ خَوَاهِدُ شَدُّ؟ جَائِي كِه خِدَاوَنَد، آن رُوز كِه بَسَاطِ زَمِينِ رَا كَسْرَتَدِ آن جَائِ رَا بَرَاءِ مِنْ
بِرْكَزِيدِ وَ پِنَاهِ گَاهِ شَيْعِيَانِ وَ دُوسْتَانِ مَا قَرَارِ دَادِ تَا عَمَلْهَا وَ نَمَازْهَا شَانِ آنجَا پَذِيرْفَتِه شُودِ وَ دَعَائِشَانِ مَسْتَجَابِ كَرَدَدِ وَ شَيْعِيَانِ مَا آنجَا سَكُونَتِ
كِنْدِنْدِ تَا دَرِ دُنْيَا وَ آخِرَتِ دَرِ اَمَانِ بَاشِنْدِ وَلِي شَمَا رُوزِ شَنَبِهِ كِه رُوزِ عَاشُورَا اسْتِ حَاضِرِ شُويْدِ (وَ دَرِ رُوَايَتِ دِيكَرِ رُوزِ جَمْعَه اسْتِ) رُوزِي كِه
مِنْ دَرِ پَايَانِ آن رُوزِ كَشْتَه خَوَاهِمِ شَدِ وَ پَسِ از كَشْتَه شَدِنِ مِنْ، دَشْمَنَانِ مِنْ بَدَنْبَالِ رِيخْتِنِ خُونِ كَسِي از عَانَلِه وَ فَامِيلِ وَ بَرَادَرَانِ وَ خَانْدَانِ
مِنْ نَخَوَاهِنْدِ بُوْدِ وَ سَرِ بَرِيدَه مِنْ بَنَزْدِ يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَرَسْتَادَه خَوَاهِدِ شَدِ، جَنِّيَانِ كَفْتَنْد: اِي دُوسْتِ خِدَا وَ فَرَزَنْدِ دُوسْتِ خِدَا بَخِدَا قَسْمِ اَكْرَه
اِيْنِ بُوْدِ كِه دَسْتُورَاتِ تُو لَازِمِ الْاِجْرَاءِ اسْتِ وَ مَا رَا بِمُخَالَفَتِ آن رَاهِي نِيَسْتِ، دَرِ اِيْنِ مُورِدِ مُخَالَفَتِ مِيكَرْدِيمِ وَ هَمَه دَشْمَنَانِ تُو رَا پِيَشِ از
آنكِه دَسْتُرْسِي بَتُو پِيْدَا كِنْدِنْدِ مِي كَشْتِيمِ، فَرْمُود:

بخدا قسم ما باین کار از شما تواناتریم و لکن مرحله ای است آزمایشی تا راه برای هر کس که هلاک شود و یا زندگی جاوید یابد روشن و
نمایان گردد، سپس حضرت براه خود ادامه داد تا گزارش به تنعیم افتاد، آنجا

مُخَالَفَتِكَ لَخَالَفْنَاكَ وَفَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتَةٍ ثُمَّ سَارَ حَتَّى مَرَّ بِالتَّعِيمِ فَلَقِيَ هُنَاكَ عَيْرًا تَحْمِلُ هَدِيَّةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رَيْسَانَ الْحَمِيرِيُّ عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدِيَّةَ لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْجَمَالِ 3 مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفَيْتَاهُ كِرَاهًا وَ أَحْسَنًا مَعَهُ صُحْبَتَهُ وَ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يُفَارِقَنَا أَعْطَيْنَا كِرَاهًا بِقَدْرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَ امْتَنَعَ آخَرُونَ.

ثُمَّ سَارَ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ فَلَقِيَ بِشَرِّ بْنِ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ فَسَأَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا فَقَالَ خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَ السُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ فَقَالَ قَافِلُهُ أَي دِيدَ كِه بَار قَافِلُهُ هِدِيه اِي بُود كِه بَحِيرِ بِن ريسان حميرى استاندار يمن براى يزيد بن معاويه فرستاده بود حضرت بار قافله را تحويل گرفت كه زمامدارى مسلمين حق مسلم او بود و بستر داران فرمود: هر كس دوست دارد با ما بعراق بيايد كرايه اش را تماما مى پردازيم و از همرايش قذر داني ميكنيم، و هر كس بخواهد از ما جدا شود بهمان اندازه كه از راه طي كرده كرايه اش را خواهيم پرداخت، جمعى بهمراهش آمدند و جمعى ديگر خوددارى نمودند.

سپس حضرت براه خود ادامه داد تا بذات العرق رسيد آنجا بشر بن غالب را ديد كه از عراق مى آيد پرسيدش كه اهل عراق در چه وضعى بودند؟ عرض كرد: من كه آمدم دلهاشان با تو بود ولى شمشيرهاشان با

3صدق أخو بني أسد إن الله يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد .

18-3- قَالَ الرَّاوي: ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلَ الثَّعْلِيَّةَ وَقَتَ الظَّهِيرَةِ فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَقَالَ 3قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ أَنْتُمْ تُسْرِعُونَ وَ الْمَنَايَا تُسْرِعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ يَا أَبَهْ أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ فَقَالَ 3بَلَى يَا بُنَيَّ وَاللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ فَقَالَ يَا أَبَهْ إِذْنٌ لَّا بُنَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3جَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرَ مَا جَزَى وَلَدًا عَنْ وَالِدٍ ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ فَلَمَّا أَصْبَحَ إِذَا بِرَجُلٍ مِنَ الْكُوفَةِ يُكْتَى أَبَا هَرَّةَ الْأَزْدِيِّ فَقَدْ أَتَاهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَنِي امِيَّة، فرمود: برادر بنی اسد سخن براست گفت، خداوند بهر چه که مشیتش تعلق پذیرد انجام میدهد و هر چه را که اراده فرماید حکم میکند.

راوی گفت: سپس حسین علیه السلام براهش ادامه داد تا هنگام ظهر در ثعلبیّه فرود آمد، سر بیالین گذاشت و بخواب رفت و سپس بیدار شد و فرمود: دیدم یکی صدا میزد شما تند میروید ولی مرگ شما را تندتر به بهشت میبرد، فرزندش علی علیه السلام عرض کرد: پدر جان مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: چرا فرزندم، قسم بآن خدائی که بازگشت بندگان بسوی او است، عرض کرد: پدر جان اگر چنین است ما را از مرگ چه باك؟ حسین علیه السلام فرمود: فرزندم، خداوند بهترین پاداشی را که بفرزندی از پدر داده بتو عطا فرماید.

سپس حسین علیه السلام در همان منزل شب را بصبح رساند چون صبح کرد مردی که کنیه اش ابا هره ازدی بود از کوفه می آمد، بخدمت حضرت

ص: 70

مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ وَ حَرَمِ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 وَيْحَكَ يَا أَبَا هِرَّةَ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَ شَتَّمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَتَقْتُلُنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ لَيُلْبَسَنَّ هُمْ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ لَيَسْلَطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَدْلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلَكَتْهُمُ امْرَأَةٌ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ.

ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فِرَازَةَ وَ بَجِيلَةَ قَالُوا كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ فَكُنَّا نَسِيرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَحِقْنَا هُ فَكَانَ إِذَا أَرَادَ التَّزُولَ اعْتَرَلْنَا نَاحِيَةً فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ نَزَلَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَارَ كَرْدَمِ، وَ بَدْنَبالِ رِيخْتَنِ خُونَمِ بُونَدِ فَرَارِ كَرْدَمِ، وَ بَخِدَا قَسَمِ يَادِ مِيكَنَمِ كِهَ حَتَمَا گَرُوهِی سَتَمَكَارِ مَرَا خَوَاهِدِ كِشْتِ وَ خِدَاوَنَدِ لِبَاسِ ذَلْتِي بَآنَانِ بِهَ پُوشَانَدِ كِهَ سِرَاپَايِ شَانِ رَا فِرَا گِيرِدِ وَ شَمَشِيرِ بَرَّانِي بِرِ آنَانِ فِرُوَدِ آيِدِ وَ حَتَمَا خِدَاوَنَدِ كَسِي رَا بِرِ آنَانِ مَسْلَطُ خَوَاهِدِ كَرْدِ كِهَ از قَوْمِ سَبَا كِهَ زَنِي بِرِ آنَانِ حَكُومَتِ مِيكَرِدِ وَ اخْتِيَارِ مَالِ وَ جَانِشَانِ رَا دَاشَتِ ذَلِيلِ تَرِ گَرَدَنَدِ سَبَسِ از آن جَا رَوَانِهَ شُدِ.

جمعی از بنی فزارة و قبيلة بجيلة نقل کردند که ما بهمراه زهير بن قين بوديم که از مکه رو بوطن می آمديم و بدنبال حسين عليه السلام در حرکت بوديم تا باورسيديم و هر جا که حسين ميخواست منزل کند ما کناره گرفته و در طرفی ديگر فرود می آمديم، در یکی از منازل که حسين فرود آمد

فِي مَكَانٍ لَمْ نَجِدْ بُدْأً مِنْ أَنْ نُنَازِلَهُ فِيهِ فَبَيْنَا نَحْنُ نَتَعَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ أَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ ثُمَّ قَالَ يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ إِنَّ
 أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا مَا فِي يَدِهِ حَتَّى كَانَ عَلَى رُءُوسِنَا الطَّيْرُ فَقَالَتْ لَهُ رُوحَتُهُ وَهِيَ دَيْلَمٌ
 بِنْتُ عَمْرِو سُبْحَانَ اللَّهِ أَيْبَعَثُ إِلَيْكَ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيهِ فَلَوْ أَتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فَمَا
 لَيْتَ أَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَثَقَلِهِ وَمَتَاعِهِ فَحَوَّلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ أَنْتِ طَالِقٌ فَإِنِّي لَا أُحِبُّ أَنْ
 يُصِيبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صَدِّحْبَةِ الْحُسَيْنِ مَا رَأَى جَارَهُ أَيْ جَزْأِي نَبُودَ كِي فِي هَمَانِ جَا مَنَزَلِ كَنِيمِ پَسِ از فِرُودِ آمَدَنِ مَشْغُولِ
 غَدَا خُورَدَنِ بُوَدِيمِ كِه دِيدِيمِ فِرَسْتَادَةَ حُسَيْنِ رُو بَمَا مِي آید، آمَدِ تَا سَلَامِ كَرْدِ وَ سِپَسِ كَفْتِ: ای زهیر بن قین ابا عبد الله الحسین مرا بنزد تو
 فرستاده است تا تو را ابلاغ کنم که نزد حسین بیانی همین که این پیام را رساند همه ما لقمه ها که در دست داشتیم افکندیم و گویی پرنده بر
 سر ما نشسته بی حرکت ماندیم، زن زهیر که دیلم دختر عمر و بود بزهریر گفت:

سُبْحَانَ اللَّهِ پَسِرِ پِغْمَبِرِ كَسِ بِنَزْدِ تُو مِیْفِرَسْتَدِ وَ تُو دَعُوتِشِ رَا اِجَابَتِ نَمِیكُنِ؟ مِیْرِفْتِی وَ بَسْخَشِشِ گُوشِ فِرَا مِیْدَادِی، زَهیرِ چُونِ اَیْنِ سَخْنِ
 بَشْنِیدِ بِنَزْدِ حُسَیْنِ رَفْتِ زَمَانِی نَگَذِشْتِ كِه بَا رُوی خَنْدَانِ وَ صُورَتِی نُورَانِی بَا زِگِشْتِ وَ دِستُورِ دَادِ خِیمِه وَ بَارِ وَ اِثَاثِ اشِ رَا كَنَدِه وَ نَزْدِیكِ
 حُسَیْنِ بَرِ پَا كَرْدَنْدِ وَ بَزَنْشِ كَفْتِ: تُو رَا طَلَاقِ كَفْتَمِ زِیْرَا نَمِیخُواهِمِ بَخُواطِرِ مَنِ جِزِ خَیْرِ چِیزِی بَتُو بَرِسَدِ مَنِ تَصْمِیمِ كَرَفْتَمِ بَهْمَرَاهِ حُسَیْنِ بَاشَمِ
 تَا خُودِ رَا فِدَاایشِ كَنَمِ وَ جَانَمِ رَا سِپَرِ بِلَاایشِ نَمَایمِ سِپَسِ هَرِ چِه از اَمُوالِ تَعَلَّقِ بَزَنْ دَاشْتِ بَاوِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَفْدِيهِ بِنَفْسِي وَأَقِيهِ بِرُوحِي ثُمَّ أَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا إِلَيَّ بَعْضَ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِدَ لَهَا إِلَى أَهْلِهَا فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ وَ
قَالَتْ كَانَ اللَّهُ عَوْنًا وَمُعِينًا خَارَ اللَّهُ لَكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِأَصَدِّحَابِهِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصْحَبَنِي وَ
إِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ.

ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَةَ فَاتَاهُ فِيهَا خَبْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَبِعَهُ فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْإِزْتِيَابِ
وَبَقِيَ مَعَهُ أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ.

قَالَ الرَّأوي:

وَازْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَسَالَتِ الدَّمُوعُ كُلَّ مَسِيَلٍ ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ فَاصْدَأَ لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ دَادَ وَ
أورا بدست یکی از عموزاده هایش سپرد تا بخانواده اش برساند زن از جای برخاست و گریه کرد و با زهیر وداع نمود و گفت: خدا یاور مدد
کارت باد، و هر چه خیر است برایت پیش آورد خواهشی که دارم مرا بروز قیامت نزد جدّ حسین از یاد مبری، پس زهیر بیارانش گفت:

هر کس دوست دارد با من باشد بیاید و گر نه این دیدار آخرین من است با او.

سپس حسین علیه السلام از آن منزل روانه شد تا بزبالة رسید. در این منزل بود که خبر شهادت مسلم باورسید حضرت بعده ای که بدنبال
او بودند خبر شهادت مسلم را داد، افرادی که بطمع دنیا بودند و یقین شان کامل نبود پس از شنیدن خبر شهادت مسلم از گرد آن حضرت
پراکنده شدند و فقط خانواده او و برگزیدگان از یاران، با حضرت باقی ماندند.

راوی گفت: چون خبر شهادت مسلم رسید صدای شیون و گریه

إِلَيْهِ فَالْقَيْهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ تَرَكْنَا إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ
مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ.

قَالَ فَاسْتَعْبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَكْيَأُ ثُمَّ قَالَ 3رَحِمَ اللَّهُ مُسَدِّمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَ
بَقِيَ مَا عَلَيْنَا ثُمَّ أُنْشَأَ يَقُولُ:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسِيَّةً *** فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ

*** وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَتْ فَقَتْلُ أَمْرِي بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ

فضای بیابان را پر نمود و سیلاب اشکها جاری شد. سپس حسین علیه السلام بمقصودی که خدا دعوتش فرموده بود روانه شد.

فرزدق شاعر بخدمتش رسید سلام داد و عرض کرد: ای پسر پیغمبر چگونه بر اهل کوفه اعتماد میکنی؟ اینان همان اند که پسر عموی تو
مسلم بن عقیل و یاران او را کشتند، اشگ از دیدگان حسین فرو ریخت و فرمود: خدا مسلم را رحمت کند او بروح و ریحان و بهشت
رضوان بازگشت او وظیفه ای که بر عهده داشت انجام داد و اکنون نوبت ما است که آنچه بر ما است انجام دهیم، سپس اشعاری بدین
مضمون انشاء فرمود:

دنیا اگر بچشم لثیمان گرانها است *** پاداش حق گرانتر و برتر بنزد ما است

گر بهر مرگ پیکر ما را سرشته اند *** در راه دوست کشته شدن افتخار ما است

وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا *** فَكَلَّةٌ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ

*** وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ.

قَالَ الرَّأْيِيُّ:

وَكَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّلَامُ كِتَابًا إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدِ الْخَزَاعِيِّ وَ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَ جَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ وَ بَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ اعْتَرَضَهُ الْحَصَصِيُّ بْنُ بِنِ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ لِيُفْتَشَّهُ فَأَخْرَجَ قَيْسُ الْكِتَابَةَ وَ مَرْقَةَ فَحَمَلَهُ الْحَصَصِيُّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ چون سهم ما ز روزی دنیا مقدر است *** زیباتر آن که حرص طلب در دلش بکاست

چون جمع مال عاقبتش ترك گفتن است *** مالی چنین بخیل شدن بهر وی چرا است؟

راوی گفت: حسین علیه السلام نامه ای به سلیمان بن سرد خزاعی و مسیب بن نجبة و رفاعه بن شداد و جمعی دیگر از اهل کوفه نوشت و نامه را بوسیله قیس بن مصهر صیداوی فرستاد قیس که به نزدیک دروازه کوفه رسید حصین بن نمیر که از نزدیکان عبید الله بود راه بر او بگرفت تا او را تفتیش کند قیس که خود را در خطر دید نامه را بیرون آورده و پاره پاره کرد حصین او را با خود بنزد عبید الله بن زیاد برد چون در برابر او ایستاد ابن زیاد باو گفت: کیستی؟ گفت: مردی از شیعیان امیر المؤمنین و فرزندش، گفت: نامه را چرا پاره کردی؟ گفت: تا تواز مضمونش آگاه نگردی، گفت: نامه از که بود و بکه بود؟ گفت: از حسین بود

ص: 75

وَإِنِّهِ قَالَ فَلَمَّا ذَا حَرَفَتْ الْكِتَابَ قَالَ لَيْلًا تَعْلَمَ مَا فِيهِ قَالَ وَ مِمَّنِ الْكِتَابُ وَ إِلَى مَنْ قَالَ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ وَاللَّهِ لَا تَقَارِفُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَوْ تَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَتَلْعَنَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَ أَبَاهُ وَ أَخَاهُ وَ إِلَّا قَطَّعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا فَقَالَ قَيْسٌ أَمَّا الْقَوْمُ فَلَا أُخْبِرُكَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَبِيهِ وَ أَخِيهِ فَأَفْعَلُ فَصَدَّ عَدَّ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَكْثَرَ مِنَ التَّرْحِيمِ عَلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ لَعَنَ عَبِيدَ اللَّهِ بَنَ زِيَادٍ وَ أَبَاهُ وَ لَعَنَ عَتَاةَ بَنِي أُمَيَّةَ عَنْ آخِرِهِمْ.

ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْكُمْ وَ قَدْ خَلَفْتُهُ بِجَمْعِي مِنْ أَهْلِ كُوفَةٍ كَمَا نَمَاهَيْشَانِ رَا نَمِيدَانِمِ ابْنِ زِيَادٍ رَا خَشْمِ گِرِفْتِ وَ گِفْتِ: بِخِذَا قِسْمِ دِسْتِ از تُو بَرِنْدَارِمِ تَا آنِكِه نَامِ ابْنِ اِفْرَادِ رَا بَگُوئِي وَ يَا آنِكِه بَرِ مَنبَرِ شُوِي وَ حَسِينِ بِنِ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ پَدْرِ وَ بَرَادَرِشِ رَا لَعْنِ كَنِي وَ گِر نِه تُو رَا قِطْعِه قِطْعِه خَوَاهِمِ كَرْدِ، قَيْسِ گِفْتِ: اَمَّا نَامِ اِفْرَادِي كِه نَامِه بَرَايشَانِ بُوْدِ بَتُو نَخَوَاهِمِ گِفْتِ وَ اَمَّا لَعْنِ حَسِينِ وَ پَدْرِشِ وَ بَرَادَرِشِ رَا حَاضِرِمِ پَسِ بَرِ مَنبَرِ شُدِ حَمْدِ وَ ثِنَايِ اِلَهِي كَرْدِ وَ دَرُوْدِ بَرِ پِيغَمْبَرِ گِفْتِ وَ بَرِ عَلِيٍّ وَ حَسَنِ وَ حَسِينِ رَحْمَتِ فَرَاوَانِ فَرَسْتَادِ سِپَسِ بَرِ عَبِيدِ اللَّهِ بَنِ زِيَادٍ وَ پَدْرِشِ لَعْنِ كَرْدِ وَ بَرِ هَمْمِه گِرْدَنَكِشَانِ بَنِي اَمِيَّهْ از اوّلِ تَا آخِرِ لَعْنِ كَرْدِ سِپَسِ گِفْتِ:

ای مردم من از طرف حسین بشما پیام آورده ام و در فلان جا از او جدا شدم. دعوتش را اجابت کنید، جریان باین زیاد گزارش داده شد دستور داد او را گرفته از بالای کاخ بزیرش انداختند و شهید گشت خدای

بِمَوْضِعٍ كَذَا فَأَجِيبُوهُ فَأَخْبِرَ ابْنُ زِيَادٍ بِذَلِكَ فَأَمَرَ بِالْقَائِمِ مِنْ أَعْلَى الْقَصْرِ فَأُلْقِيَ مِنْ هُنَاكَ فَمَاتَ فَبَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ فَاسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ
ثُمَّ قَالَ 3اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِدَائِعِنَا مَنْزِلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَرُوِيَ أَنَّ هَذَا الْكِتَابَ
كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِزِ وَقِيلَ غَيْرُ ذَلِكَ.

قَالَ الرَّاوي:

وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرْحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ فَإِذَا بِالْحَرِّ بْنِ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3لَنَا أُمَّ عَلَيْنَا
فَقَالَ بَلْ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3لا- حَوْلَ وَ لا- قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ 3فَإِذَا كُنْتُمْ عَلَى خِلَافٍ مَا اتَّيَّبِي بِهِ كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُ بِهِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ فَأَيُّكُمْ أَزْجِعُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي رَحِمْتُمْ كُنْتُ خَيْرٌ مِنْكُمْ
بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسِيدِ اشْكَاهِشِ بَغْرِيهِ جَارِي شَدَّ سَيْسٍ كَفْتُ: بَارِهَا مَنْزِلَ نِيكُوئِي بَرَايَ مَا وَ شِيْعِيَانِ مَا آمَادَه فَرَمَا وَ دَرِ فَرَارِگَاهِ رَحِمْتُمْ
مِيَانِ مَا وَ أَنَانِ جَمْعِ كُنْ كِه تَوْبِرِ هَمِه چيزِ تَوَانَائِي وَ بَرَوَايَتِ دِيْگَرِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اَيْنِ نَامِه رَا اَزِ حَاجِزِ نُوْشْتِ وَ غَيْرِ اَزِ اَيْنِ نِيْزِ كَفْتِه شَدِه
اَسْتِ.

راوی گفت: حسین علیه السلام روانه شد تا به دو منزلی کوفه رسید حرّ بن یزید را با هزار سوار ملاقات کرد حسین علیه السلام بحرّ فرمود:

بسود مائی یا بزبان ما، عرض کرد: بلکه بزبان شما یا ابا عبد الله، فرمود: لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم سپس سخنانی میانشان ردّ و
بدل شد تا آنجا که حسین فرمود: اگر رأی شما اکنون با مضمون نامه های شما و پیامهایی که فرستادگان شما بمن رسانده اند مخالف است
من به

أَتَيْتُ مِنْهُ فَمَنْعَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ وَقَالَ بَلْ خُذْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يُدْخِلُكَ الْكُوفَةَ وَلَا يُوصِلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِأَعْتَذِرَ أَنَا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِأَنَّكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ فَتَيَاسَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَصَلَ إِلَى عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ .

قَالَ فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى الْحُرِّ يَلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَأْمُرُهُ بِالتَّصَدُّقِ عَلَيْهِ فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ السَّيْرِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 أَلَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ بَلَى وَ لَكِنَّ كِتَابَ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّصَدُّقِ وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِذَلِكَ.

همان جایی که از آنجا آمده ام باز میگردم، حرّ و سربازانش از بازگشت آن حضرت جلوگیری کردند و حرّ عرض کرد: راهی را انتخاب فرما که تو را نه بکوفه برساند و نه بمدینه بازگردی تا من نیز عذری نزد ابن- زیاد داشته باشم حسین علیه السلام بدست چپ روانه شد تا اینکه به عذیب هجانات رسید.

راوی گفت: در اینجا نامه ابن زیاد بحرّ رسید که او را در کار حسین سرزنش نموده بود و دستور داده بود که کار را بر حسین سخت بگیرد، حرّ و سربازانش سر راه بر حسین گرفته و از حرکت جلوگیری کردند حسین علیه السلام فرمود: مگر تو خود نگفتی که ما از راه کوفه عدول کنیم؟ عرض کرد چرا ولی نامه ای از امیر عبید الله رسید که بمن دستور داده تا بر شما سخت بگیرم و کار آگاهی را نیز مأمور من نموده که ناظر اجرای دستور باشد.

قَالَ الرَّاوي:

فَقَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّلَامُ خَطِيْبًا فِي أَصْحَابِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ 3 إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَذْبَرَ مَعْرُوفَهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حِدَاءً وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ وَ حَسْبُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا فَتَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَ قَالَ قَدْ سَمِعْنَا هَذَاكَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتَكَ وَ لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَ كُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لَأَثَرْنَا التُّهُوسَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ.

راوی گفت: حسین علیه السلام برای خطبة خواندن بپا خواست حمد و ثنای الهی را گفت و نام جدش را برد و درود بر او فرستاد سپس فرمود:

کار ما باین صورت در آمده است که می بینید و همانا چهره دنیا دگرگون و زشت گشته و نیکوئی از آن رو گردان شده است و با شتاب رو گردان است و ته کاسه ای بیش از آن باقی نمانده است: (زندگانی پست و زبونی مانند چرا گاهی ناگوار) مگر نمی بینید که بحق رفتار نمیشود و از باطل جلوگیری نمیگردد؟ بر مؤمن است که ملاقات پروردگار خود را بجان و دل راغب باشد که مرگ در نظر من خوشبختی است و زندگانی با مردم ستمکار ستوه آور.

زهیر بن قین بپا خواست و عرض کرد: خداوند تو را رهبر و راهنما باشد یا بن رسول الله فرمایشات را شنیدیم اگر دنیا را برای ما بقائی بود و ما در آن زندگی جاوید داشتیم ما پایداری در یاری تو را بر زندگانی جاوید دنیا مقدم میداشتیم.

ص: 79

وَقَالَ الرَّاوي:

وَقَامَ هَلالُ بْنُ نَافِعِ الْجَلِّيِّ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا وَإِنَّا عَلَى نِيَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ.

قَالَ: وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ خُصَّيْبٍ فَقَالَ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ تُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

قَالَ: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ وَكَلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَيُسَائِرُونَهُ أُخْرَى حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ 3 مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ فَقِيلَ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ رَاوِي كَفَت: هَلالُ بْنُ نَافِعِ الْجَلِّيِّ بِنِهَايِ خَوَاسْتِ وَعَرَضَ كَرْد: بِخِدا قِسم ما ملاقات پروردگار خود را ناخوش نداریم و در نیت های خویش با روشن بینی پایداریم با دوست شما دوستیم و با دشمنان دشمن.

راوی گفت: برین بن خصیر برخاست عرض کرد: بخدا قسم یا ابن رسول الله براستی که این منتهی است از خداوند بر ما که افتخار جنگ در رکاب تو نصیب ما گشته است که در یاری تو اعضای ما قطعه قطعه شود و سپس جدّ تو روز قیامت از ما شفاعت کند.

راوی گفت: سپس حسین علیه السلام برخاست و سوار شد و حرکت کرد ولی سپاهیان حرّ گاهی جلوگیری از حرکت میکردند و گاهی حضرت را از مسیر منحرف میکردند تا روز دهم محرم بسر زمین کربلا رسید چون بان جا رسید فرمود: نام این زمین چیست؟ عرض شد کربلا، گفت: بار الها من از اندوه و بلا بتو پناهنده ام سپس فرمود: اینجا سرزمین اندوه و بلا است و فرمود: فرود آید که بارانداز و قتلگاه و مدفن ما است

ص: 80

عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْكُرْبِ وَ الْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ 3 هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ اَنْزَلُوْا هَاهُنَا مَحَطَّ رِحَالِنَا وَ مَسَّ فُكُّ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُوْرِنَا بِهَذَا حَدَّثَنِيْ جَدِّيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ فَتَزَلُّوْا جَمِيْعًا وَ نَزَلَ الْحُرُّ وَ اَصْحَابُهٗ نَاحِيَةً وَ جَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّحُ سَيْفَهٗ وَ يَقُوْلُ:

3 يَا دَهْرُ اَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيْلِ *** كَمْ لَكَ بِالْاَشْرَاقِ وَ الْاَصِيْلِ

*** مِنْ طَالِبٍ وَ صَاحِبٍ قَتِيْلِ وَ الدَّهْرُ لَا يَفْنَعُ بِالْبَدِيْلِ

*** وَ كُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيْلِ مَا اَقْرَبَ الْوَعْدَ مِنَ الرَّحِيْلِ

*** وَ اِنَّمَا الْاَمْرُ اِلَى الْجَلِيْلِ

قَالَ الرَّاُوِي:

فَسَمِعْتُ زَيْنَبُ بِنْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ذَلِكَ فَقَالَتْ يَا اَخِي هَذَا جَدِّمُ رَسُوْلُ خِدا هَمِيْنَ رَا بَمِنْ خَبْرٍ دَادِ پَسِ جَمَلَهٗ فِرُوْدِ اَمْدَنْدِ حَرِّ وَ سِرْبازَانِشِ دِرِ سَمْتِ دِيْگَرِيْ فِرُوْدِ اَمْدَنْدِ حَسِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَشَسْتِ وَ بِاَصْلَاحِ شَمَشِيْرِ خُوْدِ پِرْدَاخْتِ وَ دِرِ ضَمْنِ، اَشْعَارِيْ بَدِيْنِ مَضْمُوْنِ مِيْخُوَانْدِ:

ای چرخ اف در دوستی بادت که خواهی *** بینی بهر صبحی و در هر شامگاهی

آغشته در خون از هوا خواهی و یاری *** وین چرخ نبود قانع از گل بر گیاهی

هر زنده ای باید به پیماید ره من *** گیتی ندارد غیر از این رسمی و راهی

حالی که نزدیک است وقت کوچ کردن *** جز بارگاه عزتتش نبود پناهی

راوی گفت: زینب دختر فاطمه اشعار را شنید گفت: برادرم،

كَلَامٌ مَنْ أَيْقَنَ بِالْقَتْلِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 نَعَمْ يَا أُخْتَاهُ فَقَالَتْ زَيْنَبُ وَانْكَالَاهُ يَنْعَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ نَفْسُهُ قَالَ: وَبَكَى النَّسْوَةَ وَ لَطَمَنَ
الْخُدُودَ وَ شَقَّقَنَ الْجُيُوبَ وَ جَعَلَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ تُنَادِي وَ مُحَمَّمَدَاهُ وَ عَلِيَّاهُ وَ أُمَّاهُ وَ أَخَاهُ وَ حَسَدَ يَنَاءَهُ وَ ضَدَّ يِعْتَنَا بَعْدَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ فَعَزَّاهَا
الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ لَهَا 3 يَا أُخْتَاهُ تَعَزَّيْ بِعِزِّ اللَّهِ فَإِنَّ سَكَانَ السَّمَاوَاتِ يَفْنُونَ وَ أَهْلَ الْأَرْضِ كُلَّهُمْ يَمُوتُونَ وَ جَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ ثُمَّ
قَالَ 3 يَا أُخْتَاهُ يَا أُمَّ كَلْثُومٍ وَ أَنْتِ يَا زَيْنَبُ وَ أَنْتِ يَا فَاطِمَةَ وَ أَنْتِ يَا رَبَّابُ انظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشْقُقْنَ عَلَيَّ حَيِّبًا وَ لَا تَحْمِشْنَ عَلَيَّ وَجْهًا وَ لَا
تَقْلُنَّ هُجْرًا.

وَرُويَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ أَنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَصْدَمُونَ الْأَيْبَاتِ وَ كَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُنْفَرِدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَ الْبَنَاتِ خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ ثَوْبَهَا
حَتَّى كَسَى أَيْنَ سَخَنَ رَا مِيكَوِيْدَ كِه بَكشْتِه شَدَن خُوِيْش يَقِيْن كَرْدِه بَاشَد فَرْمُوْد:

آری خواهرم، زینب گفت: آه چه مصیبتی! حسین خبر مرگ خود را بمن می‌دهد.

راوی گفت: زنان همه گریان شدند و بصورت های خود سیلی می‌زدند و گریبانها چاک کردند، ام کلثوم هم فریاد می‌زد: ای وای یا محمد ای
وای یا علی ای وای مادر ای وای برادر ای وای حسین ای وای از بیچارگی که پس از تو در پیش داریم ای ابا عبد الله.

راوی گوید: حسین خواهر را تسلی داد و گفت: خواهرم، تو بوعده های الهی دلگرم باش که ساکنین آسمانها همه فانی گردند و اهل زمین
همه می‌میرند و همه مخلوقات جهان هستی راه نیستی می‌پیمایند سپس

وَقَفَّتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ وَائْتِكَ لَيْتَ الْمَوْتُ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ الْيَوْمَ مَا تَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ وَأَبِي عَلِيٍّ وَأَخِي الْحَسَنُ يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِينَ وَتَمَالَ الْبَاقِينَ
 فَظَنَرِ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ 3 يَا أُخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ بِجِلْمِكَ الشَّيْطَانُ فَقَالَتْ بِأَبِي وَأُمِّي أَسَ تَقْتُلُ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ فَرُدَّتْ عُصَّتَهُ وَ
 تَرَفَّرَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُّمُوعِ ثُمَّ قَالَ 3 لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَاةَ لَيْلًا لَنَامَ فَقَالَتْ يَا وَيْلَتَاهُ أَفَتَعْتَصِبُ نَفْسِي [نَفْسِكَ] اغْتِصَابًا فَذَلِكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشَدُّ عَلَى نَفْسِي
 ثُمَّ أَهَوْتُ إِلَى جَنِيهَا فَشَدَّ قَتْنَهُ وَخَرَّتْ مَغْشِيَّةً عَلَيْهَا فَفَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ حَتَّى أَفَاقَتْ ثُمَّ عَزَّاهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَرَمُود: خواهرم
 ام کلثوم و تو ای زینب و تو ای فاطمه و تو ای رباب توجه کنید!، من که کشته شدم گریبان چاک مزیند و صورت بناخن مخراشید و سخنان
 بیهوده بر زبان میاورید.

و بروایت دیگر، زینب که در گوشه ای با زنان و دختران حرم نشسته بود همین که مضمون آیات را شنید سر برهنه و دامن کشان بیرون شد و
 همی آمد تا نزد برادر رسید و گفت: آه چه مصیبتی! ای کاش مرگ باین زندگی من پایان میداد امروز احساس میکنم که مادرم فاطمه و پدرم
 علی و برادرم حسن را از دست داده ام ای یادگار گذشتگان و پناه بازماندگان، حسین نگاهی بخوهر کرد و فرمود: خواهرم دامن شکیبائی را
 شیطان از دستت نگیرد گفت: پدر و مادرم بقربان، راستی بهمین زودی کشته میشوی؟ ای من بفدایت، گریه راه گلوی حسین را گرفت و
 چشمها پر از اشک شد و سپس فرمود: اگر مرغ قطارا بحال خود میگذاشتند در آشیانه خود میخواید زینب گفت: وا ویلا، تو بظلم و ستم
 کشته میشوی؟ این زخم بر دل زینب عمیق تر و تحملش سخت تر است این بگفت و دست

بِجُهِدِهِ وَذَكَرَهَا لِمُصِيبَتِهِ بِمَوْتِ أَبِيهِ وَجَدَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ .

و مما يمكن أن يكون سببا لحمل الحسين عليه السلام لحرمة معه و عياله أنه عليه السلام لو تركهن بالحجاز أو غيرها من البلاد كان يزيد بن معاوية عليهما لعائن الله قد أنفذ لياخذهن إليه و صنع بهن من الاستيصال و سبب الأعمال ما يمنع الحسين عليه السلام من الجهاد و الشهادة و يمتنع عليه السلام بأخذ يزيد بن معاوية لهن عن مقامات السعادة برد و گریبان چاک زد و بیهوش بروی زمین افتاد، حسین علیه السلام برخاست و آب بر سر و صورت زینب بیفشاند تا بهوش آمد سپس تا آنجا که میتوانست تسلیش داد و مصیبت های پدر و مادر و جدش را یاد آور شد.

تذکر-ممکن است یکی از جهاتی که باعث شد حسین علیه السلام حرم سرا و زنان خود را بهمراه بیاورد این باشد که اگر آنان را در حجاز و یا شهر دیگری بجای میگذاشت يزيد بن معاوية، که لعنتهای خدا بر او باد مأموران میفرستاد تا آنان را اسیر گرفته و تحت شکنجه و آزارشان قرار دهند و بدین وسیله از مبارزه و شهادت حسین علیه السلام جلوگیری کند و گرفتاری زنان در دست يزيد، باعث شود که حسین علیه السلام از مقامات سعادت محروم بماند.

في وصف حال القتال و ما يقرب من تلك الحال

19, 14, 3, 2, 1- قَالَ الرَّاوي: وَ نَدَبَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاتَّبَعُوهُ وَ فَاسَتْ تَخَفَ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ وَ اشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَ دَعَاهُ إِلَى وِلَايَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ وَ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْبَعَةِ آلَافِ فَارِسٍ وَ اتَّبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ حَتَّى تَكَمَّلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لَيَالٍ خَلُونَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عَشْرُونَ آلَفَ فَارِسٍ.

فَضَيَّقُوا عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَ مِنْ أَصْحَابِهِ-

مسلك دوم:

در توصیف حال جنگ و آنچه نزدیک بحال جنگ بود.

راوی گفت: عبید الله بن زیاد یاران خود را برای جنگ با حسین برانگیخت آنان نیز پیروی کردند، او اطرافیان خود را بر چنین کار پستی واداشت آنان نیز فرمانبری کردند و ابن زیاد آخرت عمر سعد را بدنیاش خرید و او را بدوستی خاندان بنی امیه دعوت نمود او نیز باین دعوت پاسخ مثبت داد و با چهار هزار سوار بجنگ حسین علیه السلام بیرون شد ابن زیاد نیز سربازان را پشت سرهم میفرستاد تا آنکه ششم ماه محرم بیست هزار سوار در رکاب عمر سعد تکمیل گردید.

آنان کار را بر حسین علیه السلام تنگ گرفتند تا آنجا که بر حسین و

ص: 85

فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاتَّكَأَ عَلَى قَائِمٍ سَدَّ فِيهِ وَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۝ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْرِفُونَنِي قَالُوا نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِطُغْتِهِ قَالُوا ۝ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ ۝ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ ۝ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ الْمُصَدِّقَةِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ ۝ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمُّ أَبِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ ۝ أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ يَارَانِشْ تَشْنَهْ كِي فَشَارِ آوَرْدِ حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِيَايِ خَوَاسْتِ وَ بَرِ دَسْتَهْ شَمَشِيرِ خُودِ تَكِيهْ دَادِ وَ بَا صِدَايِ بَلَنْدِ فَرِيَادِ زِدِ وَ كَفْتِ:

شما را بخدا مرا میشناسید؟ گفتند آری تو فرزند پیغمبری و نواده او هستی، گفت: شما را بخدا میدانید که جد من پیغمبر است؟ گفتند آری بخدا، گفت: شما را بخدا میدانید که پدر من علی بن ابی طالب است؟ گفتند: آری بخدا، گفت: شما را بخدا میدانید که دختر محمد مصطفی است؟ گفتند: آری بخدا، گفت: شما را بخدا میدانید که حمزه سید الشهداء عموی پدر من است؟ گفتند: آری بخدا، گفت: شما را بخدا میدانید جعفر همان که در بهشت پرواز میکند عموی من است؟ گفتند آری بخدا، گفت: شما را بخدا میدانید که این شمشیر رسول خدا است که بر کمر دارم؟ گفتند: آری بخدا، گفت: شما را بخدا میدانید که این، عمامه رسول خدا است که پوشیده ام؟ گفتند آری بخدا، گفت: شما را بخدا میدانید که علی علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام آورد و از همه دانشمندتر

هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ 3 أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا مُقَلَّدُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ 3 أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا لَا يَسُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ 3 أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَامًا وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَأَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ 3 فَبِمَ تَسْتَجِلُّونَ دَمِي وَ أَبِي صَدِّمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الدَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ يَدُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُدَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ عَنِ الْمَاءِ وَ لِيَوَاءُ الْحَمْدِ فِي يَدِ أَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَ نَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطَشًا فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَ سَمِعَ بِنَاتَهُ وَ أُخْتَهُ زَيْنَبُ كَلَامَهُ بَكَيْنَ وَ نَدْبِينَ وَ لَطْمُنَ وَ اِزْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ فَوَجَّهَ إِلَيْهِنَّ أَحَاهُ الْعَبَّاسُ وَ عَلِيًّا ابْنَهُ وَ قَالَ لَهُمَا 3 سَكِّتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لِيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ.

و از همه بردبارتر و ولی هر مرد و زن با ایمان بود؟ گفتند آری بخدا، گفت: پس چرا ریختن خون مرا حلال کرده اید؟ با اینکه اختیار دور کردن اشخاص از حوض کوثر بدست پدر من است و مردانی را مانند شتران رانده شده از آب از کنار حوض کوثر خواهد راند و پرچم حمد بروز رستاخیز در دست او است، گفتند: همه اینها را که تذکر دادی ما میدانیم ولی با این همه دست از تو برداریم تا تشنه جان بسپاری حسین علیه السلام که این خطبه را خواند دختران و خواهرش زینب سخن او را شنیدند گریه و ناله سردادند و سیلی بصورت همی زدند و صدهاشان بگریه بلند شد حسین علیه السلام برادرش عباس و فرزندش علی را بسوی زنان فرستاد و دستور داد که زنان را ساکت کنند و اضافه کرد که بجان خودم قسم بطور مسلم

وَوَرَدَ كِتَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحْتُثُهُ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَيَحَذِّرُهُ مِنَ التَّأْخِيرِ وَالْإِهْمَالِ فَرَكَبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ فَنَادَى أَيْنَ بَنُو أُخْتِي عَبْدِ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِدًا قَاتِلِيهِ بَعْضُ أَخْوَالِكُمْ فَقَالُوا لَهُ مَا شَأْنُكَ فَقَالَ يَا بَنِي أُخْتِي أَنْتُمْ آمِنُونَ فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالزُّمُورُ طَاعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ قَالَ فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعْنُ مَا حِثَّتْ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرُكَ أَخَانًا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَنَدْخُلَ غَرِيهَ هَايَ فِرَاوَانِي فِي يَمِينِ دَارِنَد.

راوی گفت: نامه ای از عبید الله بن زیاد به عمر بن سعد رسید که دستور داده بود: هر چه زودتر جنگ را شروع کند و تأخیر و مسامحه نکند با رسیدن این نامه لشکر کوفه سوار شد و بطرف حسین حرکت نمود شمر بن ذی الجوشن (خدا لعنتش کند) آمد و صدا زد خواهرزاده های من: عبد الله و جعفر و عباس و عثمان کجایند؟ حسین علیه السلام فرمود جوابش را بدهید هر چند فاسق است که یکی از دانی های شما است گفتندش چکار داری؟ گفت خواهرزادگان من شماها در امانید خودتان را بخاطر برادرتان حسین بکشتن ندهید و از امیر المؤمنین یزید فرمانبردار باشید.

راوی گفت: عباس بن علی صدا زد هر دو دستت مباد و لعنت بر آن امانی که برای ما آورده ای ای دشمن خدا بما پیشنهاد میکنی: از برادر و آقای خود حسین بن فاطمه دست برداریم و سر بفرمان ملعونان و ملعون زادگان فرود بیاوریم؟

فِي طَاعَةِ اللَّعْنَاءِ وَأَوْلَادِ اللَّعْنَاءِ قَالَ فَرَجَعَ الشَّمْرُ لَعْنَهُ اللَّهُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضَبًا.

قَالَ الرَّاوي:

وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقِلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِمَوَاعِظِ الْفَعَالِ وَالْمَقَالَ قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 إِنَّ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَفْعَلْ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ .

قَالَ الرَّاوي:

فَسَّأَلَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكَ فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعْنَهُ اللَّهُ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الرَّبِّيْدِيُّ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ الْتُرْكِ وَالْدَيْلَمِ وَسَأَلُونَا مِثْلَ ذَلِكَ لِأَجْبَانَهُمْ فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَأَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ.

راوی گفت: شمر ملعون که این پاسخ را شنید خشمناک بسوی لشکر خود بازگشت.

راوی گفت: حسین علیه السلام که دید مردم حریص اند تا هر چه زودتر جنگ را شروع کنند و از رفتار و گفتارهای پند آمیز هر چه کمتر بهره مند میشوند به برادرش عباس فرمود: اگر بتوانی امروز اینان را از جنگ منصرف کنی بکن شاید امشب را در پیشگاه الهی بنماز بایستیم که خدا میداند من نماز گزاردن و قرآن خواندن برای او را دوست میدارم.

راوی گفت: عباس علیه السلام خواسته حضرت را پیشنهاد کرد، عمر بن سعد در پذیرفتن اش توقف نمود عمرو بن حجّاج زبیدی گفت: بخدا قسم اگر دشمن ما از ترک و دیلم بود و چنین پیشنهادی میکرد ما می پذیرفتیم تا چه رسد بر اینان که اولاد پیغمبرند پس از این گفتار، پیشنهاد را پذیرفتند.

ص: 89

قَالَ الرَّاوي:

وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَقَالَ: يَا أُخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَبِي عَلِيًّا وَ أُمِّي فَاطِمَةَ وَ أَخِي الْحَسَنَ وَ هُمْ يَقُولُونَ يَا حُسَيْنُ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ وَ فِي بَعْضِ الرَّوَايَاتِ 3 عَدَاً .

قَالَ الرَّاوي:

فَلَطَمَتْ زَيْنَبُ وَجْهَهَا وَ صَاحَتْ وَ بَكَتْ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 مَهْلًا لَا تُشْمِئِي الْقَوْمَ بِنَا ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ 3 أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَصْلَحَ مِنْكُمْ وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَ لَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا عَنِّي خَيْرًا وَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَ بَيْتَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَ ذُرُونِي وَ هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ رَاوِي كُفْت: حسين عليه السلام بر زمين نشست و بخواب رفت سپس بيدار شد و فرمود: خواهرم همين الان جدم محمد و پدرم علي و مادرم فاطمه و برادرم حسن را بخواب ديدم كه همگي مي گفتند: اي حسين بهمين زودي و در بعضي از روايات (فردا) نزد ما خواهي آمد.

راوی گفت: زینب که این سخن شنید سیلی بصورت خود زد و صدا بگریه بلند کرد حسین علیه السلام باو فرمود: آرام بگیر و دشمن را ملامت گوی ما مکن سپس شب فرا رسید حسین علیه السلام یارانش را جمع کرد و خدای را سپاس گفت و ستایش کرد سپس روی بیاران نموده و فرمود: اما بعد، حقیقت اینکه من نه یارانی نیکوتر از شما میشناسم و نه خاندانی نیکوکارتر و بهتر از خاندان خودم، خداوند بهمه شماها پاداش نیک عطا فرماید اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است شبانه حرکت کنید و هر يك از شما

ص: 90

فَأِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي.

فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَأَبْنَاؤُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَلِمَ نَفَعَلُ ذَلِكَ لِإِنِّي بَعْدَكَ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا بَدَاهُمْ بِذَلِكَ الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ
السَّلَامُ ثُمَّ تَابَعُوهُ.

قَالَ الرَّاوي:

ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ 3 حَسَّ بِكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسَلِّمٍ اذْهَبُوا فَقَدْ أَدْنَتْ لَكُمْ وَرُويَ مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ فَعَدَّ دَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَ
جَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا يَا إِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَ مَاذَا نَقُولُ لَهُمْ نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّنَا لَمْ نَزْمِ مَعَهُ بَسَّ هُمْ وَ
لَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمْحٍ وَ لَمْ نَضْرِبْ بِسَيْفٍ لَا وَاللَّهِ يَا إِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُفَارِقُكَ أَبَدًا وَ لَكِنَّا نَعْيُكَ بِأَنْفُسِنَا حَتَّى نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَرِدَ مَوْرَدَكَ فَقَبَّحَ
اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ ثُمَّ قَامَ مُسَلِّمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَ نُنْصِرُ عَنْكَ وَقَدْ دَسْتُ يَدِي فِي زَيْبِكَ مِنْ خِيَارِ عَائِلَتِي وَ نَقَرْتُ فِي رِجْلِي
بِحَبْلِ لِي وَ نَعْتَبُ بِكَ عَيْشًا وَ نَمُوتُ بِكَ مَوْتًا وَ نَحْنُ
پراکنده شوید و مرا با اینان بگذارید که بجز من با کسی کاری ندارند برادران و فرزندان و فرزندان عبد الله بن جعفر يك صدا گفتند: چرا
چنین کنیم؟ برای اینکه پس از تو زنده بمانیم؟ خداوند هرگز چنین چیزی را بما نشان ندهد این سخن را نخستین بار عباس بن علی گفت و
دیگران بدنبال او.

راوی گفت: سپس روی بفرزندان عقیل کرد و فرمود: کشته شدن مسلم از شما خانواده برای شما کافی است من اجازه دادم شماها راه خود
بگیرید و بروید و بروایت دیگر حسین علیه السلام که چنین گفت برادران و همگی خاندان او بسخن درآمدند و گفتند: پسر پیغمبر پس مردم
بما چه میگویند؟ و ما بمردم چه بگوئیم؟ بگوئیم رئیس و بزرگ و پسر پیغمبر خودمان را رها کردیم و در رکابش نه تیری رها نمودیم و نه نیزه
ای بکار

ص: 91

أَحَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَأَنَا أَفَعَلُ ذَلِكَ حَتَّى أَكْسِرَ رَفِي صُدُورِهِمْ رُمَحِي وَأَضَارِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمَتُهُ بِيَدِي وَلَا لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْفَتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَلَمْ أَفَارِقْكَ أَوْ أَمُوتَ مَعَكَ.

قَالَ وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ لَا وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نُحَلِّيكَ أَبَدًا حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا نُوَعِدُكَ أَنِّي أُقَاتِلُ فِيكَ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُخْرِجُ حَيًّا ثُمَّ أُذْرِي يُفَعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ وَكَيْفَ لَا أَفَعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَنَالَ الْكِرَامَةَ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بَرْدِيمٍ وَنَهَ شَمَشِيرِي زَدِيمًا؟ نَهَ بَخْدًا قَسَمَ أَيِ پَسَرِ پِیغَمْبَرِ هَرگَزِ اَزِ تُو جَدَا نَخَوَاهِمِ شَدِ بَلَكِهَ بَجَانِ وَ دَلِ نَگَهْدَارِ تُو خَوَاهِمِ بُوَدِ تَا آنَكِهَ دَرِ بَرَابِرِ تُو كَشْتِهَ شُویمِ وَ بَسَرِ نُوشتِ تُو دِچَارِ گَرْدِیمِ خُدَا زِشْتِ گَرْدَانَدِ زَنْدَگِیِ بَعْدِ اَزِ تُو رَا، سَپَسِ مَسْلَمِ بِنِ عَوْسَجِهِ بَرِ خَوَاسْتِ وَ عَرَضِ کَرْدِ: مَا تُو رَا اِینِ چِنِینِ رَهَا کَنِیمِ وَ بَرُویمِ دَرِ حَالِیِ کِهَ اِینِ دَشْمَنِ گَرْدَاگَرْدِ تُو رَا گَرَفْتِهَ اسْتِ؟ نَهَ بَخْدًا قَسَمِ خُدَاوَنْدِ هَرگَزِ نَصِیْمِ نَکَنْدِ کِهَ مَنِ چِنِینِ کَارِیِ کَنِمِ؟ هَسْتَمِ تَا نِیزِهَ اِمِ دَرِ سِینِهَ شَانِ بَشْکَنِمِ وَ تَا قَبْضَهَ شَمَشِیرِ دَرِ دَسْتِ دَارِمِ بَا شَمَشِیرِ شَانِ بَزْنَمِ وَ اِگَرِ اسْلِحِهَ نَدَاسْتِهَ بَاشَمِ بَا پَرْتَابِ سَنَگِ بَا اَنَانِ خَوَاهِمِ جَنگِیدِ وَ اَزِ تُو جَدَا نَخَوَاهِمِ گِشْتِ تَا بَا تُو شَرِبْتِ مَرگِ رَا بِیَاشَامَمِ.

راوی گفت: سعید بن عبد الله حنفی برخاست و عرض کرد: نه بخدا ای پسر پیغمبر هرگز ما تو را رها نکنیم تا خداوند بداند که ما سفارش پیغمبر را در باره تو نگهداشتیم و اگر من دانستمی که در راه تو کشته میشوم و سپس زنده میشوم و سپس ذرات وجودم را بیاد میدهند و هفتاد

بُنِ الْقَيْنِ وَقَالَ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَوُلْدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ بِنَحْوِ ذَلِكَ وَقَالُوا أَنْفُسَنَا لَكَ الْفِدَاءُ بِيَدَيْنَا وَوُجُوهِنَا فَإِذَا نَحْنُ قُتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَفَيْتَنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْتَنَا مَا عَلَيْنَا وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ قَدْ أُسِرَ ابْنُكَ بِشَعْرِ الرَّيِّ فَقَالَ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُوسَرَ وَأَنَا أَبْقَى بَعْدَهُ فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ 3رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَأَعْمَلْ فِي فَكَاحِ ابْنِكَ فَقَالَ أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتَنَا قَالَ 3فَاعْطِ ابْنَكَ بَارِئًا مِنْ چنين ميشد من از تو جدا نميگشتم تا آنکه در رکاب تو کشته شوم و اکنون چرا چنين نکنم با اينکه يك کشته شدن بيش نيست و بدنبالش عزتي که هرگز ذلت نخواهد داشت سپس زهير بن قين برخاست و گفت:

بخدا قسم ای پسر پیغمبر دوست دارم که من کشته شوم سپس زنده شوم و هزار بار این عمل تکرار شود ولی خدای تعالی کشته شدن را از جان تو و جان این جوانان که برادران و فرزندان و خاندان تواند باز گیرد، و جمعی دیگر از یاران آن حضرت بهمین مضامین سخن گفتند و عرض کردند جانهای ما بفدایت ما دستها و صورتهای خود را سپر بالای تو خواهیم کرد که اگر در پیش روی کشته تو شویم بعهدی که با پروردگار خود بسته ایم وفادار بوده و وظیفه ای که بعهده داریم انجام داده باشیم در همین حال بود که بمحمد بن بشر حضر می خبر رسید که فرزندان در سر حدّ ری اسیر شده است گفت: گرفتاری او و خودم را بحساب خداوند منظور میدارم با اینکه مایل نبودم که من باشم و او اسیر گردد حسین علیه السلام این بشنید فرمود رحمت

هَذِهِ الْأَثْوَابُ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ.

قَالَ الرَّأْوِيُّ وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصَحَّ حَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَ لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٍّ النَّحْلِ مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ فَعَبَّرَ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اثْنَانِ وَ ثَلَاثُونَ رَجُلًا وَ كَذَا كَانَتْ سَجِيَّةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَ كَمَالِ صِفَاتِهِ .

20, 3-4- وَ ذَكَرَ ابْنُ عَبَّادٍ رَبِّهِ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ الْعَقْدِ قَال: قِيلَ لِعَلِيِّ خُدا بر تو باد تو از قید بیعت من رهائی، نسبت به آزادی فرزندت اقدام کن، عرض کرد درندگان مرا زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم فرمود پس این لباسها (بردها) را بفرزندت بده تا در آزادی برادرش از این جامه ها استفاده نماید و آنها را فدیة برادر کند سپس پنج قطعه لباس بارزش هزار دینار بمحمد بن بشر عطا فرمود.

راوی گفت: آن شب: (شب عاشورا) حسین و یارانش تا صبح ناله میکردند و مناجات مینمودند و زمزمه ناله شان همچون آوای بال زنبور عسل شنیده میشد پاره ای در رکوع و بعضی در سجده و جمعی ایستاده و عدّه ای نشسته مشغول عبادت بودند آن شب سی و دو نفر از سربازان عمر سعد که گزارشان بخیمه های حسین افتاد (بآن حضرت ملحق شدند) آری رفتار حسین علیه السلام این چنین بود: نماز بسیار میخواند و دارای صفات کامله بود.

ابن عبد ربّه در جزء چهارم از کتاب العقد گوید: بعلی بن الحسین عرض شد چرا پدر تو اولاد کمتر داشت؟ فرمود همین قدر که داشت

بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَقَلَّ وُلْدَ أَبِيكَ فَقَالَ 4 الْعَجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رُكْعَةٍ فَمَتَى كَانَ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ .

21, 14, 1, 3- قَالَ : فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةَ أَمَرَ الْحَسَدَ بْنَ عَلِيٍّ السَّلَامُ بِفَسْطَاطٍ فَضَرَبَ بِهَا مِسْكَ كَثِيرًا وَجَعَلَ عِنْدَهَا نُورَةً ثُمَّ دَخَلَ لِيَطَّلِيَ فُرُوجِي أَنْ بُرَيْرَ بْنَ خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيَّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَقَفَا عَلَيَّ بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطَّلِيَا بَعْدَهُ فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَا بُرَيْرُ أَتَضْحَكُ مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضَحِكٍ وَلَا بَاطِلٌ فَقَالَ بُرَيْرٌ لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنَّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلًا وَلَا شَبَابًا وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ لِأَنَّ بِنِشَارًا بِمَا نَصِيرُ إِلَيْهِ - شگفت آور بود زیرا پدرم در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد کی برای آمیزش با زنان فراغت داشت؟ راوی گفت: همین که سحر شد حسین علیه السلام دستور فرمود خیمه ای بر پا کردند و فرمود تا در ظرف بزرگی که مشک فراوان در آن بود نوره گذاشتند سپس خود حضرت برای تنظیف داخل خیمه شد روایت شده که بریر بن خضیر همدانی و عبد الرحمن بن عبد ربّه انصاری بر در خیمه ایستاده بودند که پس از بیرون آمدن حضرت، آنان از نوره استفاده کنند در این حال بریر خوشحال و خندان بود و سعی داشت که عبد الرحمن را نیز بخندانند عبد الرحمن به بریر گفت: ای بریر چرا میخندی؟ حالا که وقت خنده و شوخی نیست بریر گفت: همه فامیل من میدانند که من نه در پیری و نه در جوانی اهل شوخی نبودم ولی شوخی این وقت من از فرط خوشحالی به سرنوشتی است که در پیش داریم بخدا قسم فاصله ای میان ما و دست بگردن شدن با حوریان بهشتی جز این نیست که ساعتی با این

فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ نَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا نَعَالِجُهُمْ بِهَا سَاعَةً ثُمَّ نَعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنِ.

قَالَ الرَّأوي:

وَرَكِبَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لِعَنْهُمْ اللَّهُ فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرَ بْنَ خَصْدَةَ يَوْمَئِذٍ فَوَعظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا فَرَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ وَقِيلَ فَرَسَهُ فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا فَحَمِدَ اللَّهُ وَاتَّبَعَهُ عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَأَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ ثُمَّ قَالَ 3 تَبَّأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأَ حِينَ اسْتَصْرَحْتُمُونَا وَالْهَيْبِ فَاصْرَحْنَاكُمْ مُوجِبِينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ وَحَسَسْتُمْ عَلَيْنَا مَرْدَمَ بَاشَمِيرِهَايَ خُودِ بَجَنَگِيمِ.

راوی گفت: سربازان عمر سعد (که لعنت خدا بر آنان باد) سوار شدند حسین علیه السلام بر بریر را فرستاد تا مگر آنان را پندی دهد ولی به اندرزش گوش ندادند و تذکراتی داد که سودی نبخشید لذا حسین علیه السلام شخصا بر شتر خود سوار شد (و گفته شده که بر اسب سوار شد) و آنان را دعوت بسکوت فرمود ساکت شدند پس حمد خدا را گفت و ستایش او را کرد و آنچه سزاوار مقام ربوبی بود بیان فرمود و بر پیغمبر خاتم و فرشتگان و سفیران و فرستادگان الهی با بیانی شیرین درود فرستاد سپس فرمود: مرگ و پریشانی بر شما ای مردم که حیران و سرگردان بودید و ما را بدادرسی خویش خواندید همین که ما شتابان برای دادرسی شما آمدیم شمشیری که می بایست طبق سوگندهایتان برای یاری ما بکشید بروی ما کشیدید و آتشی را که ما بجان دشمنان مشترکمان افروخته بودیم برای خود ما دامن زدید امروز بنفع دشمنان خود و زیان دوستان

ص: 96

تَارًا أَفْتَدَحْنَاهَا عَلَى عَدُونَنَا وَعَدُوِّكُمْ فَأَصَدَّ بَحْتُنْمُ الْبَاءِ لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلِ أَفْشُوهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ أَصَدَّ بَحَّ لَكُمْ فِيهِمْ فَهَلَّا لَكُمْ
 الْوِيْلَاتُ تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَسِيْمٌ وَالْجَأْسُ طَامِنٌ وَالرَّامِي [الرَّأْيُ] لَمَّا يُسْتَحْصَفُ وَ لَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةِ الدَّبْيِ وَ تَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافِتِ
 الْفَرَّاسِ فَسَدَّ حَقًّا لَكُمْ يَا عِبِيدَ الْأُمَّةِ وَ شَدَّ ذَاذَ الْأَحْزَابِ وَ نَبَذَةَ الْكِتَابِ وَ مُحَرَّفِي الْكَلِمِ وَ عَصَبَةَ الْإِنْتَامِ وَ نَفَثَةَ الشَّيْطَانِ وَ مُطْفِئِي السَّنَنِ أَ هَوْلَاءِ
 تَعَصَّدُونَ وَ عَنَّا تَتَخَاذِلُونَ أَجَلٌ وَ اللَّهُ غَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ وَ شَدَّ حَتَّ إِلَيْهِ أُصُولُكُمْ وَ تَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ ثَمَرٍ شَدَّ جَا لِلنَّاطِرِ وَ أُكْلَةً
 لِلْغَاصِبِ أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الذَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ يَا بِي اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ
 طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ غَدْرَ آئِدِهِ بَا إِنِكَ دَشْمَنَانِ شَمَا نَهَ رَسْمِ عَدَالَتِي دَر مِيَانِ شَمَا كَدَاشْتَهَ اَنَدِ وَ نَهَ اَمِيْدِ
 تَاَزَهَ اِي بَآنَانِ بَسْتَهَ اِيْدِ اِي وَ اِي بَرِ شَمَا مَا رَا رَهَا كَرْدِيْدِ؟ پِيْشِ اَز اَنَكِهَ شَمَشِيْرِي دَر يَارِي مَا اَز نِيَامِ بَكَشِيْدِ وَ يَا اَضْطْرَابِ خَاطِرِي دَاشْتَهَ بَاشِيْدِ وَ
 يَا نَظْرِيَّةَ ثَابِتِي اِتِّخَاذِ كَنِيْدِ وَ لَكِنْ بَا شَتَابَزْدَگِي مَآنَدِ مَلَخِ دَسْتِ بَا يِنِ كَارِ زَديْدِ وَ هَمِ چُونِ پَرَوَانِهَ بَرِ اِيْنِ كَارِ هَجُومِ آوَرْدِيْدِ مَرگِ بَرِ شَمَا اِي بَرْدِهَ
 گَانِ اِجْتِمَاعِ وَ رَاْنَدِهَ شَدِهَ گَانِ اِحْزَابِ وَ رَهَا كَنَدَگَانِ كِتَابِ وَ تَبْدِيْلِ كَنَدَگَانِ اِحْكَامِ اِهْيِ اِي جَمْعِيَّةِ سَرَا پَا گَنَاهِ وَ اِي شَرِيْكَ شَدَگَانِ شَيْطَانِ
 وَ خَاْمُوشِ كَنَدَگَانِ چَرَاغِهَائِي هِدَايَتِ پِيْغَمْبَرِ، اِيَا اِيْنَانِ رَا يَارِي مِي كَنِيْدِ وَ مَا رَا خَوَارِ؟ آَرِي بَخْدَا قَسْمِ نِيْرَنگِي اِسْتِ كِهَ اَز دِيْرِ زَمَانِ دَرِ شَمَا
 اِسْتِ وَ بَبْرگِ هَا وَ رِيْشِهَ هَائِي شَمَا پِيْچِيْدِهَ وَ شَاخِهَ هَائِي شَمَا رَا فَرَا كَرْفْتِهَ وَ شَمَا نَا پَا كَرْتَرِيْنِ مِيُوْهَ اَنِ دَر خَتِيْدِ كِهَ بَاغْبَانِ رَا هَمِچُونِ اِسْتِخْوَانِ گَلُو
 گِيْرِيْدِ وُلِيْ بَرَايِ

طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَإِنِّي زَاحِفٌ بِهِذِهِ الْأُسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَ خِدْلَةِ النَّاصِرِ ثُمَّ أُوصِلَ كَلَامَهُ بِأَيَّاتِ فِرْوَةَ بْنِ مُسَيْكٍ الْمُرَادِيِّ :

3 فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا *** وَإِنْ نُغْلَبَ فَغَيْرٌ مُغْلَبِينَ

*** وَ مَا إِنْ طِبْنَا جُبْنٌ وَ لَكِنْ مَنَائِنَا وَ دَوْلَةُ آخِرِينَا

*** إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنَّا أَنْاسٍ كَلَاكِلُهُ أَنَاخَ بِآخِرِينَا

*** فَأَفَنِي ذَلِكُمْ سُرْوَاةً [سُرْوَاتٍ] قَوْمِي كَمَا أَفَنِي الْقُرُونَ الْأَوْلِينَ

*** فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا وَ لَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا

غاصب لقمه ای گوارا هان که این زنازاده فرزند زنازاده مرا بر سر دوراهی نگهداشته است راهی بسوی مرگ و راهی بسوی ذلت هرگز مباد که ما ذلت را بر مرگ اختیار کنیم خدا و پیغمبرش و مردم با ایمان و دامنه‌های پاک و پاکیزه که ما را پروریده و مردمی که زیر بار ستم نروند و افرادی که تن بذلت ندهند (همه و همه) بما اجازه نمیدهند که فرمانبری لثیمان را بر کشته شدن شرافتمندانه برگزینیم هان که من با این افراد فامیلم با اینکه کم اند و اندک و یاوری ندارم با شما خواهم جنگید سپس حضرت سخنش را با شعار فروة بن مسیک مرادی پیوست بدین مضمون:

غالب ار گردیم هستیم از قدیم *** و ر که مغلوبیم مغلوبان نثیم

زانکه حق با ما و حق باقی بود *** باطل ار پیروز شد فانی بود

نیست در ما ترس لیک این نوبتی است *** که ز ما مرگ و ز آنان دولتی است

مرگ اشتر وار سینه برگرفت *** تا ز قومی، دیگری در بر گرفت

مرگ فانی کرد از من سروران *** هم چنان کو کرده از پیشینیان

گر کریمان و شهان را بد بقا *** هم بیودی آن بقا از آن ما

- ثُمَّ إِيمُ اللّٰهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْثٌ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَقْلُقُ بِكُمْ قَلَقَ الْمَحْوَرِ عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اللَّهُمَّ احْسِبْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ تَقِيْفٍ فَيُسْؤِمَهُمْ كَأْسًا مُصَبَّرَةً- هان ملامت گوی ما از خواب خیز *** کاین چنین روزی ز پی داری تو نیز

و در پایان سخن اضافه میکنم: که بخدا قسم پس از این جنایت بیش از مقدار سوار شدن اسبی درنگ نخواهید نمود که هم چون سنگ آسیا سرگردان و مانند میله وسط آن بنا را حتی و اضطراب دچار خواهید شد یادداشتی است که پدرم از جدم بمن سپرده است در کار خود با شریکان جرم یک جا بنشینید تا کارتتان بر شما پوشیده نماند سپس بکار کشتن من پردازید و مهلتم مدهید که توکل من بر خدائی است که پروردگار من و شما است سرنوشت همه جنبنده ها بدست قدرت او است همانا پروردگار من بر راه راست است بار الها، باران های آسمان از آنان باز دار و سالهائی را مانند سال های قحطی یوسف بر آنان بفرست و جوان تقیفی را بر آنان مسلط فرما تا ساغرهای تلخ و ناگوار مرگ را در کامشان خالی کند که اینان دعوت ما را نپذیرفتند و دست از یاری ما برداشتند و تویی پروردگار ما توکل ما فقط بر تو است و بتوروی آوردیم و بازگشت همه

فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَحَذَلُونَا وَأَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ .

ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِفَرَسٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُرْتَجِزِ فَرَكِبَهُ وَعَبَّى أَصْحَابَهُ لِلْقِتَالِ .

فَرُوِيَ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : 5 أَنَّهُمْ كَانُوا خَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا وَرُوِيَ غَيْرُ ذَلِكَ .

قَالَ الرَّاوي فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ وَقَالَ اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ - فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ 3 قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي بسوى تو است .

سپس از مرکب فرود آمد و اسب سواری پیغمبر را که مرتجز نام داشت بنخواست و بر آن سوار شد و برای جنگ از اصحاب خود صف آرایی نمود .

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: که همه سربازان حضرت، چهل و پنج سوار و یک صد نفر پیاده بودند و غیر از این هم روایت شده است .

راوی گفت: عمر بن سعد پیش آهنگ لشکر کوفه شد و تیری بطرف سربازان حضرت پرتاب نمود و گفت: در نزد فرماندار عبید الله گواه من باشید که نخستین کس که تیر بسوی حسین پرتاب نمود من بودم این بگفت و تیرها مانند قطرات باران باریدن گرفت حضرت بیارانش فرمود: رحمت خدا بر شما باد برخیزید و مرگی را که چاره ای از آن نیست آماده شوید که این تیرها رسولان مرگند از دشمن بسوی شما پس دو لشکر پاره از

لَا بُدَّ مِنْهُ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلَ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ.

فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ.

قَالَ: فَعِنْدَهَا صَدْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ جَعَلَ يَقُولُ 3 اِنَّ تَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ تَعَالٰى عَلٰى الْيَهُودِ اِذْ جَعَلُوْا لَهٗ وَاٰلِهٖٓ وَسَلَّمَ اَشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ عَلٰى النَّصَارٰى اِذْ جَعَلُوْهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ وَ اَشْتَدَّ غَضَبُهٗ عَلٰى الْمَجُوسِ اِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دُوْنَهٗ وَ اَشْتَدَّ غَضَبُهٗ عَلٰى قَوْمِ اَنْفَقَتْ كَلِمَتَهُمْ عَلٰى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ اَمَّا وَ اللّٰهُ لَا اُجِيْبُهُمْ اِلٰى شَيْءٍ مِّمَّا يُرِيْدُوْنَ حَتّٰى اَلْقٰى اللّٰهُ وَ اَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي فُرُوِي عَنْ مَوْلَانَا الصّٰدِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ اَبِي يَقُوْلُ: كَلَّمَا التَّقِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَ قَامَتِ الْحَرْبُ اَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى رُوْزًا رَا هُمْ جَنگِيْدِنْد و چند حمله يکي پس از ديگري کردند تا آنکه عده اي از ياران حضرت شهيد شد.

راوی گفت: در این هنگام حسین علیه السلام دست بر محاسن شریف زد و میفرمود: خشم خداوند بر یهود موقعی سخت شد که فرزند برای خدا قرار دادند و غضب الهی بر نصاری هنگامی شدت یافت که خداوند را سوّمین خدای خود خواندند و بر طایفه مجوس آنگاه سخت خشمناک شد که آفتاب و ماه را بجای و پرستیدند و خداوند بر گروهی سخت غضبناک شده است که همه برای کشتن فرزند دختر پیغمبرشان يك زبان شده اند بخدا قسم از خواسته های آنان هیچ نخواهم پذیرفت تا آنگاه که بخوان خویش رنگین شوم و خدای تعالی را با این حال ملاقات کنم.

از مولای ما امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: شنیدم از پدرم که میفرمود هنگامی که حسین علیه السلام با عمر بن سعد ملعون روبرو

النَّصْرَ حَتَّى رَفُفَ عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ خَيْرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ رَوَاهَا أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّزَّيْسِيُّ فِي كِتَابِ مَعَالِمِ الدِّينِ . .

قَالَ الرَّائِي ثُمَّ صَاحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 مَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهِ اللَّهُ أَمَا مِنْ ذَابَّ يَدْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَإِذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيَّ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَقَالَ أَمْقَاتِلْ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ قَالَ إِي وَاللَّهِ قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ تَطِيرَ الرُّءُوسُ وَتَطِيحَ الْأَيْدِي قَالَ فَمَضَى الْحُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَلِ فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ وَلَوْ قِيلَ لِي مَنْ شَدَّ وَجَنَگَ بَرِّ پَا گَرْدِيدِ خَدَايَ تَعَالَى مَدَدَ غَيْبِي فَرُوسْتَاد تَا أَنجَا كِه بِالْهَای خُود رَا بَالَاي سَر حَسِين گَشُودَنَد سِپَس حَضْرَتَش رَا مَخِيَّر كَرْدَنَد كِه بَر دَشْمَنَانَش پِیْرُوز گَرْدَد و یَا خَدَاوَنَد رَا مَلَاقَات نَمَايَد و آن حَضْرَت مَلَاقَات خَدَاوَنَد رَا بَرگَزِيد، این رَوَايَت رَا اَبُو طَاهِر مَحْمَد بِن الْحَسِين نَرَسِي دَر كِتَاب مَعَالِمِ الدِّين رَوَايَت كَرْدِه اسْت.

رَوَاي گَفْت: سِپَس حَسِين عَلِيَه السَّلَام فَرِيَاد بَر آوَرَد اَيَا دَادَرَسِي نِيَسْت كِه بَرَاي رِضَاي خَدَا بَدَاد مَا بَرَسَد؟ اَيَا دِفَاع كَنْنَدِه اَي نِيَسْت كِه اَز حَرَم رَسُول خَدَا دِفَاع كَنَد؟ رَوَاي گَفْت: چُون حَسِين عَلِيَه السَّلَام اِين دَادخُوسْت رَا نَمُود حَرِّ بِن يَزِيد رُوي بَعْمَر بِن سَعْد آوَرْدِه و گَفْت: رَاسْتِي بَا اِين مَرْد خُوَاهِي جَنگِيد؟ گَفْت آري بِنخَدَا، جَنگِي كِه اَسَاَتَرِيْن مَرَاحَلَش اَن بَاشَد كِه سَرهَا اَز بَدَن هَا بَپَرَد و دَسْت هَا اَز پِيكْرهَا بِيْفْتَنَد گُويَد: پَس حَرِّ اَز نَزْد عَمَر بِن سَعْد گَزِشْت و دَر جَايِي نَزْدِيك سَرِيَازَانَش اِيَسْتَاد و لَرزِه بَر اِنْدَامَش اِفْتَادِه بُوَد،

أَشَدَّ جَعِ أَهْلِ الْكُوفَةِ لِمَا عَدَوْتُكَ فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنِّي أَخَيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَوَاللَّهِ لَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَ لَوْ
 قُطِعَتْ وَأُحْرِقَتْ ثُمَّ صَدَّ رَبُّ فَرَسَهُ قَاصِداً إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَتَيْتُ فَتُبَّ عَلَيَّ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ
 أَوْلِيَانِكَ وَأَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَقَالَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ
 يَبْلُغُونَ مِنْكَ مَا أَرَى وَأَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَانزِلْ فَقَالَ أَنَا لَكَ فَارِساً
 خَيْرٌ مِنِّي لَكَ رَاجِلاً وَإِلَى النَّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي - مهاجرین اوس او را گفت: بخدا قسم که من در کار تو در مانده ام چه اگر از من پرسش
 می شد دلاورترین افراد اهل کوفه کیست؟ من جز تو نامی از دیگری نمیبردم این چه حالتی است که در تو می بینم؟ گفت: بخدا که خود را
 بر سر دوراهی بهشت و دوزخ می بینم و بخدا قسم بجز راه بهشت نخواهم رفت هر چند پاره پاره شوم و پیکرم با آتش بسوزد این بگفت و
 رکاب بر اسب زد و متوجه بسوی حسین گردید در حالی که دست بر سر خود گذاشته و عرض میکرد: بار الها بسوی تو بازگشتم توبه ام را
 بپذیر که من دلهای دوستان تو و فرزندان دختر پیغمبر تو را لرزاندم پس بآن حضرت عرض کرد: فدایت شوم من همانم که به همراه تو بودم و
 نگذاشتم تو باز گردی و کار را بر تو تنگ گرفتم ولی گمان نمی بردم که این مردم کار را با تو تا باین حد خواهند رساند و من اکنون بسوی
 خدا بازگشتم ام آیا توبه مرا پذیرفته می بینی؟ حسین علیه السلام فرمود: آری خداوند توبه تو را می پذیرد از اسب پیاده بشو، عرض کرد: حالی
 سواره بودنم بهتر است تا

ثُمَّ قَالَ فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ فَأَذِّنْ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ لَعَلِّي أَكُونُ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ .

قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ رَهْ إِنَّمَا أَرَادَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْآنَ لِأَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ.

فَأَذِنَ لَهُ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَأَبْطَالٍ ثُمَّ اسْتَشْهَدَ فَحَمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ 3 أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَنِي أُمَّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

قَالَ الرَّاوي:

وَ خَرَجَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَّيْرٍ الْخُضَّيْرِيُّ وَ كَانَ زَاهِدًا عَابِدًا - پیاده شدن و پایان کارم به پیاده شدن میانجامد سپس گفت: چون من نخستین کس بودم که سر راه بر تو گرفتم اجازه بفرما تا اولین شهید راه تو من باشم شاید فردای قیامت از افرادی باشم که با جدت محمد مصافحه می کنند.

(سخنی از صاحب کتاب) مقصود حرّ از اولین شهید راه حسین اولین شهید از آن دم به بعد بود و گر نه چنانچه گفته شده پیش از او نیز چند نفری شهید شدند.

باری حسین علیه السلام بحرّ اجازه فرمود، حرّ جنگ نمایانی کرد تا آنکه عدّه ای از دلاوران و قهرمانان دشمن را کشت سپس شربت شهادت نوشید پیکرش را نزد حسین علیه السلام آوردند حسین علیه السلام با دست خود گردوغبار از صورت حرّ پاک میکرد و میفرمود هم چنان که مادرت تو را نامید واقعا تو آزاد مردی آزاد در دنیا و آخرت.

راوی گفت: بریر بن خضیر که مردی بود عابد و زاهد بمیدان آمد و یزید بن مغفل برای مبارزه با او از لشکر مخالف بیرون شد رأی

فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ الْمُعَفَّلِ فَاتَّفَقَا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي أَنْ يُقْتَلَ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ وَتَلَاقِيَا فَقَتَلَهُ بَرِيرٌ وَ لَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قَالَ:

وَ خَرَجَ وَهْبُ بْنُ جَنَاحٍ [حُبَابٍ] الْكَلْبِيُّ فَأَحْسَنَ فِي الْجِلَادِ وَ بَلَغَ فِي الْجِهَادِ وَ كَانَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ وَ وَالِدَتُهُ فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَ قَالَ يَا أُمَّةَ أَرْضِيَّتِ أُمَّ لَا فَقَالَتِ الْأُمُّ مَا رَضِيَّتُ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَتِ امْرَأَتُهُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعْنِي بِنَفْسِكَ فَقَالَتْ لَهُ أُمَّةُ يَا بُنَيَّ اعْزُبْ عَنْ قَوْلِهَا وَ اذْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّكَ تَنْلُ شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرَجَعَ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَخَذَتِ امْرَأَتُهُ عَمُوداً فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَ هِيَ تَقُولُ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي قَاتِلْ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَقْبَلَ كَيْ هَر دُو بَرِ آن شَد كِه مِبَاهَلَه كَنَنْد وَ اَز خَدَاوَنْد بَخَوَاهَنْد كِه هَر يَكْ اَز آن دُو كِه بَر حَقْ اَسْتْ آن رَا كِه بَر بَاطِلْ اَسْتْ بَكَشْدْ وَ بَا هَمْ دَر آوَيْخْتَنْدْ وَ بَرِيرْ اَوْرَا كَشْتْ وَ بَعْدْ اَز آن أَنْقَدْرْ بَجَنْگْ اِدَامَه دَادْ كِه شَرِبْتْ شَهَادَتْ نَوْشِيدْ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ.

راوی گفت: وهب بن جناح کلبی بمیدان شد جلادتی نیکو از خود نشان داد و جنگ نمایانی کرد همسر و مادر وهب نیز بهمراهش در کربلا بودند وهب پس از جنگی که کرد بسوی مادر و همسرش بازگشت و بما در گفت: مادر جان از من راضی شدی؟ مادر گفت: از تو راضی نشوم تا آنگاه که در مقابل حسین کشته شوی، همسرش گفت: وهب، تو را بخدا مرا بفراقت مبتلا مکن مادرش گفت: پسرم گوش بحرف همسرت مده و بمیدان باز گرد و در پیشروی پسر دختر پیغمبرت جنگ کن تا

ص: 105

يُرُدَّهُمَا إِلَى النَّسَاءِ فَأَخَذَتْ بِجَانِبِ ثَوْبِهِ وَقَالَتْ لَنْ أَعُودَ دُونَ أَنْ أَمُوتَ مَعَكَ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 جُزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا أَرْجِعِي
إِلَى النَّسَاءِ رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَنْصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ وَ لَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
مَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى رُزُقِيَّتَهُ مِنْ شَفَاعَتِ جَدِّشَ بِهَرِهٍ مِنْ
غَرْدِي، وَهَبَ بَازْغَشْتَ وَ أَنْقَدَرَ جَنْغَكَ كَرْدَ تَا دَسْتَهَائِشَ بِرِيدَهٍ شَدَّ هَمْسَرَشَ عَمُودَ خَيْمَهٍ رَا بَدَسْتِ گَرَفْتِ وَ رُو سُوِي اُو اَمَدِ وَ مِيگَفْتِ: پَدَرِ وَ
مَادَرَمِ بَقَرِبَانَتِ دَرِ يَارِي پَاكَانِ يَعْنِي حَرَمِ رَسُولِ خَدَا جَنْغَكَ رَا اَدَامَه بَدَه، وَهَبَ رُو بِهَمْسَرَشَ اَمَدِ تَا اُو رَا بِخَيْمَه زَنَانِ بَازِ گَرْدَانَدِ زَنِ دَسْتِ
اِنْدَاخْتِ وَ دَا مَن وَهَبَ رَا بَگَرَفْتِ وَ گَفْتِ: هَرگَزِ بَازِ نَمِيگَرْدَمِ تَا بَا تُو كَشْتَه شُومِ حَسِينِ عَلِيَه السَّلَامِ كِه اَيْنِ مَنظَرَه بَدِيدِ فَرَمُود: خَدَاوَنَدِ بَشْمَا دَرِ
عَوْضِ اَيْنِ يَارِي كِه اَزِ اَهْلِ بَيْتِ مَن مِيكُنِيْدِ پَادَاشِ نِيكُو عَطَا فَرَمَايَدِ خَدَايَتِ رَحْمَتِ كُنَدِ اِي زَنِ بَرِ گَرْدِ بَه زَنَانِ حَرَمِ، زَنِ كِه اَيْنِ دَسْتُورِ اَزِ
حَضْرَتِ دَرِ يَافْتِ بِخَيْمَه بَازْگَشْتَ وَ كَلْبِي مَشْغُولِ جَنْغِ شَدَّ تَا بَدْرَجَه رَفِيْعَه شَهَادَتِ رَسِيْدِ رِضْوَانِ اللَّهِ عَلِيَه.

سپس مسلم بن عوسجه بمیدان شد در مبارزه با دشمن پایداری کرد و بر هول و هراس جنگ، شکیبائی نمود تا آنگاه که از پای در آمد هنوز
نیمه جانی در بدنش بود که حسین علیه السلام باتفاق حبیب بن مظاهر بالیش آمد و فرمود: رحمت خدا بر تو باد ای مسلم فمنهم من
قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلا(اشاره باینکه تو از جوانمردانی

نَحْبُهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا وَ دَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ وَ قَالَ عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعَكَ يَا مُسْلِمُ أَبَشِرْ بِالْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا بَشَرَكَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ لَوْلَا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَثَرِ لِأَحَبِّبْتُ أَنْ تُوصِيَنِي إِلَيَّ بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ فَإِنِّي أُوصِيكَ بِهَذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ لِأَنْعَمْتَكَ عَيْنًا ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُذِنَ لَهُ فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُسْتَأْذِنِ إِلَى الْجَزَاءِ وَ بَالِغٍ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَ جِهَادٍ وَ كَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ بُوْدِي كِه بَرَاَسْتِي بَا خِدَا پِيْمَان بَسْتَنْد بَعْضِي اَز آنَا ن جَان سِپَرْدَنْد وَ بَعْضِي دِيْگَر دَر اَنْتِظَار جَانبَا زِي هَسْتَنْد) حَبِيبٌ دَر كِنَار مُسْلِم نَشَسْت وَ گَفْت:

مسلم، برای من بسی دشوار است که جان کندن تو را می بینم ولی مژده باد تو را که بهشتی هستی، مسلم با ناله ای که حکایت از آخرین دقایق زندگی اش میکرد گفت: خداوند شادکامت کند، سپس حبيب بمسلم گفت:

اگر نه این بود که من نیز بدنبال تو خواهم آمد دوست داشتم که آنچه در دل داشتی بمن وصیت میکردی تا انجام اش دهم، مسلم ضمن اینکه اشاره بحسین میکرد گفت: وصیتم در باره این حضرت است که در یاری اش تا سر حدّ جانبازی فداکاری کنی، حبيب گفت: بر دیده منّت دارم سپس روان پاک مسلم از بدنش بیرون شد رضوان الله عليه.

پس از مسلم عمرو بن قرظۀ انصاری از خیمه ها بدر آمد و از حسین اجازه خواست حسین علیه السلام اجازه اش داد، عاشقانه جنگید و در خدمت سلطان آسمانها بسیار کوشید تا از سربازان ابن زیاد فراوان بکشت این

عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءٌ حَتَّى أَثْحَنَ بِالْجِرَاحِ فَالْتَمَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْفَيْتُ فَقَالَ 3 نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمْهُ أَنِّي فِي الْأَثْرِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ثُمَّ بَرَزَ جُونُ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَلِ بِطَرِيقِنَا فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا فِي الرَّخَاءِ الْحَسُّ قِصَاعُكُمْ وَفِي الشَّدَّةِ أَخَذُكُمْ وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتِنٌ وَإِنَّ حَسْبِي لِلَّيْمِ وَلَوْ نِي لَأَسْوَدُ فَتَنَفَّسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ فَتَطْيَبَ رِيحِي - قهرمان رشید هم جنگ می‌کرد و هم سنگر دفاعی را داشت هر تیری که بسوی حسین پرتاب میشد دست خود را سپر میکرد و هر شمشیری که بطرف حسین می‌آمد بجان خودش می‌خزید تا در اثر زیادی زخم تاب و توانش نماند روی بجانب حسین کرد و گفت: ای پسر پیغمبر وفا داری کردم؟ فرمود: آری و چون تو پیش از من به بهشت می‌روی سلام مرا برسول خدا ابلاغ کن و بعرض برسان که من نیز بدنبال تو می‌آیم پس آنقدر جنگ کرد تا شهید شد رضوان الله علیه.

سپس جون که ابی ذرّاش از برده گی آزادش نموده و غلام سیاه چهره ای بود بیرون شد حسین او را فرمود: من بتو اجازه میدهم تا سر خویش گیری که انگیزه تو در دنباله روی ما سلامتی بود و نباید در راه ما گرفتار گردی عرض کرد: ای پسر پیغمبر، من در روز خوشی کاسه لیس شما خاندان باشم و در روز سختی دست از یاری شما بردارم؟ بخدا قسم من خود آگاهم که بدبو و پست فطرت و سیاه چهره ام ولی چطور ممکن است که تو بخل

وَيَسْرُفَ حَسْبِي وَيَبِيضَ وَجْهِي لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ ثُمَّ قَاتَلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ حَتَّى قُتِلَ.

قَالَ الرَّاوي:

ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُو بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ فَقَالَ لِلْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَارَاكَ وَحِيداً بَيْنَ أَهْلِكَ فَنِيلاً فَقَالَ لَهُ الْحَسِينُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3 تَقَدَّمْنَا لِأَحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ فَتَقَدَّمْ فَقَاتَلْ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قَالَ الرَّاوي:

وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ أَسَدٍ عَدَا الشَّامِيَّ فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيْ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقِيَةِ السَّهَامِ وَالرَّمَاخِ وَالسُّيُوفِ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ وَأَخَذَ يَنَادِي يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ بОРزِي از اینکه من بهشتی شوم و خوشبو و شرافتمند و رو سفید گردم؟ نه بخدا دست از شما خاندان بردارم تا این خون سیاه من با خونهای شما آمیخته گردد سپس جنگ کرد تا شهید شد رضوان الله علیه.

راوی گفت: سپس عمرو بن خالد صیداوی پیش آمد و عرض کرد یا ابا عبد الله فدایت شوم من تصمیم گرفته ام که بیارانت به پیوندم و خوش ندارم بمانم و تورا تنها در میان زن و بچه ات به بینم حسین علیه السلام باو فرمود:

پیشرو باش که ما نیز ساعتی بعد بتو خواهیم رسید پس قدم پیش نهاد و جنگ نمود تا شهید شد رضوان الله علیه.

راوی گفت: حنظله بن اسعد شامی آمد و در مقابل حسین ایستاد و تیرها و نیزه ها و شمشیرهایی را که رو به حسین می آمد سپروار بر صورت و سینه خویش میخريد و باواز بلند آياتی از قرآن مجيد را تلاوت ميکرد (و آيات شريفه شامل اندرزهاي است که مؤمن آل فرعون بفرعونيان

ص: 109

وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُتَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتِكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ أَفَلَا تَرْوِحُ إِلَى رَبِّنَا وَ نَلْحَقُ بِأَخْوَانِنَا فَقَالَ 3 بَلَى رُحْ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا وَ إِلَى مُلْكٍ لَا يَبْلَى فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ الْقَاتِلَ الْأَبْطَالَ وَ صَبَرَ عَلَى احْتِمَالِ الْأَهْوَالِ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قَالَ وَ حَضَرَتْ صَلَاةَ الظُّهْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ وَ غَوْشَزْدَ كَرْدَةَ اسْتَبَدِينَ مَضْمُونًا:).

ای مردم من میترسم که بر شما نیز عذابی برسد مانند عذابی که بر گذشتگان رسید مانند قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که پس از اینان بودند و خداوند بر بندگان خود ستم روا ندارد ای مردم من بر شما از روز قیامت میترسم روزی که روی از محشر بسوی جهنم بگردانید و کس نباشد که شما را از عذاب خدا نگهدارد ای مردم حسین را نکشید که در زیر شکنجه الهی بیچاره خواهید شد و همانا زیانکار است آنکه بر خدا دروغ ببافد، پس روی بحسین کرده و عرض نمود نرویم بسوی پروردگارانمان و بصف برادرانمان نپیوندم؟ فرمود چرا برو بسوی آنچه از دنیا و هر چه در آن است برای تو بهتر است برو بسوی ملکی که فنا و زوالی برای آن نیست پس قدم پیشتر نهاد و قهرمانانه جنگید و بر تحمل شدائد شکیبائی نمود تا شهید گشت رضوان الله علیه.

راوی گفت: وقت نماز ظهر فرا رسید حسین علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبد الله حنفی را دستور داد تا پیش روی آن حضرت بایستند پس

سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمًا فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ وَقَفَّ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ وَلَا تَحَطَّى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ لَعْنُ عَادٍ وَنَمُودٍ اللَّهُمَّ أبلغ نبيك عني السلام وأبلغه ما لقيت من ألم الجراح فإني أردت ثوابك في نصر ذرية نبيك ثم قضى نحبه رضوان الله عليه فوجد به ثلاثة عشر سهماً سوى ما به من ضرب السيف وطعن الرماح.

قال الراوي:

وَتَقَدَّمَ سُؤَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ وَكَانَ شَرِيفاً كَثِيرَ الصَّلَاةِ فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ - حضرت با نیمی از باقی مانده یارانش (بترتیب نماز خوف) بنماز ایستاد در این اثناء تیری بجانب حضرت پرتاب شد پس سعید بن عبد الله خود را در مسیر تیر قرار داد و آن را بجان خود خرید و بهمین منوال خود را سپر تیرهای دشمن نمود تا آنکه از پای در آمد و بر زمین افتاد و میگفت: بار الها لعنت کن این مردم را به لعنتی که بر عاد و ثمود کرده ای بار الها سلام مرا بحضور پیغمبرت ابلاغ فرما و آن حضرت را از درد زخمهایی که بر من رسید آگاه فرما که مرا در یاری خاندان پیغمبرت هدفی بجز پاداش تو نبود سپس در گذشت رضوان الله علیه و سیزده چوبه تیر بجز زخمهای نیزه و شمشیر در بدنش دیده شد.

راوی گفت: سويد بن عمرو بن ابی المطاع قدم پیش نهاد او مردی بود شریف و بسیار نماز گذار، مانند شیر دلیر جنگید و در شداندی که بر او وارد میشد کاملاً شکیبائی ورزید تا آنکه از زیادی زخم توان اش نماند

ص: 111

حَتَّى سَمِعَ مَقَطَ بَيْنِ الْقَتْلَى وَ قَدْ أَثْنَنَ بِالْجِرَاحِ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَ لَيْسَ بِهِ حَرَكَ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَحَامَلَ وَ أَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سِكِّينًا وَ جَعَلَ يَقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

قَالَ وَ جَعَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ كَانُوا كَمَا قِيلَ فِيهِمْ - قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِيُدْفَعَ مُلِمَّةٌ *** وَ الْخَيْلُ بَيْنَ مِدْعَسٍ وَ مَكْرَدَسٍ

*** لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ كَانَهُمْ يَتَهَفَّتُونَ إِلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ.

فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّاسِ وَجْهًا وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقًا فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأُذِنَ لَهُ ثُمَّ وَ مِثْلُ كِشْتِغَانِ مِنْ پَایِ دَرِ آمَدِ وَ بَهْمِیْنِ حَالِ بَدُونِ حَرَكَتِ وَ جَنْبِشِیِ بُوْدِ تَا آنْکِه شَنِیْدِ آنِ مَرْدَمِ مِیِ گُوینْدِ حَسِیْنِ کِشْتِه شُدِ بَا زَحْمَتِ زِیَادِیِ بِپَایِ خَوَاسْتِ وَ از موزِه اش خنجری بدر آورد و با دشمن می جنگید تا آنکه شهید گشت رضوان الله علیه.

راوی گفت: یاران حسین برای کشته شدن از یک دیگر پیشی میگرفتند و همان طور بودند که در باره شان گفته شده است:

گروهی که چون رو بدشمن نمایند *** پی نیزه داران و خیل سواران

ز جوشن ز بر آهنین دل بیوشند *** بود نزدشان جان ز کف دادن آسان

و چون با آن حضرت بجز خاندانش کسی نماند علی بن الحسین علیه السلام که از زیبا صورتان و نیکو سیرتان روزگار بود بیرون شد و از پدرش اجازه جنگ خواست حضرت اجازه اش داد سپس نگاهی مایوسانه باو کرد و چشمان خود بزیر افکند و اشگ فرو ریخت، سپس فرمود: بار الها گواه باش جوانی که در صورت و

نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيسٍ مِنْهُ وَ أَرْحَى عَلَيْهِ السَّلَامَ عَيْنَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ 3 اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا فَقْدٌ بَرَزَ اِلَيْهِمْ غُلَامٌ اَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مُنْطِقًا بِرَسُوْلِكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ كُنَّا اِذَا اَشْتَقْنَا اِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا اِلَيْهِ فَصَاحَ وَ قَالَ 3 يَا اِبْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللّٰهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيْدًا وَ قَتَلَ جَمْعًا كَثِيْرًا ثُمَّ رَجَعَ اِلَى اَبِيْهِ وَ قَالَ يَا اَبَتِ الْعَطْشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقْلُ الْحَدِيْدِ قَدْ اَجْهَدَنِي فَهَلْ اِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيْلٌ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ 3 وَ اَوْ غَوَاةً يَا بُنَيَّ قَاتِلْ قَلِيْلًا فَمَا اَسْرَعَ مَا تَلَقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ فَيَسْقِيْكَ بِكَاسِهِ الْاَوْفَى شَرْبَةً لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا اَبْدًا فَرَجَعَ اِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ وَ قَاتَلَ اَعْظَمَ الْقِتَالِ فَرَمَاهُ مُنْقِذٌ مِنْ مَّرَّةِ الْعَبْدِيِّ لَعَنَهُ اللّٰهُ تَعَالَى بِسْمِهِمْ فَصَدَّ رَعَهُ فَنَادَى يَا اَبْنَاهُ عَلَيْنِكَ السَّلَامُ هٰذَا جَدِّي يُقْرُوكَ السَّلَامَ وَ يَقُوْلُ لَكَ عَجَلِ الْقُدُوْمِ عَلَيْنَا ثُمَّ شَهَقَ شَهَقًا هَمِيْمًا وَ سِيْرَتٌ وَ كَفْتَارٌ شَبِيْهِ تَرِيْنٍ مُرْدَمٍ بِهِ يَغْمَبْرَتُ بُوْدُ بَجْنِكِ اَيْنَ مُرْدَمٍ رَفَتُ مَا هَرَّ غَاةً بِدِيْدِنِ يَغْمَبْرَتُ مُشْتَاقٌ مِيْشِدِيْمٍ بَايْنِ جَوَانِ نَگَاةٍ مِيْ كَرْدِيْمِ پَسِ بَفَرِيَادِ بَلَنْدِ صَدَا زِدَايِ پَسِرِ سَعْدِ خُدَا رَحْمِ تُوْرَا قَطَعَ كُنْدِ هَمِچْنَانِ كِه رَحْمِ مِرَا قَطَعَ كَرْدِي عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجَانِبِ لَشْكِرِ شُدُ وَ جَنْگِ سَخْتِيْ نَمُوْدُ وَ عَدَّةِ اِي رَا كَشْتِ وَ بِه نَزْدِ پَدْرَشِ بَا زِگَشْتِ وَ عَرْضِ كَرْدِ: پَدْرِ جَانِ تَشَنْگِيْ بِجَانِمِ اَوْرُوْدُ وَ اَزِ سَنْگِيْنِيْ اَسْلِحُهُ اَهْنِيْنِ سَخْتِ نَارَا حْتَمِ اِيَا جَرَعُهُ اَبِي فَرَاهِمِ مِي شُوْدُ؟ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَگَرِيَه اِفْتَادُ وَ فَرَمُوْدِ اِي اَمَانِ، پَسِرِ جَانِمِ كَمِي هَمِ بَجْنِكِ اِدَا مِه بَدِه سَاعَتِيْ بِيْشِ نَمَا نَدِه اَسْتِ كِه جَدَّتِ مُحَمَّدِ رَا مِلَا قَاتِ كُنِيْ اَوْ بَا كَاسِه اِي لَبْرِيزِ اَزِ اَبِ تُوْرَا سِيْرَابِ خُوَا هَدِ كَرْدِ اَبِي كِه پَسِ اَزِ اَشَامِيْدِنِ اَنِ هَرْگَزِ تَشْنِه نَخُوَا هِي شُدِ پَسِ اَنِ جَوَانِ بِمِيْدَانِ بَا زِگَشْتِ وَ كَارَزَارِ عَظِيْمِيْ نَمُوْدُ تَا اَنَكِه مَنَقْدُ بِنِ مَّرَّةِ عَبْدِيْ لَعِيْنِ تِيْرِيْ بِسُوِيْ اَوْ پَرْتَابِ نَمُوْدُ وَ اَزِ

فَمَاتَ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَوَضَعَ حَدَّهُ عَلَى حَدِّهِ وَقَالَ ۛقَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ
الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ.

قَالَ الرَّاوي:

وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تُنَادِي يَا حَبِيبَاهُ يَا ابْنَ أَخَاهُ وَجَاءَتْ فَأَكَبَتْ عَلَيْهِ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى
النِّسَاءِ ثُمَّ جَعَلَ أَهْلَ بَيْتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ بَعْدَ پَايِ اش در آورد صدا زد پدرم سلام بر تو اینک جدم است که
بر تو سلام میرساند و میفرماید هر چه زودتر نزد ما بیا پس نعره ای بر آورد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود (1) حسین علیه السلام آمد
تا بر بالینش نشست و صورت خود بر صورت علی گذاشت و فرمود: خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند چه جراتی نسبت بخدا و هتک
احترام پیغمبر داشتند، بعد از تو خاک بر سر دنیا باد.

راوی گفت: زینب دختر علی علیه السلام از خیمه ها بیرون شد و فریاد میزد ای دلبندم ای فرزند برادرم و می آمد تا آنکه خود را بر وی
کشته آن جوان انداخت حسین آمد و بازوی خواهر را گرفت و بسوی زنان حرم برگردانید سپس از مردان خانواده یکی پس از دیگری بمیدان
می آمد تا آنکه

ص: 114

1- در مقاتل الطالبین است: و جعل یکرکرة بعد کرة حتی رمی بسهم فوق فی حلقه فخرقه و اقبل ینقلب فی دمه ثم قال یا ابتاه علیک السلام
هذا جدی رسول الله یقرنک السلام و یقول عجل القدم الینا و شهق شهقة فارق الدنیا، حمله های پی در پی نمود تا آنکه نشانه تیری شد که
بگلویش به نشست و گلویش را درید علی علیه السلام در خون خود میغلطید سپس گفت: پدر جان سلام بر تو این جدم رسول خدا است
که بر تو سلام میرساند و میگوید زودتر نزد ما بشتاب این بگفت و صیحه ای زد و جان سپرد، مترجم

الرَّجُلِ حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمَ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ صَبْرًا يَا بَنِي عُمُوْمَيَّ صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا.

قَالَ الرَّاَوِي:

وَخَرَجَ غُلَامٌ كَانَ وَجْهَهُ شِدْقَةً قَمَرٍ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ فَضَرَبَهُ ابْنُ فَضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ فَوَقَعَ الْغُلَامُ لُوْجِهِ وَصَاحَ يَا عَمَّاهُ فَجَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يُجَلَّى الصَّفْرُ ثُمَّ شَدَّ شِدَّةً لَيْثٌ أَعْصَبَ فَضَرَبَ ابْنُ فَضَيْلٍ بِالسَّيْفِ فَانْقَاها بِالسَّاعِدِ فَاطْنَهُ مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ فَصَاحَ صَدِّحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ الْعَسْكَرِ وَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لِيَسْتَتِدُوهُ فَوَطِئَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ.

قَالَ وَانْجَلَّتِ الْعُبْرَةُ فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ - وَجَمْعِي مِنْ بَدَنِ دَسْتِ دَشْمَنِ كَشْتَه شَدْنَدَ ابْنِ هَنْكَمِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرِيَادَ بَرَأوردِ اى پسر عموهاى من شكيبا باشيد اى خاندان من بردبارى كنيد كه بخدا قسم از امروز به بعد هرگز خوارى نخواهيدديد.

راوى گفت: جوانى بيرون شد كه صورتش گونى پاره ماه بود و مشغول جنگ شد ابن فضيل از دى با شمشير چنان بر فرقى زد كه سرش را شكافت جوان بروى درافتاد و فرياد زد عمو جان بدادم برس حسين عليه السلام مانند باز شكارى خود را بميدان رساند و همچون شير خشمگين حمله ور شد و شمشيرى بر ابن فضيل زد كه او دست خود سپر نمود و از مرفق جدا شد چنان فرياد زد كه همه لشكر شنيدند مردم كوفه براى نجاتش از جاى درآمدند و در نتيجه، بدن اش بزيير سم اسبها ماند و بهلاكت رسيد.

راوى گفت: گرد و غبار كارزار فرو نشست ديدم حسين عليه السلام بر بالين آن جوان ايستاده و جوان از شدت درد پاى بر زمين ميسايد و حسين ميگويد:

هُوَ يَفْحَصُ بِرَجْلَيْهِ وَالْحَسَدُ يُنْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ 3 بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ وَمَنْ حَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيكَ جَدُّكَ وَأَبُوكَ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَيَّ عَمَّاكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتْرَهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ ثُمَّ حَمَلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْغُلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى الْفَاءَ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ.

قَالَ وَ لَمَّا رَأَى الْحَسَدُ يُنْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَ أَحَبَّتِهِ عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَ نَادَى 3 هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِغَاثَتِنَا هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَاثَتِنَا فَازْ تَفَعَّتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ فَتَقَدَّمَ از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کشتند و جد و پدرت بروز قیامت از آنان کیفر خواست خواهند نمود پس فرمود: بخدا قسم بر عمویت دشوار است که تو او را بیاری خود بخوانی او دعوت ترا اجابت نکند یا اجابت کند ولی بحال تو سودی نبخشد بخدا قسم امروز روزی است که برای عمویت کینه جو فراوان است و یاور اندک سپس نعش جوان را بسینه گرفت و با خود بیاورد و در میان کشتگان خانواده اش گذاشت.

راوی گفت: حسین که دید جوانان و دوستانش همه کشته شده و روی زمین افتاده اند تصمیم گرفت که خود بجنگ دشمن برود و خون دلش را نثار دوست کند صدا زد آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی هست که در باره ما از خداوند بترسد؟ آیا دادرسی هست که بامید پاداش خداوندی بداد ما برسد؟ آیا یآوری هست که بامید آنچه نزد خداست ما را یاری کند؟ زنان حرم سرا که صدای آن حضرت را شنیدند نعره زنان صدا بگریه بلند کردند حسین علیه السلام بدر خیمه نزدیک شد و بزینب فرمود:

إِلَى الْحَيْمَةِ وَقَالَ لَزَيْنَبُ 3 نَأْوِلِينِي وَلِدَيَّ الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ فَأَخَذَهُ وَ أَوْماً إِلَيْهِ لِيُقْبَلَهُ فَرَمَاهُ حَرْمَلَةً بِنِ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ فَقَالَ لَزَيْنَبُ خُذِيهِ ثُمَّ تَلَّقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتْ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ 3 هَوَّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ .

قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : 5 فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ .

قَالَ الرَّاوي وَ اشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَرَبَ الْمُسَنَّةَ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَ الْعَبَّاسُ أَخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَعْتَرَضَهُ حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ الشَّرِيفِ فَانْتَزَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فرزند خردسال مرا بدست من بده تا برای آخرین بار او را به بینم کودک را بر وی دست گرفت و همین که خواست کودکش را ببوسد حرملة بن کاهل اسدی تیری پر تابش نمود که بگلولی کودک رسید و گوش تا گوش او را برید حسین علیه السلام بزینب فرمود: بگیر کودک را سپس هر دو کف دست را بزیر خون گلولی کودک گرفت و چون کفهایش پر از خون شد خون را بسوی آسمان پرتاب نمود سپس فرمود: آنچه مصیبت وارده را بر من آسان میکند این است که خداوند می بیند، امام باقر علیه السلام فرمود: از آن خون يك قطره بر وی زمین نیفتاد:

راوی گفت: تشنگی حسین بنهات سختی رسید پس بر فراز سدّ آب بر آمد تا داخل فرات شود و برادرش عباس نیز پیشاپیش آن حضرت بود سربازان ابن سعد جلوگیری نمودند و مردی از قبیله دارم تیری بسوی حسین پرتاب نمود تیر بزیر چانه آن حضرت جای گرفت حسین تیر را بیرون کشید و هر دو دست بزیر خون گرفت تا کفهایش پر خون شد

وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنَكِهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: 3اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّكَ ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ وَأَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَتْلِهِ بَكَاءً شَدِيداً وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ- أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكَى عَلَيْهِ *** فَتَى أَبَى الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءَ

*** أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيُّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالْدمَاءِ

*** وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يَثْنِيهِ شَيْءٌ وَجَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ.

قَالَ الرَّاوي:

ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ فَلَمْ يَزَلْ سَيْسِ خُونِ رَا بَاسْمَانَ پَاشِيدِ وَعَرَضَ كَرْدِ بَارِ الْهَاشِكَايَتِ رِفْتَارِي رَا كِهَ بَا فِرْزَنْدِ دَخْتَرِ پِيْغَمْبَرْتِ مِي شُودِ بِهَ پِيْشِگَاهَ تُو مِي كَنَمِ سَيْسِ سِرْبَازَانِ، عَبَّاسَ رَا اَزِ حُسَيْنِ جَدَا كَرْدَنْدِ وَگَرْدَاگَرْدَشِ رَا گَرَفْتَنْدِ تَا اَنَكِهَ شَهِيدَشِ نَمُودَنْدِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ، حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرِ كَشْتِهَ شَدَنْ بَرَادَرَشِ سَخْتِ گَرِيَسْتِ شَاعِرِ عَرَبِ دَرِ اَيْنِ بَارِهَ اَشْعَارِي دَارِدِ كِهَ مَضْمُونَشِ چَنِينِ اَسْتِ:

از مردمان بگریه سزاوارتر کسی است *** کز ماتمش حسین بدشت بلا گریست

او را برادر و بعلی شاه دین پسر *** عباس غرق خون که بر او ما سوا گریست

بنمود با حسین مواساة و تشنه داد *** جان در رهش که عرش بر این ماجرا گریست

راوی گفت: سپس حسین علیه السلام مردم را بجنگ تن به تن دعوت کرد هر کس را که بمیدانش می آمد می کشت تا آنکه کشتار بزرگی نمود

ص: 118

يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ 3 الْقَتْلُ أَوْلَى مِنَ رُكُوبِ الْعَارِ *** وَالْعَارُ أَوْلَى مِنَ دُحُولِ النَّارِ

قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَوَلَدُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصَدْحَابُهُ أَرْبَطَ جَاشًا مِنْهُ وَإِنْ كَانَتِ الرَّجَالُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَيَنْكَشِفُ عَنْهُ انْكَشَافَ الْمَعْرَى إِذَا شَدَّ فِيهِ الدُّنْبُ وَ لَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ وَ لَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا فَيَهْزُمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَانَهُمُ الْجَرَادُ الْمُنْتَشِرُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ 3 لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ .

قَالَ الرَّاوي وَ لَمْ يَزَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ رَحْلِهِ - فَصَاحَ او مى گشت و شعری بدین مضمون میفرمود:

کشته شدن به زندگانی ننگین *** ننگ هم از آتش خدای نکوتر

خبرنگاری که آنجا بوده گفته است: بخدا قسم هرگز کسی ندیدم که دشمن گرد او را احاطه نموده و فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند دلاورتر از حسین باشد مردان میدان جنگ باو حمله میکردند همین که او شمشیر بدست بانان حمله میبرد مانند گوسفندانی که گرگ بر آنها حمله کند از مقابل شمشیرش فرار میکردند حسین که بانان حمله میکرد و مسلماً سی هزار نفر بودند همانند ملخ های پراکنده در آن بیابان پخش میشدند سپس حسین علیه السلام بجایگاه مخصوص خود بازمی گشت و میفرمود: لا حول و لا قوه الا بالله.

راوی گفت: آنقدر با آنان جنگید که در اثر بهم خوردن صفها انبوه لشکر در فاصله میان حسین و خیمه ها قرار گرفتند آن حضرت فریاد

3 وَبَلَّغَكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفِيَّانٍ إِنَّ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً كَمَا تَزْعُمُونَ قَالَ:

فَدَمَّادَاهُ شَيْخٌ مَرُّ لَعْنَتِهِ اللَّهُ مَا تَقُولُ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ فَقَالَ 3 إِيَّيْ أَقُولُ أَفَاتِلُوكُمْ وَتَقَاتِلُونِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَمَا مَنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَجُهَالِكُمْ وَ طُغْيَانِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا - فَقَالَ شِمْرٌ لَعْنَةُ اللَّهِ لَكَ ذَلِكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ فَفَصَدَّوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَيَحْمِلُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَطْلُبُ شَيْخٌ رُبَّةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يُجِدِي حَتَّى أَصَابَهُ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوَقَّفَ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَا هُوَ وَاقِفٌ إِذْ أَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سَهْمٌ مَسَّهُ مَوْماً لَهُ ثَلَاثٌ شَعْبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ - زد: وای بر شما ای پیروان خاندان ابی سفیان اگر دینی ندارید و از روز باز پسین شما را پروائی نیست پس لا اقل در دنیای خود آزاد مرد باشید اگر بگمان خود عربی نژادید بشنون نژادی خود بازگردید.

راوی گفت: شمر لعین صدایش زد که ای پسر فاطمه چه میگوئی؟ فرمود من با شما جنگ میکنم و شما با من، زنان را در این میان گناهی نیست این خیره سران و نادانان و ستمگراتان را تا من زنده ام نگذارید متعرض حرم من بشوند، شمر لعین گفت: ای پسر فاطمه پیشنهادت را می پذیریم پس همگی آهنگ جنگ با آن حضرت نمودند، حضرت بر آنان و آنان بر حضرت حمله میکردند و در عین حال حسین از آنان جرعه آبی میخواست ولی سودی نداشت تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن اش رسید، ایستاد تا مگر ساعتی استراحت کند که دیگر طاقت جنگش نمانده بود در این حال که حضرت ایستاده بود سنگی آمد و به پیشانی اش خورد

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ - وَقَالَ 3إِلَهِي أَنْتَ تَعَلَّمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِهِ ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَأَتْبَعَتْ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ فَصَدَّ عَفَّ عَنِ الْقِتَالِ وَوَقَفَ فَكَلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ أَنْصَرَفَ عَنْهُ كِرَاهَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ الْيُسْرِ فَشَدَّ تَمَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَ الْبُرْسُ وَوَصَلَ السَّيْفُ إِلَى رَأْسِهِ فَأَمْتَأَلَ الْبُرْسُ دَمًا.

قَالَ الرَّاوي:

فَأَسَدُ تَدَعَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ وَاسْتَدَعَى دَامِنَ اش را برگرفت تا خون از پیشانی اش پاك كند بناگاه تير سه پر زهر آگين آمد و بر قلب او نشست، فرمود: بنام خدا و بیاری خدا و بر دین رسول خدا سپس سر بر آسمان برداشت و عرض کرد: بار الها تو میدانی که اینان مردی را میکشند که بر وی زمین فرزند دختر پیغمبری بجز او نیست سپس تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید خون همچون آب از ناودان فرو ریخت دیگر حسین را یارای جنگ نماند و در جای خود بایستاد هر کس از دشمن که می آمد بازمی گشت و نمیخواست خدا را ملاقات کند و دامنش بخون حسین آلوده باشد تا آنکه مردی از قبیله کنده بنام مالک بن یسر آمد نخست حسین را ناسزا گفت و با شمشیر آنچنان بر سر نازنینش زد که کلاه حضرت را برید و شمشیر بر سر حضرت نشست و کلاه پر از خون شد.

راوی گفت: حسین علیه السلام پارچه ای طلبید و با آن زخم سر را بست و کلاهی خواست و بر سر گذاشت و عمامه بر آن بست، لشکر اندکی

ص: 121

بِقَلْبِنُورٍ فَلَيْسَ بِهَا وَاعْتَمَّ فَلَيْثُوا هُنَيْيَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَاحْطَا بِه فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يَرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ
النِّسَاءِ يَسْتَدُّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِتَحْسِبَهُ فَأَبَى وَامْتَنَعَ امْتِنَاعاً شَدِيداً فَقَالَ لَا وَاللَّهِ
لَا أَفَارِقُ عَمِّي فَأَهْوَى بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ وَقِيلَ حَرَمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْخَيْبَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي
فَضْرِبَهُ بِالسَّيْفِ فَأَتَقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ فَأَطَّهَا إِلَى الْجِلْدِ فَإِذَا هِيَ مُعَلَّقَةٌ فَنَادَى الْغُلَامُ يَا أُمَّهُ فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ
أَخِي اصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ.

دست از جنگ برداشتند و سپس بازگشته و اطراف حسین را گرفتند، عبد الله بن حسن بن علی که بچه ای نابالغ بود از خیمه زنان بیرون آمد
و میدوید تا در کنار حسین ایستاد زینب دختر علی خود را باور رساند تا از آمدن بازش بدارد ولی او حاضر نشد و سخت خودداری کرد و
گفت:

نه بخدا از عمویم جدا نشوم بحر بن کعب (و بعضی گفته اند حرملة بن کاهل بود) نزدیک شد که شمشیر بر حضرت بزند پسر بچه
گفت: وای بر تو ای فرزند زن ناپاک عموی مرا میکشی؟ او شمشیر را فرود آورد پسرک دست خود را جلوی شمشیر داد دست او را تا پوست
برید و از پوست آویزان شد پسرک صدا زد: مادر، حسین علیه السلام پسر را بگیرت و بسینه چسبانید و فرمود:

فرزند برادر بر آنچه بتو رسید صبر کن و در این سختی از خداوند طلب خیر بکن که خداوند تو را بنزد پدران شایسته ات خواهد برد.

قَالَ فَرَمَاهُ حَرْمَلَةٌ بَنُ كَاهِلٍ بِسَدِّهِمْ فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حَجَرٍ عَمَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَى فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ فَطَعَنَهُ بِالرُّمَحِ ثُمَّ قَالَ عَلَيَّ بِالنَّارِ أُحْرِقُهُ عَلَى مَنْ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ ذِي الْجَوْشَنِ أَنْتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَيَّ أَهْلِي أَحْرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ وَجَاءَ شَبَثٌ فَوَبَّخَهُ فَاسْتَحْيَا وَانْصَرَفَ .

قَالَ الرَّأوي:

وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 3إِنِّغُوا لِي تَوْبًا لَا يُرْعَبُ فِيهِ أَجَعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجْرَدَ مِنْهُ فَأُتِي بِتَبَّانٍ فَقَالَ 3لَا ذَاكَ لِيَأْسُ مَنْ ضُرِبَتْ عَلَيْهِ الدَّلَّةُ فَأَخَذَ تَوْبًا خَلَقًا فَحَرَقَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ فَلَمَّا قُتِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأوي گفت: حرملة بن كاهل تیری انداخت و گلوی پسر را که در آغوش عمویش بود گوش تا گوش درید.

سپس شمر بن ذی الجوشن بخیمه های حسین حمله کرد و نیزه اش را بخیمه فرو برد و سپس گفت: آتشی بیاورید تا خیمه و هر که در آن است به آتش بسوزانم حسین علیه السلام فرمود: فرزند ذی الجوشن این تو هستی که برای سوزاندن خانواده من آتش میطلبی؟ خدایت با آتش بسوزاند، شبث آمد و شمرا را بر این کار سرزنش نمود او هم خجلت زده بازگشت.

راوی گفت: حسین علیه السلام فرمود: جامه ای که مورد رغبت کسی نباشد بمن بدهید که از زیر لباس های خود بپوشم تا مگر آن را از تنم بیرون نیاورند شلوار کوتاهی بحضورش آوردند فرمود: نه این جامه کسی است که ذلت و خواری دامنگیرش شده باشد پس جامه کهنه دیگری را گرفت و پاره پاره کرد و زیر جامه هایش پوشید ولی وقتی کشته شد بدن اش

ص: 123

وَ سَيِّدَاهُ وَ أَهْلَ بَيْتَاهُ لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ.

قَالَ وَ صَاحٍ شَيْءٍ مُرَّ بِأَصْحَابِهِ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ قَالَ وَ حَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَضَرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى وَ ضَرَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُرْعَةَ فَضَرَعَهُ وَ ضَرَبَهُ آخَرَ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضَرَبَهُ كَبَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا لُجْهَهُ وَ كَانَ قَدْ أَعْيَا وَ جَعَلَ يَبْئُؤُ وَ يَكْبُ فَطَعَنَهُ سِيدَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فِي تَرْفُوتِهِ ثُمَّ انْتَرَعَ الرُّمَحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ ثُمَّ رَمَاهُ سِيدَانُ أَيْضاً بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَسَقَطَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ جَلَسَ قَاعِداً فَانزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ وَ قَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعاً فَكَلَّمَهُمَا امْتَلَأَتَا مِنْ دَمَائِهِ خَصَبَ بِهِمَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ هَكَذَا بَرَادِرْمٍ، اى واى آقاييم، اى واى خانواده ام، اى كاش آسمان بر زمين فرو ميرىخت و اى كاش كوهها به بيابانها پاشيده ميشد.

راوى گفت: شمر باطرفيانش بانگ زد در باره اين مرد منتظر چه هستيد؟ راوى گفت: با صدور اين فرمان يك حمله همه جانبه كردند و زرعه بن شريك با شمشير بر شانه چپ حضرت زد كه حسين با شمشير خود زرعه را از پاى در آورد و ديگرى با شمشير بر دوش مقدس اش آن چنان زد كه برو زمين افتاد ديگر حسين خسته شده بود مىخواست برخيزد ولي بروى مى افتاد اين هنگام سنان ابن انس نخعى نيزه اش را بگودى گلوى حضرت فرو برد و سپس نيزه را بيرون كشيد و بر استخوانهاى سينه اش كوبيد و سپس سنان تيرى هم رها كرد و تير بر گلوى حضرت نشست حضرت بروى زمين افتاد، برخاست و بروى زمين نشست و تير را از گلويش بيرون

3 أَلْقَى اللَّهُ مُحَضَّبًا بِدَمِي مَغْضُوبًا عَلَيَّ حَقِّي فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ أَنْزِلْ وَيْحَكَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَرِحْهُ قَالَ فَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصَدَّ بَحِيًّا لِيَحْتَرَّ رَأْسُهُ فَأَزْعَدَ فَنَزَلَ إِلَيْهِ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَجْتَرُّ رَأْسَكَ وَأَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَيْرِ النَّاسِ أَبَا وَأُمَّائِمْ أَجْتَرَّ رَأْسَهُ الْمُقَدَّسَ الْمُعْظَمَ وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ:

فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا *** عَدَاةً تُبِيرُهُ كَفَا سِنَانٍ

آورد و هر دو کف دست بزیر خون گرفت همین که کفهایش پر از خون شد سر و صورت خود را رنگین کرد و میگفت: با همین حال که بخونم آغشته ام و حقم را غصب کرده اند خداوند را ملاقات خواهم کرد، عمر بن سعد بمردی که در سمت راستش ایستاده بود گفت: وای بر تو فرود آی و حسین را راحت کن.

راوی گفت: خولی بن یزید اصبحی پیش دستی کرد که سر حضرت را ببرد لرزه بر اندامش افتاد پس سنان بن انس نخعی از اسب فرود آمد و شمشیر بر گلوی حضرت زد و میگفت بخدا قسم که من سر تو را از بدن جدا خواهم ساخت و میدانم که تو پسر رسول خدائی و پدر و مادرت از پدر و مادر همه مردم بهتراند، سپس سر مقدس و معظم آن بزرگوار را برید شاعر در این باره بدین مضمون میگوید:

باشد کدام غم بجهان چون غم حسین *** روزی که دستهای سنانش برید سر

22 وَرَوَى أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ التَّرْسِيُّ فِي كِتَابِ مَعَالِمِ الدِّينِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: 6 لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ ضَدَّ جَبَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالَتْ يَا رَبِّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَدِّيقُكَ وَابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ بِهَذَا أَنْتُمْ لِهَذَا .

23 3,6,14- وَرَوَى: أَنَّ سَيِّدَنَا هَذَا أَخَذَهُ الْمُحْتَازُ فَفَطَعَ أَنَامِلَهُ أَنْمَلَةً أَنْمَلَةً ثُمَّ قَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَأَعْلَى لَهُ فِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَرَمَاهُ فِيهَا وَهُوَ يَصْدُ طَرِبُ قَالَ الرَّاؤِي فَازْتَعَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءٌ لَا تُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أَثَرٌ حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ أَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَسَنِ تَرْسِي فِي كِتَابِ مَعَالِمِ الدِّينِ رَوَيْتَ نَمُودَه اسْت: كَه اِمَامِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُود: هَمِينِ كَه كَارِ حَسِينِ تَمَامِ شَدِ فَرَشْتِگَانِ دَرِ بَارِگَاهِ الْهِي صَدَا بَگَرِيَه بَلَنْدِ كَرْدَنْدِ وَ عَرَضِ نَمُودَنْد: پَرُورْدِگَارَا اَيْنِ حَسِينِ، بَرِگَزِيْدَه تُو وَ فَرَزَنْدِ دَخْتَرِ پِيْغَمْبَرِ تُو اسْت، فَرَمُود: پَسِ خَدَاوَنْدِ مَتَعَالِ سَايَهٗ حَضْرَتِ قَائِمِ رَا نَمَايَانْدِ وَ فَرَمُود: بَا دَسْتِ اَيْنِ، اَنْتِقَامِ اَيْنِ رَا خَوَاهِمِ كَرَفْتِ.

و روایت شده است که: همین سنان را مختار دستگیر کرد و انگشت های او را ریز ریز نمود سپس دو دست و دو پایش را برید آنگاه در دیگی روغن که روی آتش میجوشید انداخت و او در میان آن دست و پا زد و مرد.

راوی گفت: هنگام شهادت حسین، گرد و غبار شدیدی آسمان کربلا را فرا گرفت که روز روشن همچون شب تاریک شد و آن چنان بادی سرخ وزیدن گرفت که از هیچ کس عین و اثری دیده نمیشد و مردم

قَدْ جَاءَهُمْ فَلْيُثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً ثُمَّ أَنْجَلْت عَنْهُمْ.

وَرَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي كُنْتُ وَاقِفًا مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ أَبْشِرْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَهَذَا شِمْرٌ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَخَرَجْتُ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَطُّ قَتِيلًا مُضَدَّ مَخَاطِبِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا وَلَا قَدْ شَدَّ عَلَيَّ نُورَ وَجْهِهِ وَجَمَالَ هَيْئَتِهِ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ فَاسْتَسْقَى فِي تِلْكَ الْحَالِ مَاءً فَسَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَشَدَّ رَبُّ مِنْ حَمِيمِهَا فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَا وَيْلَكَ أَنَا لَا أَرِدُ الْحَامِيَةَ وَلَا أَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا بَلْ أَرِدُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْتَكُنُّ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكِ مُقْتَدِرٍ وَأَشْرَبُ مِنْ غَمَانٍ كَرَدْتُمْ كَيْفَ عَذَابُ بَرِّ أَنْانٍ رَافِرٍ أَمَدِ سَاعَتِي چنين بود و سپس هوا روشن شد.

هلال بن نافع روایت نمود: که با سربازان عمر بن سعد ملعون ایستاده بودم که یکی فریاد برآورد: امیر، مژده، این شمر است که حسین را کشته، گوید از میان لشکر بیرون شدم و در میان دو صف بالین حسین ایستادم و او در حال جان کندن بود و بخدا قسم هرگز کشته آغشته بخونی را زیباتر و نورانی تر از او ندیدم زیرا من آن چنان مات نور آن صورت و محو جمال آن قیافه شده بودم که متوجه نشدم چگونه او را میکشند حسین در آن حال آب خواست و شنیدم مردی میگفت: بخدا قسم آب نخواهی چشید تا بجایگاه گرم و سوزان جهنم وارد شوی و از آب گرم آن بنوشی پس شنیدم که حضرت میفرمود: ای وای بر تو حامیه نه جای من است و حمیم آن نه مرا شراب بلکه من بر جدم رسول خدا وارد خواهم

لَمَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَشَدَّ كَوِّ إِلَيْهِ مَا أُرْتَكَبْتُمْ مِنِّي وَفَعَلْتُمْ بِي قَالٍ فَعَضِي بُوَا بِأَجْمَعِهِمْ حَتَّى كَانَّ اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئاً فَاجْتَرُوا رَأْسَهُ وَإِنَّهُ لَيَكَلِّمُهُمْ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَلَّةِ رَحْمَتِهِمْ وَقُلْتُ وَاللَّهِ لَا أُجَامِعُكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَبَدًا.

قَالَ ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حُوَيَّةَ الْحَضْرَمِيِّ فَلَبَسَهُ فَصَارَ أَبْرَصَ وَامْتَعَطَ شَعْرَهُ.

وَرُوي أَنَّهُ وُجِدَ فِي قَمِيصِهِ مِائَةٌ وَبِضْعَ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَطَعْنَةٍ سَهْمٍ وَصَرَبَةٍ.

وَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 6 وَوُجِدَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ طَعْنَةً - شد و در کنار او در جایگاه صدق و پیشگاه سلطان نیرومند خواهم نشست و از آب بهشتی تغییر ناپذیر خواهم نوشید و شکایت رفتار شما را با من بآن حضرت خواهم برد راوی گفت: یکبار همگی بر آن حضرت بر آشفتنند آن چنان که گوئی خداوند، ذره ای مهر در دل هیچ يك از آنان قرار نداده است و هنوز حسین با آنان سخن میگفت که سرش را از بدنش جدا کردند از بی رحمی آنان شگفتم آمد و گفتم: بخدا قسم هرگز با شما در هیچ کاری شرکت نخواهم کرد.

راوی گفت: سپس دست بغارت لباسهای حسین زدند اسحق بن حویة حضرمی پیراهن حضرت را برد ولی چون او را در بر نمود به بیماری پیسی گرفتار شد و مویهای بدنش بریخت.

و روایت شده که در پیراهن حضرت يك صد و ده و اندی جای تیر و نیزه و شمشیر دیده شد.

و امام صادق علیه السلام فرمود: در پیکر شریف حسین سی و نه زخم

وَأَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ صَدْرَبَةً وَأَخَذَ سِرَاوِيلَهُ بِحُرِّ بْنِ كَعْبٍ التَّمِيمِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَرُوي أَنَّهُ صَارَ زَمِنًا مُفْعَدًا مِنْ رِجْلَيْهِ وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ أَحْنَسُ بْنُ مَرْثَدِ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيِّ وَقِيلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَوْدِيُّ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَاعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتُوهاً وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَأَخَذَ خَاتَمَهُ بَجَدَلُ بْنُ سُلَيْمِ الْكَلْبِيِّ وَقَطَعَ إِصْبَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْخَاتَمِ وَهَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَتَرَكَهُ يَسْتَحْطُّ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ وَأَخَذَ سَيْفَهُ جَمِيعُ بْنُ الْخَلْقِ الْأَوْدِيُّ وَقِيلَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ أَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ وَفِي رِوَايَةٍ ابْنِ أَبِي سَعْدٍ أَنَّهُ أَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَّافِسِ النَّهْشَلِيِّ وَزَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا أَنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ نِيزَةَ وَسَى زَخَمَ شَمَشِيرِ بُوَدٍ وَبِحَرِّ بْنِ كَعْبِ تَمِيمِيٍّ مَلْعُونِ شَلْوَارِ حَضْرَتِ رَا بَرْدٍ وَرِوَايَتِ شُدَّة: كِه زَمِينِ گِيرِ شُدٍ وَ هِر دُو پَايشِ اَز حَرَكَتِ بَا ز مَانَدٍ وَ اَحْنَسِ بْنِ مَرْتَدِ بْنِ عَلْقَمَةَ حَضْرَمِيٍّ عِمَامَتِهِ حَضْرَتِ رَا بَرْدٍ وَ گَفْتِه شُدِه:

که جابر بن یزید اودیّ بود و چون بر سر گذاشت دیوانه شد و نعلین حضرت را اسود بن خالد لعین برد و انگشترش را بجدل بن سلیم کلبی برد که انگشت حضرت را با انگشتر برید همین بجدل را مختار دستگیر کرد و دست و پایش را برید و رهایش کرد و همچنان در خون خویش می غلطید تا جان سپرد، حضرت قطیفه ای داشت که از خز بود و قیس بن اشعث آن را برد و زره بتراء را (که زره رسول خدا بود) عمر بن سعد برد و چون عمر کشته شد مختار آن را بای عمرة که قاتل عمر بن سعد بود بخشید و شمشیر حضرت را جمیع بن خلق اودی برد و گفته شده: که

بِدَيْلٍ وَ هَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ الْمَشْهُورُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ فَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُوراً وَ مَصُوناً مَعَ أَمْثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النَّبُوءَةِ وَ الْإِمَامَةِ وَ قَدْ نَقَلَ الرَّوَاهُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَا وَ صُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ.

قَالَ الرَّاوي وَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ يَا أُمَّةَ اللَّهِ إِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ قَالَتِ الْجَارِيَةُ فَأَسْرَعَتْ إِلَى سَيِّدَتِي وَ أَنَا أَصِيحُّ فُقُومَنَ فِي وَجْهِي وَ صِحْنًا.

قَالَ وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهْبِ بُيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَمَةَ الْمَرْأَةِ عَلَى ظَهْرِهَا وَ خَرَجَ بَنَاتُ آلِ رَسُولِ مَرْدِي از بنی تمیم بنام اسود بن حنظله بود و در روایت ابن ابی سعد است که شمشیر حضرت را فلافس نهشلی برد و محمد بن زکریا اضافه کرده است که شمشیر مزبور بدست دختر حبیب بن بدیل افتاد و این شمشیری که بغارت رفت نه آن شمشیر ذو الفقار است زیرا آن و چند چیز دیگر از سپرده های نبوت و امامت است که محفوظ است و نگهداری می شود و این که گفتیم و صورتش را حکایت نمودیم مورد تصدیق راویان حدیث است.

راوی گفت: کنیزی از طرف خیمه های حسین آمد مردی باو گفت:

ای کنیز خدا آقای تو کشته شد کنیز گفت: چون این خبر را شنیدم با شتاب و فریاد کنان نزد بانوی خود رفتم آنان که مرا دیدند بپا خواستند و شیون و فریاد آغاز کردند.

راوی گفت: مردم برای غارت خانه های اولاد پیغمبر و نور چشم زهرا حمله بردند حتی چادری که زن بکمرش بسته بود کشیده و می بردند و دختران و زنان خاندان پیغمبر از خیمه ها بیرون ریختند و دسته جمعی

اللَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَحَرِيمُهُ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ وَيَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحَمَاءِ وَالْأَحْبَاءِ.

وَرَوَى حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي بَكْرِ بْنِ وَاثِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ افْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفُسَّ طَاطِهِنَّ وَهُمْ يَسْتَلْبُونَهُنَّ أَخَذَتْ سَيْفًا وَأَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ وَقَالَتْ يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَاثِلٍ أَسَلَبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَا لَثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخَذَهَا زَوْجُهَا وَرَدَّهَا إِلَى رَحْلِهِ.

قَالَ الرَّاوي ثُمَّ أُخْرِجَ النِّسَاءُ مِنَ الْخَيْمَةِ وَأُشِّدَّ عَلُوها فِيهَا النَّارَ فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مَسَلَبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِياتٍ يَمْسِشِينَ سَبَابًا فِي أَسْرِ الدَّلَّةِ وَقُلْنَ بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَزْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا نَظَرَ النِّسَاءُ إِلَى الْقَتْلَى صَحْنٌ مِيكَرِيستند و بر كشتگانشان نوحه سرانی می کردند.

حمید بن مسلم روایت کرده است: زنی از طائفه بکر بن واثل را که به همراه شوهرش بود در میان اصحاب عمر بن سعد دیدم که چون دید مردم ناگهان بر زنان و دختران حسین علیه السلام تاختند و شروع بغارت و چپاول نمودند شمشیری بدست گرفت و رو بخیمه آمد و صدا زد ای مردان قبیله بکر آیا لباس از تن دختران رسول خدا بیغما می رود؟ مرگ بر این حکومت غیر خدائی ای کشدگان رسول خدا، شوهرش دست او را بگیرت و بجایگاه خویش بازش برد.

راوی گفت: سپس زنان را از خیمه بیرون راندند و آتش بخیمه ها زدند زنان را سر برهنه و جامه بیغما رفته و پا برهنه و شیون کنان بیرون آوردند و آنان را اسیر نموده با خواری می بردند گفتند: شما را بخدا ما را از قتلگاه حسین ببرید و چنین کردند همین که چشم بانوان بر

وَصَدَّ رُبَّنَّ وَجُوهَهُنَّ قَالُوا لَوْلَا أَنَسَى زَيْنَبُ بِنْتَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَدْبُ الْحَسَدُ مِنْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَقَلْبٌ كَثِيبٌ يَا مُحَمَّدَاهُ صَلِّ عَلَىكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا الْحَسَدُ مِنْ مَرْمَلٍ بِالدَّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَبَنَاتُكَ سَبَايَا إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَإِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَإِلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَإِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ يَا مُحَمَّدَاهُ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاءِ تَسْفِي عَلَيْهِ الصَّبَا قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا وَحُزْنَاهُ وَكَرْبَاهُ الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ هُوَ لَأَنَّ ذُرِّيَّةَ الْمُصْطَفَى يُسَافُونَ سَوْقَ السَّبَايَا وَفِي رِوَايَةٍ يَا مُحَمَّدَاهُ بَنَاتُكَ سَبَايَا وَذُرِّيَّتُكَ مَقْتَلَةٌ تَسْفِي عَلَيْهِمُ رِيحَ الصَّبَا وَهَذَا حُسَيْنٌ مَجْرُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ بِأَيِّ مَنْ أَضْحَى عَسَ كَرُّهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا بِأَيِّ مَنْ فَسْطَاطُهُ پيكرهای كشته گان افتاد صیحه زدند و صورت خراشیدند راوی گفت: بخدا زینب دختر علی از یادم نمیرود که با صدای غمناک و دل پر درد بر حسین مینالید و صدا میزد: ای محمدی که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستاد این حسین است که بخون آغشته و اعضایش از هم جدا شده است و این دختران تو است که اسیرند شکایتم را به پیشگاه خداوند می برم و به محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سید الشهداء شکایت همی کنم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم این حسین است که به روی خاک افتاده و باد صبا خاک بیابان را بر بدنش می پاشد بدست زنازادگان کشته شده است آه چه غصه ای! او چه مصیبتی! امروز مرگ جدم رسول خدا را احساس میکنم ای یاران محمد اینان خاندان مصطفی اند که اسیرشان نموده می برند، و در روایتی است که گفت: ای محمد دخترانت اسیر شدند و فرزندان کشته شدند باد صبا خاک بر پیکرشان می پاشد و این حسین است که سرش از پشت گردن بریده شده و عمامه اش بتاراج رفته است

مُقَطَّعُ الْعُرَى بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيُرْتَجَى وَلَا جَرِيحٌ فَيُدَاوَى بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى فَضَى بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى بِأَبِي مَنْ سَدَّ مِثْنُهُ تَقَطَّرَ بِالِدَّمَاءِ بِأَبِي مَنْ جَدُّهُ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى بِأَبِي مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ إِلَهِ السَّمَاءِ بِأَبِي مَنْ هُوَ سَيِّدُ نَبِيِّ الْهُدَى بِأَبِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى بِأَبِي خَدِيجَةَ الْكُبْرَى بِأَبِي عَلِيِّ الْمُرْتَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ بِأَبِي مَنْ رَدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ صَلَّى.

قَالَ الرَّاوي:

فَأَبَيْتُ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ ثُمَّ إِنَّ سَكِينَةَ اعْتَنَقَتْ جَسَدَ أَبِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوَهَا عَنْهُ.

قَالَ الرَّاوي:

ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحَسَنِ بْنِ پدِرمِ بَفِدَايِ أَنْكَه خِيْمَه گَاهِشِ دَر رُوزِ دُوشَنَبِه تَارَاجِ شَدِ پَدِرمِ بَقَرِيَانِ أَنْكَه طَنَابِهَائِ خِيْمَه اش بَرِيْدَه شُدَه وَ خِيْمَه وَ خَرگَاهِشِ فَرُو نَشَسْت، پَدِرمِ بَفِدَايِ أَنْكَه نَه بَسْفَرِي رَفْتِ كَه اَمِيْدِ بَازگِشْتِ دَر اَن بَاشَد وَ نَه زَخْمِي بَر دَاشْتِ كَه مَرهْمِ پَدِيْر بَاشَد پَدِرمِ بَفِدَايِ أَنْكَه اِي كَاشِ جَانِ مَن قَرَبَانِ اُو مِيْشَد، پَدِرمِ بَفِدَايِ أَنْكَه بَا دَلِ پَر غَصَبَه اَز دُنْيَا رَفْت، پَدِرمِ بَفِدَايِ أَنْكَه بَا لَبِ تَشْنَه جَانِ سَپَرِد، پَدِرمِ بَفِدَايِ أَنْكَه نُوَادَه پِيْغَمْبَرِ هِدَايْتِ بُوْدِ پَدِرمِ بَقَرِيَانِ فَرَزَنْدِ مُحَمَّدِ مُصْطَفِيِ پَدِرمِ بَقَرِيَانِ فَرَزَنْدِ خَدِيْجَه كَبْرِيِ پَدِرمِ بَقَرِيَانِ فَرَزَنْدِ عَلِيِّ مُرْتَضَىِ پَدِرمِ بَقَرِيَانِ فَرَزَنْدِ فَاطِمَه زَهْرَا بَانُوِي هَمَه زَنَان، پَدِرمِ بَقَرِيَانِ فَرَزَنْدِ كَسِي كَه اَقْتَابِ بَرَايِ اُو بَازگِشْتِ تَا نَمَازِ كَرْدِ رَاوِي گَفْت: بَخْدَا قَسَمِ دَشْمَنِ وَ دُوسْتِ رَا بَغْرِيَه دَر اُورِد، سَپَسِ سَكِيْنَه نَعَشِ پَدْرِشِ حُسَيْنِ رَا دَر اَعْغُوشِ كَشِيْدِ جَمْعِي اَز عَرَبِيهَا اَمْدَنْدِ وَ اُو رَا اَز كِنَارِ نَعَشِ پَدْرِ كَشِيْدَه وَ جَدَا كَرْدَنْد.

راوی گفت: سپس عمر بن سعد در میان سربازانش اعلام کرد:

ص: 134

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُؤَاتِيهِ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةً وَهُمْ إِسْحَاقُ بْنُ حَرِيَةَ [حُوَيَّةَ] الَّذِي سَلَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السَّلَامَ فَمِيصَهُ وَ
 أَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ وَحَكِيمُ بْنُ طَفِيلِ السَّنْسَبِيِّ وَعُمَرُ بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ وَرَجَاءُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ وَسَالِمُ بْنُ خُثَيْمَةَ الْجَعْفِيُّ وَوَاحِظُ بْنُ نَاعِمٍ
 وَصَالِحُ بْنُ وَهْبِ الْجَعْفِيُّ وَهَانِي بْنُ شَبْثِ الْحَضْرَمِيِّ وَأَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى
 رَضُوا صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ.

قَالَ الرَّاوي:

وَ جَاءَ هَوْلَاءُ الْعَشْرَةَ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ أَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ أَحَدُ الْعَشْرَةِ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ - نَحْنُ رَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ *** بِكُلِّ
 يَعْجُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ الَّذِينَ وَطَنْنَا بِخَيْولِنَا ظَهَرَ كَيْسَتْ دَرَبَهُ حَسِينِ دَاوطلب بشود و بر پشت و سينه او اسب بتازد؟ ده نفر
 داوطلب شدند و آنان عبارت بودند از اسحق بن حرّية که پيراهن حسين را بيغما برد و اخنس بن مرثد و حكيم بن طفيل سنسبى و عمر بن
 صبيح صيداوى و رجاء بن منقذ عبدى و سالم بن خثيمه جعفى و واحظ بن ناعم و صالح بن وهب عفى و هانى بن شبت حضرمى و اسيد
 بن مالك كه لعنت خدا بر همه شان باد اينان با اسم اسبهاى خويش پيكر حسين را پايمال نمودند آنچه آنچنان كه استخوانهاى سينه و پشت درهم
 شكست راوى گفت: اين ده نفر به نزد ابن زياد رسيدند اسيد بن مالك كه يكى از ده نفر بود گفت:

مائيم كه پشت و سينه شاه *** پا مال سم ستور كرديم

ابن زياد گفت: شما كيستيد؟ گفتند: ما افرادى هستيم كه بر پشت حسين اسب تاختم تا آنكه هم چون آسيا استخوانهاى سينه اش را نرم
 كرديم

الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحْنَا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ قَالَ فَأَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةٍ يَسِيرَةٍ.

قَالَ أَبُو عَمَرَ الزَّاهِدُ فَنَظَرْنَا إِلَى هَؤُلَاءِ الْعَشْرَةِ فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعاً أَوْلَادَ زِنَاءٍ وَ هَؤُلَاءِ أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ فَشَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَ أَرْجُلَهُمْ بِسِكَكِ الْحَدِيدِ وَ أَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا.

وَ رَوَى ابْنُ رِيَّاحٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَدَّ بِلَّ عَنْ ذَهَابِ بَصَرِهِ فَقَالَ كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةِ غَيْرِ أَنِّي لَمْ أَضْرِبْ وَ لَمْ أَرْمِ فَلَمَّا قُتِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَ صَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْأَخِيرَةَ وَ نَمْتُ فَأَتَانِي آتٌ فِي مَنْامِي فَقَالَ أَحَبُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَإِنَّهُ يَدْعُوكَ فَقُلْتُ مَا لِي وَ لَهُ فَأَخَذَ بِتَلْبِيسِي وَ جَرَّيَ إِلَيْهِ فَإِذَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَالِسٌ فِي صَحْرَاءٍ حَاسِرٌ عَنْ ذِرَاعِيهِ أَخَذَ بِحَرْبَةٍ وَ مَلَأَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِي يَدِهِ سَيْفٌ رَأَى كَيْفَ قَالَ: ابْنُ زِيَادٍ دَسْتُورٌ دَادَ جَائِزَةً كَمَى بَأَنَانٍ دَادَهُ شُودَ أَبُو عَمَرَ زَاهِدٌ كَقَالَ:

این ده نفر را بررسی کردیم همگی زنا زاده بودند و مختار اینان را بازداشت نمود و دستها و پایهاشان را میخکوب کرد و اسب بر پشت آنان تاخت تا مردند.

ابن ریاح گوید: مرد نابینائی را دیدم که شاهد کشته شدن حسین علیه السلام بوده پرسیدندش چرا چشمت نابینا شد؟ گفتم: من یکی از ده نفر هستم که شاهد کشته شدن حسین بودم ولی من شمشیری بکار نبردم و تیری پرتاب ننمودم چون حسین کشته شد بخانه ام بازگشتم و نماز عشا خواندم و خوابیدم در عالم خواب شخصی آمد و مرا گفتم: رسول خدا ترا احضار فرموده حاضر خدمتش باش گفتم: مرا با او کاری نیست، او گریبان مرا بگرفت و کشان کشان بخدمت اش برد دیدم رسول خدا در بیابانی نشسته

مِنْ نَارٍ فَفَقَتَلَ أَصْحَابِي التُّسْعَةَ فَكُلَّمَا ضَرَبَ ضَرْبَةً التَّهَبْتُ أَنْفُسَهُمْ نَاراً فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَجَثَوْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ وَ مَكَثَ طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ انْتَهَكْتَ حُرْمَتِي وَقَتَلْتَ عَثْرَتِي وَلَمْ تَرَ حَقِّي وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ فَقُلْتُ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَرَبْتُ بِسَيْفٍ وَلَا طَعَنْتُ بِرُمْحٍ وَلَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ قَالَ صَدَقْتَ وَ لِكِنَّكَ كَثُرَتِ السَّوَادُ إِذْ نُ مَيَّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَإِذَا طَسْتُ مَمْلُوءًا دَمًا فَقَالَ لِي هَذَا دَمٌ وَلَدِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ فَانْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةِ لَا أَبْصِرُ شَيْئًا .

24, 1, 2, 3, 14, 6- وَرُوي عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: 14 إِذَا وَ آسْتَيْنِ بِالَا زَدَه وَ حَرْبِه اِي در دست دارد و فرشته اي در مقابل حضرت ايستاده و شمشيري از آتش بدست او است و نه نفر رفيقان مرا كشت و بهر يك كه شمشير ميزد سرا پايشان را شعله آتش فرا ميگرفت نزديك حضرت رفتم و در محضرش بزانو در آمدم و گفتم: سلام بر تو اي رسول خدا، حضرت جواب سلام مرا نداد و مدتي گذشت سپس سر برداشت و فرمود: اي دشمن خدا احترام مرا از ميان بردى و خاندان مرا كشتى و حق مرا ملاحظه نكردى و كردى آنچه كردى، عرض كردم بخدا يا رسول الله نه شمشيري زدم و نه نيزه اى بكار بردم و نه تيرى پرتاب نمودم فرمود: راست ميگوئى ولى بر سياهى لشكرشان افزودى نزديك بيا، نزديك رفتم. طشتى پر خون در مقابل حضرت بود مرا فرمود: اين خون فرزندم حسين است پس از همان خون بر چشم من كشيد و من از خواب بيدار شدم و تا امروز هيچ نمى بينم.

و از امام صادق روايت شده است: كه رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فُبَّهٌ مِنْ نُورٍ وَيُقْبَلُ الْحَسَدُ مِنْ رَأْسِهِ فِي يَدِهِ فَإِذَا رَأَتْهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا بَكَى لَهَا فَيَمْتَلِئُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَهُوَ يَخَاصِمُ قَتْلَتَهُ بِلَا رَأْسٍ فَيَجْمَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا قَتْلَتَهُ وَالْمُجْهَرِينَ عَلَيْهِ وَمَنْ شَرَكَهُمْ فِي قَتْلِ فَاقْتُلُهُمْ حَتَّى آتِيَ عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا إِلَّا قَتَلَهُمْ قَتْلَةً فَعِنْدَ ذَلِكَ يُكْشَفُ الْعَيْظُ وَيُنْسَى الْحُزْنُ - چون روز قیامت شود برای فاطمه زهرا قبه ای از نور نصب شود حسین علیه السلام در حالی که سر خویش بدست گرفته روی بآن قبه می آید چون چشم فاطمه بر آن منظره بیفتد چنان نعره برآورد که تمام فرشتگان مقرب الهی و پیغمبران مرسل که آنجا جمعند بحال فاطمه بگریه در آیند، پس خداوند، حسین علیه السلام را برای فاطمه در زیباترین صورتی جلوه دهد که بی سر از کشندگان خود انتقام بگیرد پس خداوند همه کشندگان آن حضرت و یاری کنندگان بر آنان و هر کس که شرکت در کشتن آن حضرت نموده جمع میکند و من تا آخرین نفر آنان را می کشم سپس زنده می شوند و امیر المؤمنین آنان را می کشد و سپس زنده می شوند و حسن آنان را می کشد سپس زنده می شوند و حسین علیه السلام آنان را میکشد سپس زنده میشوند يك نفر از خاندان ما باقی نمی ماند مگر آنکه هر کدام يك بار آنان را می کشد چون چنین شود آتش خشم فرو نشیند و اندوه از یاد برود سپس راوی گفت:

ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ 6 رَحِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا هُمْ وَاللَّهِ الْمُؤْمِنُونَ فَقَدْ وَاللَّهِ شَرَكُونَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَالْحَسْرَةِ .

25, 3, 14- وَعَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: 14 إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي لَمَةٍ مِنْ نِسَائِهَا فَيَقَالُ لَهَا ادْخُلِي الْجَنَّةَ فَتَقُولُ لَا ادْخُلْ حَتَّى أَعْلَمَ مَا صُنِعَ بِوَلَدِي مِنْ بَعْدِي فَيَقَالُ لَهَا انْظُرِي فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ فَتَنْظُرُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرُخُ لِصُرَاخِهَا وَتَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصُرَاخِهَا- وَفِي رِوَايَةٍ- 14 وَتُنَادِي وَآلِدَاهُ وَآ ثَمَرَةَ فُوَادَاهُ قَالَ 14 فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ فَيَأْمُرُ نَارًا يُقَالُ لَهَا هَبْ هَبْ قَدْ أُوقِدَ عَلَيْهَا أَلْفٌ حَتَّى اسْوَدَّتْ- امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند شیعیان ما را رحمت کند بخدا که مؤمنین واقعی آنانند آنان که (بخدا سوگند) شریک مصیبت ما هستند و همواره در مصیبت ما غم خورند و حسرت برند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمود: چون روز قیامت شود فاطمه به همراه جمعی از زنانش می آید باو گفته می شود که داخل بهشت بشود گوید: داخل نشوم تا بدانم پس از من با فرزندم چه کردند؟ باو گفته می شود به وسط صحرای محشر نگاه کن چون نگاه کند حسین را می بیند که بی سر ایستاده است آن چنان فریاد بر آرد که من بفریاد او فریاد کشم و فرشتگان بفریادش فریاد بر آرند.

و در روایتی است: که صدا میزند ای وای پسر، ای وای میوه دل، فرمود: پس در این وقت خدای عزّ و جلّ غضب کند و آتشی را که نامش

لَا يَدْخُلُهَا رُوحٌ أَبَدًا وَلَا يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ أَبَدًا فَيَقَالُ التَّيْطِيُّ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ فَتَلْقَطُهُمْ فَإِذَا صَارُوا فِي حَوْصَةِ لَيْتِهَا صَدَّ هَلَّتْ وَصَهَلُوا بِهَا وَشَهَقَتْ وَ شَهَقُوا بِهَا وَزَفَرَتْ وَزَفَرُوا بِهَا فَيَنْطِقُونَ بِالْأَسِنَّةِ ذَلِكَ نَاطِقَةٌ يَا رَبَّنَا بِمِ أَوْجَبَتْ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ مَنْ عَلِمَ لَيْسَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ رَوَى هَذَا الْخَبْرَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي كِتَابِ عِقَابِ الْأَعْمَالِ .

26 وَرَأَيْتُ فِي الْمَجَلَدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بِبَغْدَادَ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَبِي الْعَبَّاسِ الْأَزْدِيِّ بِأَسَدٍ نَادِهِ عَنْ طَلْحَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: 14 إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ هَبْهُبْ اسْتِ وَ هَزَارَ سَالَ افروخته شده است تا آنکه سیاه گشته و هرگز نسیمی بدان راه نیافته و غم و اندوه از آن بیرون نشده دستور فرماید که کشنده گان حسین را در کام خود فروگیر پس آتش آنان را بکام گیرد و چون همگی در دل آتش قرار گیرند شیعه ای بکشد که آنان نیز شیعه بکشند و فریادی بزند که آنان نیز فریاد زنند و بر افروزد و آنان نیز برافروزند پس با زبان های گویا عرض کنند پروردگار ما برای چه ما را پیش از بت پرستان در آتش افکندی؟ پس از جانب خدای عزَّ و جلَّ پاسخ بر آنان رسد: آن کس که میداند مانند آن کس که نمیداند نیست این دو خبر را ابن بابویه در کتاب عقاب الاعمال روایت کرده است و در جلد سی ام از تذییل شیخ المحدثین در بغداد محمد بن نجار که در حالات فاطمه دختر ابی العباس ازدی نوشته است دیدم که بسند خود از طلحة روایت میکند که گفت: شنیدم رسول خدا میفرمود: که موسی بن عمران از پروردگارش

فَاغْفِرْ لَهُ فَاَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَىٰ بَنَ عِمْرَانَ لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجْبُتُكَ مَا خَلَ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بَنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَ لَمَوَاتُ
اللَّهُ عَلَيْهِ . .

پرسید پروردگارا برادرم هارون مرد او را پیامرز، خداوند باو وحی کرد ای موسی بن عمران اگر آمرزش اولین و آخرین را بخواهی اجابتت
کنم بجز قاتل حسین بن علی بن ابی طالب را.

ص: 141

في الأمور المتأخرة عن قتله صلوات الله عليه

وهي تمام ما أشرنا إليه

27, 4, 3- قَالَ: ثُمَّ إِنَّ عَمَرَ بْنَ سَعْدٍ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ مَعَ خَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَحُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَمَرَ بِرُءُوسِ الْبَاقِيْنَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَنُطِّفَتْ وَسُرِّحَ بِهَا مَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَعَمْرٍو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا حَتَّى قَدِمُوا بِهَا إِلَى الْكُوفَةِ وَأَقَامَ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَالْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ

مسلك سوم در کارهایی که پس از شهادت حضرت انجام گرفت

و این آخرین فصل کتاب است.

راوی گفت: سپس، عمر بن سعد سر مبارک حسین علیه السلام را همان روز (روز عاشورا) بهمراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی نزد عبید الله بن زیاد فرستاد و دستور داد سرهای بقیه یاران و خاندان حضرت را شست و شو نموده و بهمراه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حججاج فرستاد اینان آمدند تا بکوفه رسیدند خود عمر بن سعد آن روز را تا پایان و روز دیگر را تا ظهر در کربلا ماند آنگاه باز ماندگان اهل و عیال حسین را از کربلا کوچ داد و زنان حرم ابی عبد الله را بر

حَمَلِ نِسَاءَهُ صَدَّ لِمَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى أَحْلَاسِ أَقْتَابِ الْجَمَالِ بَعِيرٍ وَطَاءٍ مُكَشَّفَاتِ الْوُجُوهِ بَيْنَ الْأَعْدَاءِ وَهُنَّ وَدَائِعِ الْأَنْبِيَاءِ وَسَافُوهُنَّ كَمَا يُسَاقُ
سَبْيُ التُّرْكِ وَالرُّومِ فِي أَسَدِّ الْمَصَائِبِ وَ الْهُمُومِ وَ لِلَّهِ دَرُّ قَائِلِهِ:

يُصَلِّي عَلَى الْمُبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** وَ يُغْزَى بِنُوهِ إِنْ ذَا لَعَجِيبُ.

وَ قَالَ آخِرُ:

أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا *** شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ .

و رُوِيَ: أَنَّ رُءُوسَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَتْ ثَمَانِيَةً وَ سَبْعِينَ رَأْسًا فَاقْتَسَمَتْهَا الْقَبَائِلُ لِتَقْرَبَ بِذَلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى يَزِيدِ
بْنِ مُعَاوِيَةَ شترانی سوار کرد که پاره گلیمی بر پشت شان انداخته شده بود نه محملی داشتند نه سایانی در میان سپاه دشمن همه با
صورت‌های گشوده با اینکه آنان امانت‌های پیغمبران خدا بودند و آنان را هم چون اسیران ترك و روم در سخت ترین شرایط گرفتاری و ناراحتی
باسیری بردند خدا خیر دهد بشاعری که بدین مضمون شعری گفته است:

درود حق بفرستند بر رسول و ولی *** کشند زاده او را و این چه بوالعجبی است

و دیگری بدین مضمون گفته است:

بروز حشر ندانم که قاتلان حسین *** چگونه چشم شفاعت بجدّ او دارند؟

و روایت شده است: که سرهای یاران حسین (هفتاد و هشت) سر بود که قبائل عرب بمنظور تقرب بدر بار عبید الله بن زیاد و یزید بن معاویه

لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا وَصَاحِبِهِمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشَدِّ عَثَّ وَجَاءَتْ هَوَازِنُ بِاثْنَيْ عَشَرَ رَأْسًا وَصَاحِبُهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَجَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا وَجَاءَتْ بَنُو أُسْدٍ بِسِتَّةِ عَشَرَ رَأْسًا وَجَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ رُءُوسٍ وَجَاءَ بَاقِي النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ
رَأْسًا.

قَالَ الرَّأوي:

وَلَمَّا انْفَصَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَنْ كَرْبَلَاءَ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أُسْدٍ فَصَلَّوْا عَلَى تِلْكَ الْجَثِّ الطَّوَاهِرِ الْمُرْمَلَةِ بِالدَّمَاءِ وَدَفَنُوهَا عَلَى مَا هِيَ
الآنَ عَلَيْهِ وَسَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبْيِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِنَّ.

قَالَ الرَّأوي:

فَأَشْرَفَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفِيَّاتِ فَقَالَتْ مِنْ أَيِّ الْأُسَارَى أَنْتَنَ فَقُلْنَا نَحْنُ أُسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَنَزَلَتْ الْمَرْأَةُ مِنْ سَطْحِهَا فَجَمَعَتْ
(خدا لعنتشان کند) میان خود قسمت کردند قبیله کنده با سیزده سر بریده آمد که رئیس شان قیس بن اشعث بود و هوازن با دوازده سر
بریاست شمر بن ذی الجوشن خدا لعنتشان کند و تمیم با هفده سر و بنی اسد با شانزده سر و مذحج با هفت سر و بقیه سپاه هم با سیزده
سر.

راوی گفت: همین که عمر بن سعد ملعون از سرزمین کربلا بیرون رفت گروهی از بنی اسد آمدند و بر آن بدنهای پاک که بخون آغشته بود
نماز خواندند و بهمین صورتی که هم اکنون هست دفن کردند و ابن سعد بهمراه اسیران راه پیمود چون بنزدیکی کوفه رسیدند مردم کوفه
برای تماشای اسیران گرد آمدند.

راوی گفت: زنی از زنان کوفه سر بر آورد و گفت: شما اسیران از کدام فامیل هستید؟ گفتند: ما اسیران از آل محمدیم، زن چون این

لَهُنَّ مَلَأٌ وَأَزْرًا وَمَقَابِعَ وَأَعْطَتْهُنَّ فَتَعَطَّيْنِ.

قَالَ الرَّاوي:

وَكَانَ مَعَ النَّسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ وَالْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى وَكَانَ قَدْ وَاَسَى عَمَّهُ وَإِمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلِيَّ
ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعْنِ الرَّمَاحِ وَإِنَّمَا اِزْتَتْ وَقَدْ أُخِنَ بِالْجِرَاحِ.

وَرَوَى مُصَنِّفُ كِتَابِ الْمَصَابِيحِ: أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ
أَصَابَهُ ثَمَانِي عَشْرَةَ جِرَاحَةً فَوْقَ فَأَخَذَهُ خَالَةُ أَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ فَحَمَلَتْهُ إِلَى الْكُوفَةِ وَدَاوَاهُ حَتَّى بَرَأَ وَحَمَلَتْهُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَكَانَ مَعَهُمْ أَيْضًا زَيْدٌ وَ
عَمْرٌو وَلَدَا الْحَسَنِ بَشْنِيدٍ مِنْ بَامِ فَرُودِ آمِدٍ وَ هِرْ چِه چَادِرِ وَ رُوسِرِي دَاشْتِ جَمْعِ كَرْدِ وَ بَاسِيرَانِ دَادِ وَ أَنَانِ پُوشِيدَنْدِ.

راوی گفت: بهمهراه زنان، علی بن الحسین بود که از بیماری رنجور و لاغر شده بود و دیگر حسن بن حسن مثنی بود که نسبت به عمو و امام
خود فداکاری نمود و ضرب شمشیرها و زخم نیزه ها را تحمل کرد و چون از زیادی زخم ناتوان شد او را که هنوز رمقی داشت از میدان
کارزار بیرون بردند.

مصنّف کتاب مصابیح گوید: که حسن بن حسن مثنی در رکاب عمویش آن روز هفده نفر را کشت و هیجده زخم برداشت و از پای در آمد
دانی او: اسماء بن خاریجه ویرا برگرفت و بکوفه اش برد و بدرمانش کوشید تا آنکه بهبودی یافت و بمدینه اش برد و زید و عمر دو فرزندان
امام حسن نیز بهمهراه کاروان اسیر بودند، اهل کوفه را چون نگاه بر آنان افتاد گریستند و نوحه سرائی نمودند علی بن الحسین علیه السلام
فرمود: این

ص: 145

السَّبْطِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَعَلَ أَهْلَ الْكُوفَةِ يَبْكُونَ وَيَبْكُونَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ 4 تَنُوحُونَ وَتَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا فَمَنْ ذَا الَّذِي قَتَلَنَا.

قَالَ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمٍ الْأَسَدِيُّ وَنَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ وَ لَمْ أَرَ خَفِرَةً وَ اللَّهُ أَنْطَقَ مِنْهَا كَأَنَّهَا تَقَرَّعُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ أَوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ ثُمَّ قَالَتْ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَنْزَلِ وَ الْغَدْرِ أَ تَبْكُونَ فَلَا رَقَاتِ الدَّمْعَةِ وَ لَا هَدَايَتِ الرَّيَّةِ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ شِمَائِدَ كَمَا بَرَّحَ مَا نُوْحَهُ وَ كَرِيهَ مِيكَنِيْدُ؟ پَسِ أَنْ كَسَ كَمَا رَا كَشْتَا كَمَا بُوْدُ؟ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمِ اسْدِي كَفْتَا: أَنْ رُوْزَ زَيْنَبِ دَخْتَرِ عَلِيٍّ تُوْجَّهَ مَرَا بَخُوْدَ جَلْبِ كَرْدَ زِيْرَا بَخْدَا قَسْمَ زَنِيٍّ رَا كَمَا سَرَا پَا شَرْمِ وَ حِيَا بَاشَدَ اَزْ اُو سَخْرَانْتَرِ نَدِيْدَهْ اَمَ كَمَا كُوْنِي سَخْنِ كَفْتَرِ رَا اَزْ زَبَانِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَرَا كَرَفْتَهْ بُوْدُ، هَمِيْنِ كَمَا هَمْرَاهُ بَا اِشَارَهْ دَسْتِ بَمَرْدَمِ كَفْتَا: سَاكْتِ شُوِيْدُ، نَفْسِ هَا دَرِ سِيْنَهْ هَا حَبْسِ شَدُ وَ زَنْكَهَا كَمَا بَكْرَدَنِ مَرْكَبِ هَا بُوْدَ اَزْ حَرْكَتِ اِيْسْتَادِ سِپَسِ فَرَمُوْدُ:

ستایش مخصوص خدا است و درود بر پدرم محمد و اولاد پاک و برگزیده او باد اما بعد ای مردم کوفه، ای نیرنگ بازان و بیوفایان، بحال ما گریه میکنید؟ اشکتان خشک مباد و ناله شما فرو نشیناد، شما فقط مانند آن زنی هستید که رشته های خود را پس از تالییدن باز میکرد چه

أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلْفُ وَالنَّطْفُ وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ وَمَلَقُ الْإِمَاءِ وَغَمَزُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرَعِي عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كَفِضَةٍ عَلَى
 مَلْحُودَةٍ أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ أَتَبْكُونَ وَتَنْتَجِبُونَ إِيَّيَ وَاللَّهِ فَأَبْكَوْا كَثِيرًا وَاصْحَكُوا
 قَلِيلًا فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَشَدَّ نَارِهَا وَلَنْ تَرَحُّضُوهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا أَبَدًا وَأَنْتَى تَرَحُّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَسَيِّدِ شَدَّ بَابِ
 أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ وَمَفْرَعِ نَارِلَتِكُمْ وَمَنَارِ حُجَّتِكُمْ وَمَدْرَةِ سُنَّتِكُمْ أَلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ وَبُعْدًا لَكُمْ وَسُحْقًا فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَتَبَّتِ
 الْأَيْدِي وَخَسِرَتِ الصَّفْقَةُ وَبُؤْتُمْ بِغَضَبِ فَضِيلَتِي فِي شِمَا هَسْتُمْ بِجَزَلِ لَافٍ وَكَزَافٍ وَآلُودِغِي وَسِينِهِ هَايَ بِرُكِينِهِ، بِظَاهِرِ هَمِچُونَ زَنَانِ كَنِيزِ
 تَمَلَّقِ گُو، وَبِبَاطِنِ هَمِ چُونِ دَشْمَنَانِ: سَخْنِ چِينِ يَا مَانَنْدِ سَبْزِ بَهَائِي هَسْتِيدِ كِهْ بِرِ مَنجَلَابِ هَا رُونِيدِهْ وَيَا نَقْرَهْ اِي كِهْ بَا آنِ قَبْرِ مَرْدِهْ رَا بِيَارِ اِينْدِ
 بَدَانِيدِ كِهْ بَرَايِ آخِرْتِ خُوِيَشِ كَرْدَارِ زَشْتِي اَزِ پِيَشِ فَرَسْتَادِيدِ كِهْ بِهْ خَشْمِ خَدَاوَنْدِ كَرَفْتَارِ وَدَرِ عَذَابِ جَاوِيدِ خَوَاهِيدِ مَانَنْدِ، آيَا كَرِيهْ مِيكْنِيدِ؟ وَ
 فَرِيَادِ بَكْرِيهْ بَلَنْدِ كَرْدِهْ اِيدِ؟ آري بَخْدَا بَايَسْتِي زِيَادِ كَرِيهْ كْنِيدِ وَكَمْتَرِ بَخْنِيدِيدِ كِهْ دَامَنْ خُوِيَشِ رَا بِهْ عَارِ وَنَنْگِي آلُودِهْ نَمُودِهْ اِيدِ كِهْ هَرْكَزِ شَسْتِ
 وَشُوِيَشِ نَتَوَانِيدِ كَرْدِ، چَسَانِ تَوَانِيدِ شَسْتِ خُونِ پَسْرِ خَاتِمِ نَبُوْتِ وَ مَعْدِنِ رَسَالَتِ رَا؟ خُونِ سُرُورِ جَوَانَانِ اِهْلِ بَهِيْشْتِ وَ پِنَاهِ نِيكَانِ شِمَا وَ
 كَرِيْزْگَاهِ پِيَشِ اَمْدِهَايِ نَاگُوَارِ شِمَا وَ جَايْگَاهِ نُوْرِ حُجَّتِ شِمَا وَ بَزْرُگِ وَ رَهْبِرِ قَوَانِيْنِ شِمَا رَا بَدَانِيدِ كِهْ گَنَاهِ زَشْتِي رَا مَرْتَكَبِ مِيشُوِيْدِ اَزِ رَحْمَتِ
 خَدَا دُورِ بَاشِيْدِ وَ نَابُودِ شُوِيْدِ كِهْ كُوشِشِ هَا بَهْدَرِ رَفْتِ وَ دَسْتِهَايِ شِمَا اَزِ كَارِ بَرِيْدِهْ شَدَّ وَ دَرِ سُوْدَايِ خُودِ زِيَانِ دِيْدِيدِ وَ بَخَشْمِ خَدَا كَرَفْتَارِ
 شَدِيدِ وَ سَكَّةُ

مِنَ اللَّهِ وَصَدَّ رَبَّتْ عَلَيْكُمُ الدَّالَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ وَيُلْكُمُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَ تَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرَيْتُمْ وَ أَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أُبْرُزْتُمْ وَ أَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ وَ أَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ انْتَهَكْتُمْ وَ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَدَّ لِعَاءَ عَنَقَاءَ سَوَاءَ فُقَمَاءَ وَ فِي بَعْضِهَا خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ كَطِلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مِلءِ السَّمَاءِ أَ فَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتْ السَّمَاءُ دَمًا وَ لِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَحْزَى وَ أَنْتُمْ لَا تُنصَرُونَ فَلَا يَسْتَحْفِنَنَّكُمُ الْمَهْلُ فَإِنَّهُ لَا يَحْفِزُهُ الْبِدَارُ وَ لَا يَخَافُ فَوْتُ الثَّارِ وَ إِنَّ رَبَّكُمْ لِبَالِمِرْصَادٍ .

قَالَ الرَّأْوِي:

فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حَيَارَى يَبْكُونَ وَ قَدْ وَصَّ عُوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ رَأَيْتُ شَيْخًا وَاقِفًا إِلَى جَنِبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ هُوَ يَقُولُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي كُهُولُكُمْ خَيْرُ الْكُهُولِ وَ شَدَّ بَابَكُمْ خَيْرُ خَوَارِي وَ بَدَبَخْتِي بِنَامِ شَمَا زَدَهْ شَدَّ، وَ أَيُّ بَرِّ شَمَا أَيُّ مَرْدَمِ كُوفَةٍ، مِيدَانِيدِ چَه جُغْرِي از رَسُولِ خُدَا بَرِيدِيدِ وَ چَه پَرْدَه نَشِينِي از حَرْمَشِ بِيرون كَشِيدِيدِ؟ وَ چَه خُونِي از او رِيخْتِيدِ؟ وَ چَه احْتِرَامِي از او هَتَكِ كَرْدِيدِ؟ بَطُورِ مَسَلِّمِ كَارِي كَرْدِيدِ بَسِ بَزْرَگِ وَ سَخْتِ وَ زَشْتِ وَ نَارِوَا وَ خَشُونَتِ آمِيزِ وَ شَرْمِ آوَرِ بَلْبِرِيزِي زَمِينِ وَ گَنجَايشِ آسْمَانِ، بَرَايِ شَمَا شَكْفَتِ آوَرِ اسْتِ كِه آسْمَانِ دَرِ اَيْنِ جَرِيَانِ خُونِ بَارِيدِ؟ هِمَانَا شَكْنَجَهْ عَالَمِ آخِرَتِ نَنگِينِ تَرِ اسْتِ وَ كَسِي شَمَا رَا يَارِي نَخَوَاهِدِ كَرْدِ از مِهَلْتِي كِه بَشَمَا دَادَهْ شَدَهْ اسْتِفَادَهْ نَكْنِيدِ كِه پِيشِي گَرَفْتِنِ شَمَا خُدَا رَا شَتَابَزْدَهْ نَمِيكَنْدِ وَ از دَرگَزَشْتِ انْتِقَامِ تَرَسَدِ كِه پُرُورْدِگَارِ شَمَا دَرِ كَمِينِ گَاهِ اسْتِ .

راوی گفت: بخدا قسم آن روز مردم را دیدم که حیران و سرگردان میگریستند و از حیرت انگشت بدنشان میگزیدند پیرمردی را دیدم در کنارم ایستاده بود آنقدر گریه میکرد که ریشش تر شده بود و میگفت:

ص: 148

الشَّبَابِ وَنِسَاؤِكُمْ خَيْرَ النِّسَاءِ وَنَسَلُكُمْ خَيْرَ نَسْلِ لَا يُحْزَى وَلَا يُبْزَى .

6,4,3 28- وَرَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

6 خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصُّغْرَى بَعْدَ أَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ فَقَالَتْ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى وَزِينَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى أَحْمَدُهُ وَأُومِنُ بِهِ وَآتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَّ أَوْلَادَهُ ذُبُحُوا بِشَطِّ الْفُرَاتِ بِغَيْرِ ذَحْلِ وَلَا تَرَاتِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكَذِبَ أَوْ أَنْ أَقُولَ عَلَيْكَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَحَدِ الْعُهُودِ لَوْ صَدَّقَهُ عَلَيْهِ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْ لُوبِ حَقُّهُ الْمَقْتُولِ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وَوَلَدُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فِيهِ مَعَشَرٌ مُسَلِّمَةٌ بِالسِّنْتِهِمْ تَعْسَاءُ پدر و مادرم بقران شما پیران شما بهترین پیران و جوانان شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنان و نسل شما بهترین نسل است نه خوار میگردد و نه شکست پذیر است.

زید بن موسی روایت کرده است: که پدرم از جدم نقل کرد: که فاطمه صغری از کربلا که رسید خطبه ای خواند و فرمود: سپاس خدای را بشماره ریگها و سنگها، و به گرانی از عرش تا خاک، سپاس او گویم و ایمان باو دارم و توکل باو کنم و گواهی دهم که بجز خداوند یکتای بی انباز خدائی نیست و محمد بنده و فرستاده او است و فرزندان او در کنار رود فرات بدون سابقه دشمنی و کینه سر بریده شدند، بار الها من پناه بتو میبرم که دروغی بر تو به بندم و یا سخنی بگویم بر خلاف آنچه فرو فرستاده ای در باره پیمانهای که برای وصی پیغمبر علی بن ابی طالب گرفتی همان علی که حقتش را ربودند و بی گنااهش کشتند چنانچه فرزندش را دیروز در

لِرءُوسِهِمْ مَا دَفَعْتُ عَنْهُ صَنِيمًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبِضْتَهُ إِلَيْكَ مَحْمُودَ النَّقِيبَةِ طَيِّبَ الْعَرَبِ كَةِ مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ مَشْهُورَ الْمَدَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا عَذْلٌ عَازِلٌ هَدَيْتَهُ اللَّهُمَّ لِلْإِسْلَامِ صَ غَيْرًا وَ حَمَدَتْ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا وَ لَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَ لِرَسُولِكَ حَتَّى قَبِضْتَهُ إِلَيْكَ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ رَضِيئَةً فَاحْتَرْتَهُ فَهَدَيْتَهُ إِلَى صِدْقِ رَاطِ مُسْتَقِيمٍ أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْغَدْرِ وَالْخِيَلَاءِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ ابْتِلَانَا اللَّهُ بِكُمْ وَ ابْتِلَاكُمْ بِنَا فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسَنًا وَ جَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَ خَانَهُ أَيْ مِنْ خَانَةِ خُدَا كَشْتَنَد وَ جَمْعِي كَه بَزْبَانِ اِظْهَارِ مُسْلِمَانِي مِيكَرْدَنَد حَاضِرِ بُوْدَنَد اِي خَاكِ بَرِ سَرِشَانِ كِه اَز فِرْزَنَدِ عَلِي نِه دَر زَنَدِگِي اَش سَتْمِي رَا بَازِ دَاشْتَنَد وَ نِه بِه هَنگَامِ مَرگِ يَارِي اَش نَمُودَنَد تَا اَنكَه رُوحِ اُورَا بَازِ گِرَفْتِي دَر حَالِي كِه سَرِشْتِي دَاشْتِ پَسَنَدِيْدِه وَ طِينْتِي دَاشْتِ پَاكُ، فِضَائِلِ اِخْلَاقِي اَش مَعْرُوفِ هَمْمِه، وَ عَقَايِدِ نِيكَ اَش مَشْهُورِ جِهَانِ، دَر رَاهِ تُو بَارِ اَلْهَا تَحْتِ تَأْثِيْرِ سَرِزْنَشِ هِيْجِ مَلَامَتِ گُوْنِي قَرَارِ نَگِرْفَتِ تُو بَارِ اَلْهَا وَ رَا اَز كُوْدَكِي بَاسَلَامِ رَهْبَرِي فِرْمُوْدِي، وَ چُونِ بَزْرگِ شَدِ خِصَالِ نِيكُوِيْشِ عَطَا فِرْمُوْدِي، هَمْوَاْرِه بُوْظِيْفَه خِيْر خَوَاْهِي نَسَبْتِ بَتُو وَ پِيْغَمْبَرْتِ قِيَامِ مِيكَرْدِ تَا اَنكَه بَسُوِي خُوِيْشِ اُورَا بَازِ گِرَفْتِي دَر حَالِي كِه اَز دُنْيَا رُو گِرْدَانِ بُوْدِ وَ حِرْصِي بَدِنْيَا نَدَاشْتِ وَ بَآخِرْتِ رَاغِبِ بُوْدِ، دَر رَاهِ تُو جِهَادِ مِيكَرْدِ تَا تُو اَز اُو خُوْشَنُودِ گِشْتِي وَ اُورَا بَرگَزِيْدِي وَ بَرَاهِ رَاسْتِ رَهْنَمُوْدَشِ شَدِي.

أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْغَدْرِ وَالْخِيَلَاءِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ ابْتِلَانَا اللَّهُ بِكُمْ وَ ابْتِلَاكُمْ بِنَا فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسَنًا وَ جَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَ خَانَهُ أَيْ مِنْ خَانَةِ خُدَا كَشْتَنَد وَ جَمْعِي كَه بَزْبَانِ اِظْهَارِ مُسْلِمَانِي مِيكَرْدَنَد حَاضِرِ بُوْدَنَد اِي خَاكِ بَرِ سَرِشَانِ كِه اَز فِرْزَنَدِ عَلِي نِه دَر زَنَدِگِي اَش سَتْمِي رَا Bَازِ Dَاشْتَنَد وَ Nِه Bِه Hَنگَامِ Mَرگِ Yَارِي اَش Nَمُودَنَد Tَا اَنكَه Rُوحِ اُورَا Bَازِ گِرَفْتِي Dَر حَالِي Kِه Sَرِشْتِي Dَاشْتِ پَسَنَدِيْدِه وَ طِينْتِي Dَاشْتِ پَاكُ، فِضَائِلِ اِخْلَاقِي اَش مَعْرُوفِ هَمْمِه، وَ عَقَايِدِ نِيكَ اَش مَشْهُورِ جِهَانِ، Dَر رَاهِ Tُو Bَارِ اَلْهَا Tَحْتِ Tَأْثِي'Rِ Sَرِزْنَشِ Hِيْجِ Mَلَامَتِ گُوْنِي Qَرَارِ نَگِرْفَتِ Tُو Bَارِ اَلْهَا وَ Rَا اَز Kُوْدَكِي Bَاسَلَامِ Rَهْبَرِي Fِرْمُوْدِي، وَ چُونِ Bَزْرگِ شَدِ خِصَالِ نِيكُوِيْشِ عَطَا Fِرْمُوْدِي، هَمْوَاْرِه Bُوْظِيْفَه خِيْر خَوَاْهِي نَسَبْتِ Bَتُو وَ پِيْغَمْبَرْتِ قِيَامِ Mِيكَرْدِ Tَا اَنكَه Bَسُوِي خُوِيْشِ اُورَا Bَازِ گِرَفْتِي Dَر حَالِي Kِه اَز دُنْيَا Rُو گِرْدَانِ Bُوْدِ وَ حِرْصِي Bَدِنْيَا نَدَاشْتِ وَ Bَآخِرْتِ Rَاغِبِ Bُوْدِ، Dَر Rَاهِ Tُو جِهَادِ Mِيكَرْدِ Tَا Tُو اَز اُو خُوْشَنُودِ گِشْتِي وَ اُورَا Bَرگَزِيْدِي وَ Bَرَاهِ Rَاسْتِ رَهْنَمُوْدَشِ شَدِي.

فَهَمَّهُ لَدِينَا فَحَنُّ عَيْبَةٍ عِلْمِهِ وَعَاءٌ فَهَمِهِ وَحِكْمَتِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَفَضَّلَنَا بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلاً بَيِّنًا فَكَذَّبْتُمُونَا وَكَفَرْتُمُونَا وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَأَمْوَالَنَا نَهَبًا كَأَنَّنا أَوْلَادُ تَرْكِ وَكَأبِلٌ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ وَسَيُؤْفِكُمْ تَقَطَّرُ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِحَقِّهِ مُتَّعِدَةً قَرَّتْ لِدَلِكِ عِيُونُكُمْ وَفَرَحَتْ قُلُوبُكُمْ أَفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَمَكْرًا مَكْرُتُمْ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ فَلَا تَدْعُونَكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِلَى الْجَدَلِ بِمَا أَصَدَّبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَنَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ أَمْوَالِنَا فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَالرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا نَبِغُوا بِمَا نَبِغُوا وَفَهْمٌ رَا نَزْدَ مَا قَرَارِ دَادِ پَسَ مَا جَايِگَاهِ دَانِشِ وَ مَحَلِّ فَهْمِ وَ حَكْمَتِ اَوْثِيمِ وَ بَرِ بِنْدِگَانِ خِدا دَر شَهْرَهَايِ زَمِينِ حِجَّةِ خِدا وَنَدِيمِ خِدا مَا رَا بَه بَزَرْگِوَارِي خُوِيشِ عَزَّتِ وَ اِحْتِرَامِ بَخْشِيْدِه وَ بَوَاسِطَهٗ پِيْغَمْبَرِشِ مُحَمَّدِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَا رَا بَرِ بَسِيَارِي اَزِ مَرْدَمِ فَضِيْلَتِي اَشْكَارِ عِنَايَتِ فَرْمُوْدِه اَسْتِ ولى شِما مَا رَا تَكْذِيْبِ كَرِيْدِ وَ كَافِرَانِ خِواْنِديْدِ وَ جَنْگِ بَا مَا رَا حِلَالِ شِمْرِيْدِ وَ دَارَانِي مَا رَا بِيْغْمَا بَرِيْدِ گوئیِ مَا اَهْلِ تَرْکِستَانِ وَ کَابِلِ بُوْدِيْمِ هَمِ چِناَنِ کِه دِيروزِ جَدِّ مَا رَا کَشْتِيْدِ شِمْشِيْرَهَايِ شِما بَخِواَطِرِ کِيْنَهٗ دِيْرِيْنِه اِي کِه اَزِ مَا دَاشْتِيْدِ اَزِ خِواْنِ مَا اَهْلِ بِيْتِ خِواْنِ چِکَاَنِ اَسْتِ، چِشْمَهَايِ شِما رِوشِنِ!! دِلْتَاَنِ شادا!! بَا اِيْنِ دِرِوْعِي کِه بَرِ خِدا بَسْتِيْدِ وَ نِيْرِنِگِي کِه بَا خِدا کَرِيْدِ وَ خِدا بَهْتَرِيْنِ مَکْرِکَنْدِه هَا اَسْتِ مِبادا اَزِ خِواْنِي کِه اَزِ مَا رِيخْتِيْدِ وَ اَمْوَالِي کِه اَزِ مَا بَدَسْتِ شِما اِفْتادا خِوشْحَالِ باشِيْدِ کِه اِيْنِ مِصِيْبَتِ هَايِ بَزَرْگِ وَ مَحْنَتِ هَايِ شِگْرِفِ کِه بَمَا رَسِيْدِه پِيْشِ اَزِ اِيْنِکِه بَرِ مَا بَرَسَدِ دَرِ تَقْدِيْرِ اِهْلِي بُوْدِ وَ اِيْنِ

أَنَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ تَبَّأَ لَكُمْ فَانْتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ فَكَأَن قَدْ حَلَّ بِكُمْ وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِمَاتٌ فَيَسَّ حَتِّكُمْ بِعَذَابٍ وَ
 يُذِيقُ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثُمَّ تَخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمْوْنَا أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَيَلْكُمْ أَتَدْرُونَ أَيَّةُ يَدٍ طَاعَتْنَا
 مِنْكُمْ وَ أَيَّةُ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا أَمْ بِأَيَّةِ رَجُلٍ مَشَى يَتَّبِعُنَا إِلَيْنَا تَبْعُونَ مُحَارِبَتَنَا وَاللَّهِ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ وَ غَلِظَتْ أَكْبَادُكُمْ وَ طَبَعَ عَلَى أَفْئِدَتِكُمْ وَ خَتَمَ
 عَلَى سَمْعِكُمْ وَ بَصَرَ رُكْمٍ وَ سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانَ وَ أَمَلَى لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِكُمْ غِشَاوَةً فَأَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ فَتَبَّأَ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَيُّ تَرَاتٍ
 لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَبْلَكُمْ وَ دُخُولِ [دُخُولٍ] لَهُ لَدَيْكُمْ بِرِ خُدا آسان است تا بر آنچه از دست شما رفته است اسفناك نباشيد و بر
 آنچه بشما رسیده فرحناك نگرديد و خداوند هر کسی را که متکبر و خود فروش باشد دوست نمیدارد، مرگ بر شما، در انتظار لعنت و عذاب
 باشید، آنچه از نزدیک است که گویی بر شما فرود آمده است و عذابهایی از آسمان بدنبال هم فرو میریزد که شما را نابود کند و شما را
 بچنگال يك دیگر گرفتار نماید و سپس در نتیجه ستمی که روا داشتید بشکنجه دردناك روز رستاخیز، جاوید خواهید بود، هان که لعنت خدا
 بر ستمکاران باد وای بر شما میدانید چه دستی از شما بر ما طغیان نمود؟ و چه کسی بجنگ ما شتافت؟ یا بچه پائی بسوی ما آمدید که
 میخواستید با ما بجنگید؟ بخدا قسم دلهای شما سخت و جگر شما سیاه شده و دریچه دلهای شما بسته و بر گوش و چشم شما مهر غفلت
 زده شده است و شیطان شما را فریب داده و بارزوهای دراز مبتلا نموده و بر چشم شما پرده کشیده است که راه را نمی یابید، مرگ بر شما
 ای اهل کوفه چه کینه ای از رسول خدا در شما بود؟ و چه دشمنی با او داشتید؟ که این

بِمَا عَزَدْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ جَدِّي وَبَنِيهِ وَعَثَرْتَهُ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ فَافْتَحَرَ بِدَلِكِ مُفْتَحِرٌ وَقَالَ - نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِي عَلِيٍّ *** بِسَ يُوْفٍ
هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحٍ

*** وَ سَيِّئًا نِسَاءَهُمْ سَيِّئِ تَرْكِ وَ نَطْحَانَاهُمْ فَأَيَّ نِطَاحٍ

بِفِيكَ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكُتُبُ وَالْأَثَلُ افْتَحَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمِ رِكَاهُمْ اللَّهُ وَ طَهَّرَهُمُ اللَّهُ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ فَانْظُرْ وَ أَقْعَ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ فَإِنَّمَا لِكُلِّ
أَمْرٍ مَا كَسَبَ وَ مَا قَدَّمْتَ يَدَاهُ أَحْسَدُ دُتْمُونًا وَ يَلًا لَكُمْ عَلَى مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ - چنين با برادرش و جدّم علی بن ابی طالب و فرزندان و خاندان
پاك و برگزیده اش كینه و روزی نمودید تا آنجا كه فخركننده ای بر خود میبالیید و همی گفت:

كشتیم ما بچنگ علی را و آل او *** با تیغهای هندی و طعن سنان خویش

زنهایشان اسیر نمودیم همچو ترك *** رزمی چنين ندیده کسی از دشمنان خویش

ای خاك بر دهند كه چنين گفتمی بكشتن مردمی بالیدی كه خداوند آنان را پاك و پاكیزه فرموده و پلیدی را از آنان برده دهان بر بند و بر جای
خود بنشین آنچنان كه پدرت نشست كه برای هر كس همان است كه بدست آورده و پیش فرستاده وای بر شما آیا بر آنچه خداوند ما را
فضیلت بخشیده حسد میورزید؟

ص: 153

فَمَا دُئِبْنَا إِنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا *** وَبَحْرُكَ سَاجٍ مَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ قَالَ 6 فَازْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَالْخَيْبِ-
[النَّخِيبِ] وَقَالُوا حَسْبُكَ يَا ابْنَ الطَّيِّبِينَ فَقَدْ أَحْرَقْتَ قُلُوبَنَا وَأَنْصَجْتَ نُحُورَنَا وَأَضْرَمْتَ أَجْوَافَنَا فَسَكَتَتْ قَالَ:

6 وَحَطَبَتْ أُمَّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَرَاءِ كَلْتِهَا رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ فَقَالَتْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ سَوَاءٌ لَكُمْ مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ
حُسَيْنًا وَقَتَلْتُمُوهُ وَأَنْتَهَبْتُمْ أَمْوَالَهُ وَوَرِثْتُمُوهُ وَسَيَّئْتُمْ نِسَاءَهُ وَنَكَبْتُمُوهُ فَتَبًّا لَكُمْ وَسُحْقًا وَيْلَكُمْ أَ تَدْرُونَ أَيُّ دَوَاهٍ دَهَتْكُمْ وَأَيُّ وَزْرِ عَلَى ظُهُورِكُمْ
حَمَلْتُمْ وَأَيُّ مَا رَا جَرَمٍ غَرَّكُمْ دُونَ هَذَا مَا بَرَّكُمْ *** ساغر ز ما پر است و تهی مانده از رقیب

این فضل الهی است که بر هر کس بخواهد عطا می فرماید و خداوند صاحب فضلی است عظیم و کسی که خداوند برای او نوری قرار
ندهد نوری دیگر نخواهد داشت.

راوی گفت: صداها بگریه و شیون بلند شد و گفتند: ای دختر پاکان پس کن که دلهای ما را سوزاندی و گلوهای ما بسوخت و اندرون ما آتش
گرفت پس آن بانو ساکت شد.

راوی گفت: آن روز امّ کلثوم دختر علی از پس پرده نازکی در حالی که با صدای بلند گریه میکرد خطبه ای خواند و گفت: ای مردم کوفه
رسوایی بر شما چرا حسین را خوار نمودید و او را کشتید؟ و اموالش

دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا وَ أَيْ كَرِيمَةٍ أَصَدَّبْتُمُوهَا وَ أَيْ صَبِيَّةٍ سَلَبْتُمُوهَا وَ أَيْ أَمْوَالٍ أَنْتَهَبْتُمُوهَا فَتَلْتُمُ خَيْرَ رَجَالَاتٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نَزَعَتِ الرَّحْمَةُ مِنْ قُلُوبِكُمْ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْفَائِزُونَ وَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ثُمَّ قَالَتْ:

فَتَلْتُمُ أَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لَكُمْ

سَتُجْزَوْنَ نَارًا حَرْهَا يَتَوَقَّدُ

*** سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكَهَا

وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ

را بتاراج بردید و از آن خود دانستید و زنان حرمش را اسیر نمودید و آزار و شکنجه اش نمودید مرگ و نابودی بر شما باد ای وای بر شما آیا میدانید چه بلائی دامنگیر شما شد؟ و چه بار گناهی بر پشت کشیدید؟ و چه خونهای ریختید؟ و با چه بزرگواری رویرو شدید؟ و از چه کودکانی لباس ربودید؟ و چه اموالی بتاراج بردید؟ بهترین مردان بعد از رسول خدا را کشتید و دلسوزی از کانون دل شما رخت بر بست هان که حزب خداوند پیروز است و حزب شیطان زیان کار، سپس اشعاری بدین مضمون فرمود:

بکشتید از من برادر که بادا *** بکیفر شما را عذابی فروزان

چو گشتید خون ریز خون حرامی *** بحکم خدا و رسول و بقرآن

أَلَا فَاْبْشِرُوا بِالنَّارِ إِنُّكُمْ غَدًا

لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تُخَلَّدُوا

*** وَإِنِّي لَأَبْكِي فِي حَيَاتِي عَلَى أَخِي

عَلَى خَيْرٍ مِّنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولَدُ

*** بِدَمْعٍ غَرِيظٍ مُسْتَهْلٍ مُكْفَكَفٍ

عَلَى الْخَدِّ مَنِّي دَائِمًا لَيْسَ يَجْمُدُ.

قَالَ الرَّأْوِي:

فَضَحَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّوْحِ وَ نَشَرَ النِّسَاءُ شُعُورَهُنَّ وَ وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَى رُءُوسِهِنَّ وَ خَمَشْنَ وُجُوهَهُنَّ وَ ضَرَبْنَ خُدُودَهُنَّ وَ دَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ وَ بَكَى الرَّجَالُ وَ نَتَفَوْا لِحَاهُمْ فَلَمْ يَرِ بَاكِئَةً وَ بَاكِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ.

بشارت باتش شما را که فردا *** بدوزخ بمانید جاوید سوزان

بعمری برادر ز مرگت بنالم *** که بودی به از هر که پرورده دامان

بریزند اشکی چنان دیدگانم *** که هرگز نخشکنند چون چشمه ساران

راوی گفت: مردم صدا بگریه و نوحه بلند کردند و زنان گیسوان پریشان نمودند و خاک بر سر ریختند و صورت بناخن خراشیدند و سیلی بصورت خود میزدند و صدا بوا و یلا بلند کردند و مردان بگریه افتادند و ریشها کردند و از آن روز بیشتر هیچ مرد و زنی گریان دیده نشد.

ص: 156

ثُمَّ إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْمَأَ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا فَسَكُتُوا فَقَامَ قَائِمًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ 4 أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ بِنَفْسِي أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَهَكَتَ حُرْمَتَهُ وَ سَدَّ لِبَتَّ نِعْمَتَهُ وَ أَنْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِسَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلِ وَ لَا تَرَاتِ أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا أَيُّهَا النَّاسُ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَيَّ أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ أَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ فِتْنًا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءَ لِرَأْيِكُمْ بَأْيَةٍ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذْ يَقُولُ لَكُمْ قَتَلْتُمْ عَشْرَتِي وَ أَنْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسَّتُمْ مِنْ أُمَّتِي - سپس زین العابدین اشاره فرمود که ساکت شوید همه ساکت شدند بپا خواست و خدای را سپاس گفت و ثنا خواند و نام پیغمبر برد و بر وی درود فرستاد سپس گفت: ای مردم هر که مرا شناخت که شناخته است و هر که نشناخت من خود را باو معرفی میکنم من علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالبم من فرزند کسی هستم که احترامش هتک شد و اموالش ربوده شد و ثروتش بتاراج رفت و اهل و عیالش اسیر شد من فرزند کسی هستم که او را در کنار رود فرات بی سابقه کینه و عداوت سر بریدند من فرزند کسی هستم که او را با شکنجه کشتند و همین فخر او را بس ای مردم شما را بخدا سوگند میدانید که شما بودید بر پدرم نامه نوشتید و فریض دادید؟ و با او پیمان بستید و بیعت نمودید و بجنگش پرداختید مرگ بر شما با این کرداری که از پیش برای خود فرستادید و رسوائی بر این رأی شما

فَازْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَلَكْتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 4 رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً قَبِلَ نَصِيحَتِي وَحَفِظَ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةً حَسَنَةً فَقَدْ أَلُوْا بِأَجْمَعِهِمْ نَحْنُ كُلُّنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِدِمَامِكَ غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكَ وَلَا رَاغِبِينَ عَنْكَ فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ يَرْحَمَكَ اللَّهُ فَإِنَّا حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَسِلْمٌ لِسِلْمِكَ لِنَأْخُذَنَّ يَزِيدَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَتَبْرَأُ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَظَلَمْنَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 4 هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَيُّهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ حَيْلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ أَ تُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَيَّ أَبَائِي مِنْ قَبْلُ كَلًّا وَبِأُجْحَبِ دَيْدِ أَيْ بَرُوِي رَسُولِ خُدا نِگاهِ خُواهِدِ كُرد؟ هِنِگامِي كِه بِشِما بِگُويِد: چُون عَترتِ مِرا كِشْتِه ايد و اِحْتِرامِ مِرا هِتْكَ كُردِه ايد از اَمّتِ مَن نِستيد رَاوِي گُفْت: صِداها از هِر طِرفِ بَرخاست و بِيكديگِر مِگُفْتند ناپُود شِده ايد و نِميدانيد پَس حِضرتِ فَرمود: خُداوند رَحمتِ كُند كِسي رَا كِه نِصيحتِ مِرا بِپذيرِد و سِفاَرشِ مِرا دَر بارِۀ خُدا و رِسولِ او و اهلِ بِيْتِ رِسولِ خُدا نِگِهداري كُند كِه رِسولِ خُدا بَرايِ ما نِيكو پِيشوايِ است هِمگِي گُفْتند: اِي فَرزندِ رِسولِ خُدا ما هِمگِي گُوشِ بفرمانِ تُوئيم و فَرمانبَردارِ و نِگِهدارِ اِحْتِرامِ و اَبرويِ تُو و نِسبتِ بَتُو عِلاقِمَنديم و رُوگردانِ نِستيم هِر دِستوريِ داري بفرما خُداوند تُو را رَحمتِ كُند كِه ما با دِشمنِ تُو جِنگِي هِستيم و با صِلحِ كُنندهِ تُو صِلحِ جُو بطورِ مِسلّمِ از يَزِيدِ مِلعونِ بازخواستِ مِيكُنيم و از كِسي كِه نِسبتِ بَتُو و ما ستمِ نِموده بيزاريم حِضرتِ فَرمود: هِرگِز، هِرگِز. اِي مِردمِ نِيرِنِگِ باز و حِيلهِ گِر بخواستِه هايِ دِلِ خُويشِ نخواستِه رِسيدِ تَصمِيمِ داري مِرا نيز فَريبِ دِهيد؟ چنانچِه پِدرانمِ رَا

رَبِّ الرَّاقِصَاتِ فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَدْمِلُ قُتِلَ أَبِي صَمَوَاتُ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْأُمْسِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ وَلَمْ يُنْسَى تُكَلُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ
تُكَلُّ أَبِي وَبَنِي أَبِي وَوَجْدُهُ بَيْنَ لَهَاتِي وَمَرَارَتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَحَلْقِي وَغَضَبُهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي وَ مَسْأَلَتِي أَنْ تَكُونُوا لَنَا وَلَا عَلَيْنَا
ثُمَّ قَالَ:

4 لَا غَرْوَ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَسَيَحُهُ

قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَأَكْرَمَ

*** فَلَا تَقْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي

أُصِيبَ حُسَيْنٌ كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا

از پیش فریب دادید، بخدای (شتران رهوار در راه حج) (1) سوگند که چنین چیزی نخواهد شد هنوز زخم دل بهبودی نیافته است دیروز بود
که پدرم را با افراد خانواده اش کشتید هنوز مصیبت رسول خدا و داغ پدرم و فرزندان پدرم فراموش نشده است هنوز این غصه ها گلوگیر
من است و این اندوهها در سینه ام جوشان و دلم از این غمها خروشان است آنچه از شما میخواهم این است که نه بسود ما باشید و نه
بزیان ما سپس اشعاری بدین مضمون فرمود:

نیست عجب کر حسین کشته شد از ظلم *** زانکه علی کشته گشت و بودی بهتر

شاد چرا کوفیان ز کشتن مائید؟ *** کاین گنه از هر گناه باشد برتر

ص: 159

1- سوگندی است متعارف و معمول نزد عربها: مترجم

فَتَبِيلُ بِسَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ

جَزَاءُ الَّذِي أَرْدَاهُ نَارَ جَهَنَّمَ

ثُمَّ قَالَ 4 رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسٍ فَلَا يَوْمَ لَنَا وَلَا يَوْمَ عَلَيْنَا.

قَالَ الرَّاوي:

ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ لِلنَّاسِ وَ أذِنَ إِذْنًا عَامًّا وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أُدْخِلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ صَبِيَّانَهُ إِلَيْهِ فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَّكِرَةً فَسَدَّ أَلَّ عَنْهَا فَقِيلَ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَقْبَلَ إِلَيْهَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَ حَكْمَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَحْدُوْتَكُمْ فَقَالَتْ إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَتْ مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا- كَشْتَهُ لَبَّ آبِ گشت من بفدایش *** آتش دوزخ كشنده اش را كیفر

سپس فرمود: ما سر بسر راضی هستیم نه روزی بسود ما باشید و نه روز دیگر بزبان ما.

راوی گفت: سپس ابن زیاد در کاخ اختصاصی خود نشست و بار عام داد و سر حسین را آوردند و در برابرش گذاشتند و زنان و کودکان حسین را بمجلس اش آوردند زینب دختر علی علیه السلام بطور ناشناس گوشه ای بنشست ابن زیاد پرسید این زن کیست؟ گفته شد: زینب دختر علی علیه السلام است. ابن زیاد روی بزینب نموده و گفت: سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و دروغ شما را در گفتارتان نمایاند زینب فرمود: فقط فاسق رسوا می شود و بد کار دروغ میگوید و او دیگری است نه ما، ابن زیاد گفت: دیدی خدا با برادر و خاندانت چه کرد؟ فرمود: بجز خوبی

هُؤَلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتَحَاجُّ وَ تُحَاصِمُ فَأَنْظِرْ لِمَنْ يَكُونُ الْفَلْحُ يَوْمَئِذٍ هَبْلَتَكَ أُمُّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ .

قَالَ الرَّأْوِي:

فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ كَانَهُ هَمَّ بِهَا فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حَرْيِثٍ إِنَّهَا امْرَأَةٌ وَ الْمَرْأَةُ لَا تُؤْخَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنْطِقِهَا فَقَالَ لَهَا ابْنُ زِيَادٍ لَقَدْ شَفَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاعِيَتِكَ الْحَسَنِ وَ الْعَصَاةِ الْمَرَدَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَتْ لِعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي وَ قَطَعْتَ فَرْعِي وَ اجْتَنَنْتَ أَصْلِي فَإِنْ كَانَ هَذَا شَأْنًا فَكَيْفَ اسْتَفَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ هَذِهِ سَجَاعَةٌ وَ لِعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا سَجَاعًا فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرْأَةِ وَ السَّجَاعَةِ.

ندیدم اینان افرادی بودند که خداوند سرنوشت شان را شهادت تعیین کرده بود لذا آنان نیز بخوابگاه های ابدی خود رفتند و بهمین زودی خداوند، میان تو و آنان جمع کند تا تو را بمحاکمه کشند بنگر تا در آن محاکمه پیروزی که را خواهد بود؟ مادرت بعزایت بنشیند ای پسر مرجانه، راوی گفت:

ابن زیاد خشمگین شد آنچنان که که گوئی تصمیم کشتن زینب را گرفت عمرو بن حریث بابن زیاد گفت: این، زنی بیش نیست و زن را نباید بگفتارش مؤاخذه کرد ابن زیاد بزینب گفت: از حسین گردن کش ات و از افرادی که فامیل تو بودند و از مقررات سرپیچی میکردند خداوند دل مرا شفا داد، زینب فرمود: بجان خودم قسم، که تو بزرگ فامیل مرا کشتی و شاخه های مرا بریدی و ریشه مرا کندی اگر شفای دل تو در این است باشد، ابن زیاد گفت: این زن چه با قافیه سخن میگوید و بجان خودم که پدرش نیز شاعری بود قافیه پرداز، زینب فرمود: ای پسر زیاد زن را با قافیه

ثُمَّ التَّفَّتَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقِيلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ فَقَالَ أَلَيْسَ وَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ 4 اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ أَلَيْكَ جُرْأَةٌ عَلَى جَوَابِي أَذْهَبُوا بِهِ فَاصْزُؤُوا عَنْقَهُ فَسَمِعَتْ بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنَبُ فَقَالَتْ يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تَبْقِ مِنَّا أَحَدًا فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعَمَّتِهِ 4 يَا عَمَّةَ حَتَّى أَكَلِمَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ 4 بِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكَرَامَتَنَا الشَّهَادَةُ.

پردازی چکار؟ پس ابن زیاد روی بعلی بن الحسین کرده و گفت: این کیست؟ گفته شد: علی بن الحسین است گفت: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟ حضرت فرمود: برادری داشتم که نامش علی بن الحسین بود مردم او را کشتند گفت، بلکه خدایش کشت. علی علیه السلام آیه ای از قرآن خواند بدین مضمون که خداوند جانها را بهنگام مرگ میگیرد و آن را که نمرده است بهنگام خواب جانش را میگیرد ابن زیاد، گفت هنوز جرات پاسخ گوئی بمن داری؟ این را ببرید و گردنش را بزیند، عمه اش زینب این دستور بشنید و فرمود: ای پسر زیاد تو که کسی برای من باقی نگذاشتی اگر تصمیم کشتن این یکی را هم گرفته ای مرا نیز با او بکش، علی علیه السلام بعمه اش فرمود: عمه جان آرام باش تا من با او سخن بگویم سپس رو باین زیاد کرده فرمود: ای پسر زیاد مرا با مرگ میترسانی؟ مگر ندانسته ای که کشته شدن عادت ما است و شهادت مایه سر بلندی ما.

ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلِهِ فَحَمَلُوا إِلَى دَارٍ إِلَى جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ فَقَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَدْخُلَنَّ عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أُمٌّ وَلَدٍ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبَيْنَ كَمَا سُبِينَا.

ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطِيفَ بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ وَيَحْتَقُّ لِي أَنْ أَتَمَثَّلَ هُنَا بِأَبْيَاتٍ لِبَعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ يَرْتِي بِهَا قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ :

رَأْسِ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيهِ *** لِلنَّاطِرِينَ عَلَى فَنَاءِ يُرْفَعُ

*** وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ لَا مُنْكَرَ مِنْهُمْ وَلَا مُتَفَجِّعٍ

سپس ابن زیاد دستور داد تا علی بن الحسین و خاندانش را بخانه ای که کنار مسجد اعظم بود بردند زینب دختر علی فرمود: هیچ زن عرب نژادی حق ندارد بدیدار ما بیاید مگر کنیزان که آنان هم مانند ما اسیری دیده اند، سپس ابن زیاد دستور داد سر مبارک حسین علیه السلام را در کوچه های کوفه گردانند، من حق دارم در این جا ابیاتی را بعنوان مثال بگویم که آن اشعار را یکی از خردمندان در مرثیه کشته ای از اولاد پیغمبر سروده است مضمون اشعار چنین است.

سر پر نور جگر گوشه زهرا و علی *** بر سر نیزه تماشاگاه آن قوم دغااست

مسلمین اند تماشاگر و زین ام عجب است *** که نه کس را دل پر درد و نه انکار و چراست

کور گردید هر آن چشم که این منظره دید *** کر شد آن گوش که این محنت و غم را شنواست

كُحِلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَمَائِيَّةً *** وَأَصَمَّ رُزُوكَ كُلَّ أذُنٍ تَسْمَعُ

*** أَتَقَطَّتْ أَجْفَانَانَا وَكُنْتَ لَهَا كَرِيًّا وَأَنْمَتَ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهَجُّعٌ

*** مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَنَّتْ أَتَهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَلِحَظُّ قَبْرِكَ مَضْجَعٌ

قَالَ الرَّأْيِي:

ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَعِدَ الْمُنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَشْيَاعَهُ وَقَتَلَ الْكُذَّابَ ابْنَ الْكُذَّابِ فَمَا زَادَ عَلَيَّ هَذَا الْكَلَامَ شَيْئاً حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ الْأَزْدِيُّ وَكَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ وَزُهَادِهَا وَكَانَتْ عَيْنُهُ الْيَسْرَى ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَالْأُخْرَى فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَكَانَ يُلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ يُصَلِّي فِيهِ إِلَى اللَّيْلِ فَقَالَ يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّ الْكُذَّابَ شَدَّ زُخْوَابَ أَنْكَه زُ مَهْرْتِ هَمِهْ شَبُّ بُوْدُ بَخْوَابِ *** دِيْدِهْ اِي رَا كِهْ نَخْوَابِيْدُ كَنُوْنُ خْوَابِ رُوَاْسْتِ

گلشنی نیست که این آرزویش بر دل نیست *** که از آن بود زمینی که تنت را مأواست

راوی گفت: سپس ابن زیاد بر منبر شد و حمد و ثنای الهی بجای آورد و ضمن سخن گفت: سپاس خدائی را که حق و اهل حق را پیروز کرد و امیر المؤمنین و پیروانش را یاری فرمود و دروغ گو و فرزند دروغگو را کشت همین که این سخن بگفت پیش از آنکه جمله دیگری ادا کند عبد الله بن عقیف از دی برخاست و این بزرگوار از بهترین افراد شیعه و زهاد بود و دیده چپ او در جنگ جمل از دست رفته بود و دیده راستش بروز صفین، و همواره ملازم مسجد بود و همه روز را تا شب در مسجد بنماز مشغول بود، گفت: ای پسر زیاد دروغگو و پسر دروغگو تو هستی و پدرت

ابْنُ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَ أَبُوكَ وَ مَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَ أَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَ تَقْتُلُونَ أَبْنَاءَ النَّبِيِّينَ وَ تَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنْابِرِ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ الرَّأْيِي:

فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَ قَالَ مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ فَقَالَ أَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَ تَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَ تَزْعُمُ أَنَّكَ عَلَى دِينِ الْإِسْلَامِ وَ أَعُوْثَاهُ أَيُّنَ أَوْلَادِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ لَا يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاعِيَتِهِ اللَّعِينِ ابْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

قَالَ الرَّأْيِي:

فَارْدَادُ غَضِبَ ابْنَ زِيَادٍ حَتَّى انْتَفَحَتْ أَوْدَاجُهُ وَ قَالَ عَلَيَّ بِهِ فَبَدَرَتْ إِلَيْهِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَأْخُذُوهُ فَقَامَتِ الْأَشْرَافُ مِنَ الْأَرْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَصُوهُ مِنْ أَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ وَ أَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَ انْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ اذْهَبُوا إِلَى هَذَا الْأَعْمَى أَعْمَى وَ كَسَى كَسَى تُو را بر ما فرماندار کرده و پدرش، ای دشمن خدا فرزندان پیغمبران را می کشید و بر فراز منبرهای مؤمنین چنین سخن میرانید؟ راوی گفت: ابن زیاد در خشم شد و گفت این سخنگو کیست؟ عبد الله گفت: منم ای دشمن خدا خاندان پاکی را که خداوند از آنان پلیدی را بر کنار فرموده میکشی و گمان میکنی که مسلمانی؟ ای وای کجایند مهاجرین و انصار که از امیر سرکش تو که خود و پدرش بزبان محمد پیغمبر پروردگار جهانیان ملعون است انتقام بگیرند، راوی گفت: خشم ابن زیاد فزونتر شد تا آنجا که رگهای گردنش پر از خون گردید و گفت: این مرد را نزد من بیاورید پیش خدمتان از هر طرف پیش دويدند تا او را بگیرند اشراف قبیله ازد، که پسر عمویش بودند بپا خواستند و او را از دست فرّاشان گرفتند و از در مسجد بیرونش بردند و بخانه اش رساندند ابن زیاد دستور

ص: 165

الْأَزْدِ أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ كَمَا أَعْمَى عَيْنَهُ فَأَتُونِي بِهِ قَالَ فَأَنْطَلَقُوا إِلَيْهِ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَزْدَ اجْتَمَعُوا وَاجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قَبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ
قَالَ بَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زِيَادٍ فَجَمَعَ قَبَائِلَ مُضَرَ وَصَمَّهُمْ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَأَمَرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ.

قَالَ الرَّأْيِي:

فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ قَالَ وَوَصَلَ أَصْحَابُ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَفِيْفٍ فَكَسَرُوا الْبَابَ وَاقْتَحَمُوا عَلَيْهِ
فَصَاحَتْ ابْنَتُهُ أَتَاكَ الْقَوْمُ مِنْ حَيْثُ تَحْدَرُ فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاوليني سَيْفِي قَالَ فَنَاولَتْهُ إِيَّاهُ فَجَعَلَ يَدْبُ عَنْ نَفْسِهِ وَيَقُولُ داد: بروید و این کور قبیله
ازد را که خداوند دلش را نیز مانند چشمش کور کند بنزد من آورید، راوی گفت: مأمورین رفتند چون خبر بقبیله ازد رسید جمع شدند و قبیله
های یمن نیز با آنان هم آهنگی کردند تا نگذارند بزرگشان گرفتار شود راوی گفت: باین زیاد گزارش رسید، دستور داد قبیله های مضر
بخدمت زیر پرچم احضار شدند و بفرماندهی محمد بن اشعث فرمان جنگ داد راوی گفت: جنگ سختی کردند تا آنکه گروهی از عرب
در این میان کشته شدند راوی گفت: سربازان ابن زیاد تا در خانه عبد الله عقیف پیش روی کردند و در را شکستند و بخانه هجوم آوردند
دخترش فریاد برآورد: مردم آمدند از راهی که بیم آن داشتی، گفت: با تو کاری ندارند شمشیر مرا بیاور دختر شمشیر را بدست اش داد عبد
الله از خود دفاع میکرد و شعری بدین مضمون میخواند:

ص: 166

أَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ عَفِيفِ الطَّاهِرِ

عَفِيفٌ شَيْخِي وَابْنُ أُمِّ عَامِرٍ

*** كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَحَاسِرٍ

وَبَطْلٍ جَدَلْتُهُ مُغَاوِرٍ.

قَالَ وَجَعَلْتَ ابْنَتَهُ تَقُولُ يَا أَبَتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا أُحَاصِمُ بَيْنَ يَدَيْكَ الْيَوْمَ هُوَلَاءِ الْفَجْرَةَ قَاتِلِي الْعِتْرَةَ الْبَرَّةَ قَالَ وَجَعَلَ الْقَوْمُ يُدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ وَهُوَ يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ أَحَدٌ وَكُلَّمَا جَاءَهُ مِنْ جِهَةٍ قَالَتْ يَا أَبَتِ جَاءُوكَ مِنْ جِهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ وَأَحَاطُوا بِهِ فَقَالَتْ بِنْتُهُ وَإِذَا هُوَ يُحَاطُ بِأَبِي وَ لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَعِينُ بِهِ فَجَعَلَ يُدِيرُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ شِعْرُ فَرَزَنْدِ فَاضِلْمِ عَفِيفِ وَ طَاهِرِ *** بِإِمْ عَفِيفِ وَ مَامِمِ أُمِّ

عامر

بس قهرمان چابک و دلاور *** کافکندم از شما بخون شناور

راوی گفت: دخترش میگفت: پدر جان ای کاش من مرد بودم و در برابر تو امروز با این بدکاران و قاتلان خاندان نیکان مبارزه میکردم راوی گفت: مردم از هر طرف گرد او را میگرفتند و او از خود دفاع میکرد و کسی را جرات پیشرفت نبود و از هر طرف که می آمدند دخترش میگفت پدر جان از فلان سو آمدند تا آنکه افراد دشمن زیاد شد و گردش را گرفتند دخترش گفت: آه ذلیل شدم پدرم را احاطه کرده اند و یاری ندارد که پدرم از او یاری بطلبد عبد الله شمشیر بگرد خود میچرخاند و شعری

ص: 167

أَقْسِمُ لَوْ يُفْسِحُ لِي عَنْ بَصْرِي *** ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي.

قَالَ الرَّأوي:

فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى أَخَذُوهُ ثُمَّ حَمَلَ فَأَدْخَلَ عَلَيَّ ابْنَ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخْرَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ وَ بِمَا ذَا أَخْرَانِي اللَّهُ - وَ اللَّهُ لَوْ فَرَّجَ لِي عَنْ بَصْرِي *** ضَاقَ عَلَيْكَ مَوْرِدِي وَ مَصْدَرِي.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فَقَالَ يَا عَبْدَ بَنِي عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ شَتَمَهُ مَا أَنْتَ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ أَسَاءَ أَوْ أَحْسَنَ وَ أَصْلَحَ أَمْ أَفْسَدَ وَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِي خَلْقِهِ يَفْضِي بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ عُثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَ الْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلْنِي عَنْ أَبِيكَ وَ عَنكَ وَ عَنْ زِيَادٍ وَ أَبِيهِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ وَ اللَّهُ لَا سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ أَوْ تَذُوقَ الْمَوْتِ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَدِينٍ مَضْمُونٌ مِيكَفَت:

بجان دوست که گر، دیده باز بود مرا *** نبود باز شما را ره دخول و خروج

راوی گفت: آنقدر مبارزه کرد تا عبد الله را دستگیر نموده و بنزد ابن زیادش بردند چون چشمش باو افتاد گفت: سپاس خدای را که تو را خوار کرد عبد الله بن عفیف گفت: ای دشمن خدا برای چه خدا مرا خوار کرد؟ خدای را قسم ار بود دیده ام روشن *** تو را نبود رهی باز بر دخول و خروج

ابن زیاد گفت: ای دشمن خدا در باره عثمان بن عفان چه گوئی؟ گفت: ای زر خرید قبیله عیلاج ای پسر مرجانه (و فحشی چند باو داد) تو را چه با عثمان بن عفان؟ خوب کرد یا بد، اصلاح کرد یا تباهی، خدای تبارک و تعالی خود حاکم بر مقدرات آفریدگان خود میباشد که میان آنان

عَفِيفٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمَا إِنِّي قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلِدَكَ أُمَّكَ وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ عَلَيَّ
يَدِي أَلَعَنَ خَلْقِهِ وَأَبْغَضَهُمْ إِلَيْهِ فَلَمَّا كَفَّ بَصْرِي يَسْتُ عَنْ الشَّهَادَةِ وَالْآنَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَنِيهَا فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ اضْرِبُوا عَنْقَهُ فَضْرِبَتْ عَنْقَهُ
وَ صُلِبَ فِي السَّبْحَةِ.

قَالَ الرَّأوي:

وَ كَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِمَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حَبَرَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ كَتَبَ أَيْضاً إِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ
أَمِيرِ الْمَدِينَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ أَمَا عَمْرُو فَحَيْثُ وَصَلَهُ الْخَبْرُ صَدَّ عِدَّ الْمُنْبَرِ وَ حَطَبَ النَّاسَ وَ أَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ فَعَظُمَتْ وَاعِيَةُ بَنِي هَاشِمٍ وَ أَقَامُوا سِدْنَ
الْمَصَدَّائِبِ وَ عَثْمَانَ بَدَادَ وَ حَقَّ قِصَاوَتِ فَرْمَايِدِ ولى تو حال پدرت و خودت و یزید و پدرش را از من بی پرس، ابن زیاد گفت: بخدا دیگر
پرسی از تو نکنم تا شربت ناگوار مرگ را جرعه جرعه بنوشی، عبد الله بن عفيف گفت:

سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است من پیش از آنکه مادر تو را بزاید از خداوند، پروردگار خود خواسته بودم که شهادت را روزی من
گرداند و خواسته بودم که این شهادت با دست ملعون ترین خلق و مبعوضترین آنان در نزد خداوند انجام پذیرد همین که چشمم از دست
برفت از شهادت مأیوس شدم و الآن سپاس خدائی را که پس از ناامیدی شهادت را بر من روزی فرمود و مستجاب شدن دعائی را که از دیر
زمان نموده بودم بمن شناساند ابن زیاد گفت: گردنش را بزیند، گردنش را زدند و در سبخه بدارش آویختند راوی گفت: عبید الله بن زیاد بیزید
نامه نوشت و خبر کشته شدن حسین و جریان اهل و عیالش را گزارش داد و رونوشت نامه را بعمر و بن سعید بن عاص که فرماندار مدینه بود
فرستاد، اما عمر و همین که خبر باور رسید

ص: 169

وَالْمَاتِمِ وَكَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَقُولُ:

مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ

مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ

*** بَعَثْتَنِي وَأَهْلِي بَيْنِي بَعْدَ مُنْتَقِدِي

مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ صُرَّجُوا بِدَمٍ

*** مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ

أَنْ تَخْلُقُونِي بِسُوءِ فِي ذَوِي رَحِمِي.

فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ سَمِعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ هَاتِفًا يُنَادِي- بر منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و خبر رسیده را بانان اعلام کرد صدای ناله و شیون از خاندان بنی هاشم برخاست و مراسم عزا و سوگواری بپا داشتند و زینب دختر عقیل بن ابی طالب بر حسین نوحه سرائی کرد بدین مضمون:

نبی را چه گوئید پاسخ چو گوید *** که ای آخرین امت آخر چه کردید

باولاد و اهلهم پس از من کز آنان *** اسیرند و یا از ره ظلم کشتید

نه این بود پاداشم از خیر خواهی *** که بال و پر از خاندانم شکستید

چون شب فرا رسید مردم مدینه آوازی شنیدند که گوینده اش دیده نمیشد و اشعاری بدین مضمون همی خواند.

أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا *** أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّكْيِيلِ

*** كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيِّ وَمَالِكٍ وَقَبِيلِ

*** قَدْ لَعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ إِبْنِ دَاوُدَ وَ مُوسَى وَ صَاحِبِ الْإِنجِيلِ .

وَأَمَّا يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ لَمَّا وَصَلَهُ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ وَقَفَ عَلَيْهِ أَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ فِيهِ بِحَمْلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُءُوسِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَبِحَمْلِ أَثْقَالِهِ وَنِسَائِهِ وَعِيَالِهِ فَاسْتَدْعَى إِبْنَ زِيَادٍ بِمُحَقَّرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِدِيَّ فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرَّءُوسَ وَ الْأَسْرَى وَ النَّسَاءَ فَصَارَ بِهِمْ مُحَقَّرًا إِلَى الْأَشْيَاءِ كَمَا يُسَارُ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ أَهْلَ الْأَقْطَارِ .

ای گروهی که بکشتید حسین از ره جهل *** مژده کز بهر شما هست عذاب و آزار

میکنند اهل سما جمله شما را نفرین *** چه پیمبر چه صفوف ملک و مالک نار

هم سلیمان بشما لعن کند هم موسی *** هم ز عیسی بشما لعن بود بر سر دار

وَأَمَّا يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ، هَمِينٌ كَمَا نَمَى عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بَاوَرَسِيدٍ وَ مِنْ مَضْمُونِش آگَاهُ شَدَّ دَرِ پَاسِخِ نَامِهِ دَسْتُورِ دَادِ كَمَا سَرَّ بَرِيدَهُ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَرَّهَايِ أَفْرَادِي كَمَا بَاوَرَسِيدُهُ شَدَّ أَمْرَهُ بِمَعْرَافَةِ أَمْوَالِ وَ زَنَانِ وَ عِيَالَاتِ آنِ حَضْرَتِ بَشَامِ بَفَرَسْتَدِ لِذَا ابْنِ زِيَادٍ مُحَقَّرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ عَائِدِيَّ رَا خَوَاسْتِ وَ سَرَّهَا وَ اسِيرَانِ وَ زَنَانِ رَا بِتَحْوِيلِ او دَادِ مُحَقَّرِ آنَانَ رَا هَمِچُونِ اسِيرَانِ كَفَّارِ كَمَا مَرْدَمِ شَهْرِ وَ دِيَارِ آنَانَ رَا مِيدِيدَنْدِ بَشَامِ بَرْدِ .

3,14 29- فَرَوَى ابْنُ لَهْيَعَةَ وَغَيْرُهُ حَدِيثًا أَحَدْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ فَإِذَا بِرَجُلٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ مَا أَرَاكَ فَاعِيلاً فَقُلْتُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَقُلْ مِثْلَ ذَلِكَ فَإِنَّ دُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْطَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ غَفْرَهَا لَكَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قَالَ فَقَالَ لِي تَعَالَ حَتَّى أُخْبِرَكَ بِقِصَّتِي فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ اعْلَمْ أَنَّا كُنَّا خَمْسِينَ نَفْرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ فَكُنَّا إِذَا أَمْسَدْنَا وَصَدَّ عَنَّا الرَّأْسُ فِي تَابُوتٍ وَ شَرِبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ فَشَرِبَ أَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكِرُوا وَ لَمْ أَشْرَبْ مَعَهُمْ فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا وَرَأَيْتُ بَرَقًا فَإِذَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فَتِحَتْ وَ نَزَلَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ إِسْحَاقُ وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ أَجْمَعِينَ وَ مَعَهُمْ جِبْرَائِيلُ وَ خَلَقَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَدَنَا جِبْرَائِيلُ مِنَ التَّابُوتِ- ابن لهيعة و دیگری حدیثی روایت کرده است که ما از آن حدیث همان مقدار که نیاز مندیم نقل میکنیم گوید: بطواف خانه کعبه بودم که دیدم مردی میگوید: بار الها مرا بیا مرز و گمان ندارم که بیا مرزی، او را گفتم: ای بنده خدا از خدا بپرهیز و چنین سخن بر زبان میار، که اگر بشماره قطره های باران و برگ درختان گناه داشته باشی و از خدا آمرزش بخواهی خدایت می آمرزد که او آمرزنده و مهربان است گوید: مرا گفت بیا تا سر گذشت خودم را برای تو بیان کنم بهمراهش رفتم، پس گفت: بدان که من جزو همان پنجاه نفری بودم که سر بریده حسین را بشام میبردیم برنامه چنین بود که چون شب میشد سر را در صندوقی مینهادیم و خود بر گرد آن نشسته و بشرا بخواری و میگساری میپرداختیم شبی رفقای من همگی می خورده و مست شده بودند و من نخورده بودم چون تاریکی

وَ أَخْرَجَ الرَّأْسَ وَ ضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَبَلَهُ ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ وَ بَكَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَزَّاهُ الْأَنْبِيَاءُ وَ قَالَ لَهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أُطِيعَكَ فِي أُمَّتِكَ فَإِنْ أَمَرْتَنِي زَلَزَلْتُ بِهِمُ الْأَرْضَ وَ جَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا يَا جَبْرَائِيلُ فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحْوَنَا لِيَقْتُلُونَا فَقُلْتُ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ اذْهَبْ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ .

30 3- وَ رَأَيْتُ فِي تَذْيِيلِ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ بِبَغْدَادٍ فِي تَرْجَمَةِ عَلِيِّ شَبِّهِهُ جَا رَا فَا رَا كَرَفْتِ صِدَائِ رَعْدِي شَنِيدِم وَ بَرَقِي دَر خَشِيدِ، دِيدِم كِه دَر هَايِ آسْمَانِ كُشُودِه شُد وَ آدَم وَ نُوح وَ اِبْرَاهِيم وَ اِسْمَاعِيل وَ اِسْحَاق وَ يِغْمَبِر مَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِمُ اِجْمَعِينَ فِرُودِ آمَدَنَد وَ جَبْرَائِيلُ وَ جَمْعِي اِز فِرَشْتِكَا نِيْزِ بَهْمَرَاهِ شَانِ بُوَدَنَد جَبْرَائِيلُ بِنَزْدِيْكَ صِنْدُوقِ آمَدِ وَ سِرَ رَا بِيْرُوْنِ آوَرْدِ وَ بَرِ سِيْنِهْ كَرَفْتِ وَ بُوَسِيْدِشِ سِپَسِ پِيْغَمْبِرَانِ هَمْمَكِي چَنِينِ كَرَدَنَد رِسُوْلِ خُدَا بَرِ بَالِيْنِ سِرِ بَرِيْدِهْ كَرِيْهْ كَرْدِ وَ پِيْغَمْبِرَانِ حَضْرَتَشِ رَا تَسْلِيْتِ عَرَضِ نَمُوْدَنَد جَبْرَائِيلُ بَانَ حَضْرَتِ عَرَضِ كَرْدِ اِي مُحَمَّدٌ، خُدَايِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَمَنْ دَسْتُوْرِ فَرْمُوْدِهْ اِسْتِ كِه شَمَا هَرِ اَمْرِيْ دَر بَارَةِ اُمَّتِ بَفَرْمَائِيْدِ مَنْ اِحْرَا كَنِمِ اِكْرَ دَسْتُوْرِ مِيْفَرْمَائِيْدِ تَا زَمِيْنِ رَا بَلِرْزَشِ دَر آوَرْمِ وَ زِيْرِ وَ رُوِيْشِ كَنِمِ چَنَانِچِهْ بِقَوْمِ لُوطِ نَمُوْدِم رِسُوْلِ خُدَا فَرْمُوْد: نِهْ اِي جَبْرَائِيلُ اَنَانِ رَا بَا مَنْ بَرُوْزِ قِيَامَتِ دَر پِيْشِكَا هِيْهِ مَوْقِفِيْ اِسْتِ پَسِ فِرَشْتِكَا بَسُوِيْ مَا آمَدَنَد تَا مَا رَا بَكُشَنَد مَنْ كَفْتِمِ يَا رِسُوْلِ اللَّهِ اَمَانَ، اَمَانَ، فَرْمُوْد: بَرُو كِه خُدَايَتِ نِيَاْمَرُزْدِ.

و در تذييل محمد بن نجار كه شيخ المحدثين بغداد بود ديدم كه در

بْنِ نَصْرِ الشُّبُوكِيِّ بِإِسْنَادِهِ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَفْظُهُ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَحَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَيَجِيءُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِالرَّأْسِ فَخَرَجَتْ يَدٌ وَكَتَبَتْ بِقَلَمِ الْحَدِيدِ عَلَى الْحَائِطِ - أَمْ تَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا *** شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِذَلِكَ تَرَكُوا الرَّأْسَ وَهَزَمُوا .

31 2,14,3- قَالَ الرَّاوي:

وَسَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَنِسَائِهِ وَالْأَسْرَى مِنْ رِجَالِهِ فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ مِنْ شِمْرِ وَكَانَ مِنْ جُمْلَتِهِمْ فَقَالَتْ لَهُ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَقَالَ مَا حَاجَتُكَ قَالَتْ إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرْبٍ قَلِيلٍ النَّظَارَةَ وَتَقَدَّمْ إِلَيْهِمْ أَنْ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرَّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ - ترجمه علی بن نصر شبوکی این حدیث را با زیادتی نقل کرده است، اینک حدیث: راوی گفت: چون حسین بن علی کشته شد و سرش را به همراه برداشتند نشستند و بمیخوارگی پرداختند و سر را دست بدست میدادند که دیدند دستی از آستین بر آمد و با قلمی آهنین شعری بر دیوار نوشت بدین مضمون.

بروز حشر ندانم که قاتلان حسین *** چگونه چشم شفاعت بجد او دارند

راوی گفت: چون این بشنیدند سر را گذاشته و فرار کردند.

راوی گفت: کوفیان سر حسین را با زنان و مردان اسیر بردند چون بنزدیک دمشق رسیدند ام کلثوم بشمر که جزو آنان بود نزدیک شد و او را فرمود: مرا بتو نیازی است چیست؟ فرمود ما را که باین شهر میبرید از دروازه ای وارد کنید که تماشاگر کمتر باشد و دیگر آنکه باینان

وَيُنْحُونَا عَنْهَا فَقَدْ حُزِينَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَنَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤْلِهَا أَنْ يُجْعَلَ الرَّءُوسُ عَلَى الرَّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِ بَغِيًّا مِنْهُ وَكُفْرًا وَسَلَكَ بِهِمْ بَيْنَ النَّظَارِ عَلَى تِلْكَ الصِّفَةِ حَتَّى أَتَى بِهِمْ بَابَ دِمَشْقَ فَوَقَّفُوهُ عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يَقَامُ السَّبْيُ.

فَرُوي أَنَّ بَعْضَ فَضَلَاءِ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالشَّامِ أَخْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِهِ فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ إِذْ فَقَدُوهُ سَأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَلَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا وَأَنْشَأَ يَقُولُ: جَاءُوا بِرَأْسِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ *** مُتَرَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً

پیشنهاد کن که این سرها را از میان کجاوه های ما بیرون ببرند و از ما دور کنند که از بس ما را با این حال دیدند خوار و ذلیل شدیم، شمر در پاسخ خواسته آن بانو از عناد و کفری که داشت دستور داد که سرها را بر فراز نیزه ها بزنند و میان کجاوه ها تقسیم کنند و با این حال آنان را در میان تماشاگران بگردانند تا آنکه آنان را بدروازه دمشق آوردند و در پله های در مسجد جامع بپا داشتند یعنی همان جا که اسیران را نگه می داشتند.

روایت شده که یکی از فضلاء تابعین چون سر حسین علیه السلام را در شام دید یک ماه خود را از همه دوستانش پنهان کرد چون پس از مدتی که نبود او را یافتند پرسیدند چرا خود را پنهان کرده بودی؟ گفت: مگر نمی بینید چه بلایی بر سر ما آمده است؟ و اشعاری بدین مضمون انشاء کرد.

سر بریده ات ای میوه دل زهرا *** بخون خویش خضاب است و آورند بشام

وَكَانَمَا بِكَ يَا ابْنَ بَنَاتِ مُحَمَّدٍ *** فَتَلُّوا جِهَاراً عَامِدِينَ رَسُولاً

*** فَتَلُّوكَ عَطْشَاناً وَ لَمْ يَتَرَقَّبُوا فِي فَتْلِكَ التَّوِيلَ وَ التَّنْزِيلَ

*** وَ يُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَ إِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَ التَّهْلِيلَ

قَالَ الرَّاوي:

وَ جَاءَ شَيْخٌ وَ دَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ أَرَاخَ الْبِلَادَ عَنْ رِجَالِكُمْ وَ أَمَكَنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ 4 يَا شَيْخُ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ قَالَ نَعَمْ قَالَ 4 فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى قَالَ الشَّيْخُ نَعَمْ قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ 4 فَحَنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى بِكِشْتِنِ تُوْنَمُوْدِنْدَ أَشْكَارِ وَ بَعْمَدِ *** بِقَتْلِ خْتَمِ رَسْلِ ابْنِ غُرُوْهِ دُوْنِ اِقْدَامِ

لبان تشنه شهیدت نمود خصم نگفت *** گز آیه آیه قرآن توئی مراد و مراد

تورا که معنی تکبیر بودی و تهلیل *** کشند و بانگ به تکبیر، این گروه لثام

راوی گفت: پیرمردی آمد و به زنان و عیالات حسین علیه السلام که بر در مسجد ایستاده بودند نزدیک شد و گفت سپاس خدای را که شما را بکشت و نابود کرد و شهرها را از مردان شما آسوده نمود و امیر المؤمنین را بر شما مسلط کرد علی بن الحسین، باو فرمود: ای پیرمرد قرآن خوانده ای گفت:

آری، فرمود: معنای این آیه را نیکو درک کرده ای؟: بگو ای پیغمبر من برای رسالت مزدی از شما نمیخواهم بجز دوستی خویشاوندانم، پیرمرد گفت:

حَقَّهُ فَقَالَ الشَّيْخُ قَدْ قَرَأْتُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ 4 فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا عَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ وَ
لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ 4 فَتَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً قَالَ الشَّيْخُ قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ 4 فَتَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصَنَا اللَّهُ بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ .

قَالَ الرَّاوي:

فَبَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَى مَا تَكَلَّمَ بِهِ وَقَالَ بِاللَّهِ إِنَّكُمْ هُمْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ 4 تَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَحَقٌّ
أرى، این آیه را خوانده ام علی علیه السلام فرمود: خویشاوندان پیغمبر مائیم، ای شیخ در سوره بنی اسرائیل خوانده ای؟ که حق خویشاوندان
ادا کن شیخ گفت خوانده ام، علی بن الحسین فرمود: خویشاوند مائیم، ای پیر مرد این آیه را خوانده ای؟ بدانید هر چه سود بردید پنج یک آن
مخصوص خدا است و رسول و خویشاوندان رسول، گفت: آری، علی علیه السلام، باو فرمود: مائیم خویشاوندان پیغمبر، این آیه را خوانده
ای؟: خداوند خواسته است که پلیدی را از شما خاندان بردارد و شما را پاک و پاکیزه فرماید، شیخ گفت: این آیه را خوانده ام، علی علیه السلام
فرمود: مائیم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را مخصوص ما نازل فرموده است، راوی گفت: پیر مرد ساکت ایستاد و آثار پشیمانی از آنچه
گفته بود بر چهره اش نمایان بود پس از لحظه ای گفت: تو را بخدا شما همانید که گفتم؟ علی بن الحسین فرمود: بخدا قسم بدون شک ما
همان خاندانیم بحق جدّم رسول خدا که ما همان خاندانیم، پیر مرد گریان شد و عمامه

ص: 177

جَدُّنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ فَبَكَى الشَّيْخُ وَرَمَى عِمَامَتَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ جَنِّ وَإِنْسٍ ثُمَّ قَالَ هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ لَهُ 4نَعَمْ إِنْ تَبَتَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَنْتَ مَعَنَا فَقَالَ أَنَا تَائِبٌ فَبَلَغَ يَزِيدَ بِنَ مَعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ فَأَمَرَ بِهِ فُقِّتَلَ.

قَالَ الرَّاوي:

ثُمَّ أُدْخِلَ ثَقَلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنِسَاؤُهُ وَ مَنْ تَحَلَّفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَى يَزِيدَ بِنَ مَعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ وَ هُمْ مُقَرَّبُونَ فِي الْحَبَالِ فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ 4أَنْشُدْكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ رَأَى أَنَا عَلَى هَذِهِ الصَّفَةِ فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحَبَالِ فَقَطَّعَتْ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَجْلَسَ النِّسَاءَ بِرِزْمِينَ زِدَ وَ سِيسَ سِرِّ بِرِ آسْمَانَ بِرِدَاشْتِ وَ كَفَّتْ: بَارِ الْهَامَا كَهْ أَزْ دَشْمَنَانَ جَنِّي وَ انْسِي آلَ مُحَمَّدٍ بِيَزَارِيمِ بِسَ بِحَضْرَتِ عَرْضِ كَرْدٍ: أَيَا رَاهِ تَوْبَهُ أَيِ بَرَايِ مِنْ هَسْتِ؟ فَرَمُودِ: آرِي، أَكْرَ تَوْبَهُ كَنِي خِدَاوَنَدِ تَوْبَهُ تَوْرَا مِي بِذِيرِدِ وَ تَوْبَا مَا خَوَاهِي بُوَدِ عَرْضِ كَرْدٍ: مِنْ تَوْبَهُ كَارِمِ، كَرَارَشِ رِفْتَارِ أَيِنِ بِبِرْمَرِدِ بِيَزِيدِ رَسِيدِ دَسْتُورِ دَادِ أَوْرَا كَشْتَنَدِ، رَاوِي كَفَّتْ: بِسَ كَنِيزَانَ وَ زَنَانَ وَ بَا زَمَانْدَكَانِ حَسِينِ رَا كَهْ رَدِيْفِ هَمِ بِرِيسْمَانِهَا بَسْتَهْ بُوَدَنَدِ وَارَدِ مَجْلَسِ يَزِيدِ كَرْدَنَدِ چُونِ دَرِ بَرَابَرِ أَوْ بَا چَنِينِ حَالَ ائِسْتَادَنَدِ عَلِيَّ بِنِ الْحَسِينِ بِيَزِيدِ فَرَمُودِ: تَرَا بِخِدا أَيِ يَزِيدِ بَكْمَانَ تَوَا أَكْرَ رَسُولِ خِدا مَا رَا بَا ائِنِ وَضَعِ مِيدِيدِ چَهْ مِيكَرْدِ؟ يَزِيدِ دَسْتُورِ دَادِ طَنَابِهَا رَا بِرِيدَنَدِ بِسَ حَسِينِ رَا دَرِ بَرَابَرِ خِودِ كَذَاشْتِ وَ زَنَانَ رَا دَرِ بِشْتِ سِرِّ خِودِ جَايِ دَادِ تَا أَوْرَا نَهْ بِيِنَدِ عَلِيَّ بِنِ الْحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهْ ائِنِ مَنظَرِهْ رَا دِيدِ تَا پَايَانَ عَمْرِ غِذَائِي كَهْ أَزْ سِرِّ حَيَوَانَ تَهِيَّهْ شَدَهْ بِاشْدِ مِيلِ نَفْرَمُودِ وَ اَمَّا زَيْنَبُ چُونِ سِرِّ بِرِيدَهْ رَا دِيدِ دَسْتِ بِرِدِ

ص: 178

خَلْفَهُ لَيْلًا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَلَمْ يَأْكُلِ الرَّءُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ أَبَدًا وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ أَهْوَتْ إِلَى جَنِيحِهَا فَشَقَّتْهُ
ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ يُفْنِعُ الْقُلُوبَ يَا حَسَدَ بَيْتَاهُ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِنِّي يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى

قَالَ الرَّأْيِي:

فَأَبَّكَتُ وَاللَّهِ كُلَّ مَنْ كَانَ فِي الْمَجْلِسِ وَيَزِيدُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ سَاكِتٌ.

ثُمَّ جَعَلَتْ امْرَأَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ تَتَدَبُّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُنَادِي يَا حَبِيبَاهُ يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهُ يَا ابْنَ مُحَمَّدَاهُ
يَا رِبِيعَ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى يَا قَتِيلَ الْأَدْعِيَاءِ قَالَ الرَّأْيِي:

فَأَبَّكَتُ كُلَّ مَنْ سَمِعَهَا ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ بِقَضِيبِ خَيْرُزَانَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائًا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ وَقَالَ
وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ أَتَنْكُتُ بِقَضِيبِكَ تُعَرِّوْا غَرِيْبَانَ چاك زد سپس با ناله ای جانسوز كه دلها را جريحه دار ميگرد صدا زد: ای حسين، ای حبيب
رسول خدا، ای فرزند مكّه و منی، ای پسر فاطمه زهرا سرور بانوان، ای پسر دختر مصطفی، راوی گفت: بخدا قسم هر كه را كه در مجلس بود
بگريه در آورد و يزيد لعين، هم چنان ساكت بود سپس زنی از بنی هاشم كه در داخله يزيد بود شروع بنوحه سرانی برای حسين كرد صدا
ميزد: ای حبيب ما، ای سرور خاندان ما، ای پسر محمد ای سرپرست بيوه زنان و يتيمان، ای كشته فرزندان زنازادگان، راوی گفت: هر كه
صدایش را شنيد گريان شد پس يزيد ملعون عصای خيزرانش را طلبيد و با آن بر دندانهای حسين ميكويد، ابو برزّه اسلمی رو بيزيد كرد و
گفت: وای بر تو ای يزيد با عصايت دندانهای حسين فرزند فاطمه را چوب

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرِشْفُ ثَنَائِيَهُ وَثَنَائِيَا أَخِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَقُولُ 14 أَنْتُمَا سَيِّدَا سَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا قَالَ الرَّاوي:

فَعَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ فَأُخْرِجَ سَحْبًا.

قَالَ وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ ابْنِ الزُّبَيْرِ :

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِيَدْرِ شَهْدُوا *** جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ

لَأَهْلُوا وَ اسْتَهْلُوا فَرِحًا *** نُمُ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلَّ

قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ *** وَ عَدَلْنَا بِبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ

میزنی؟ من خود شاهد بودم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دندانهای حسین و برادرش حسن را می مکید و میگفت: شما دو سرور جوانان اهل بهشتید خدا بکشد کشنده شما را و لعنت اش کند و دوزخ را برای او آماده نماید که چه جایگاه بدی است، راوی گفت: یزید بر آشف و دستور داد او را از مجلس بیرون کنند پس کشان کشان او را از مجلس بیرون بردند راوی گفت: یزید اشعاری از ابن زبیری میخواند بدین مضمون:

پدرانم که بیدر از خروج *** ناله ها از دم شمشیر شنید

کاش بودند و بگفتندی شاد *** دست تو درد مبیناد یزید

آنقدر سرور از آنان کشتیم *** تا که با بدر برابر گردید

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا *** خَيْرُ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ

لَسْتُ مِنْ خَنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِم *** مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَّ

قَالَ الرَّأْيِي:

فَقَامَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَتْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ
كَذَلِكَ يَقُولُ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ
أَفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصَبْنَا نَسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأُمَمُ رَاءً أَنْ بِنَا هَوَانًا عَلَيْهِ وَبِكَ عَلَيْهِ كِرَامَةٌ وَأَنَّ ذَلِكَ بَازِي هَاشِمٍ وَمَالِكٍ اسْتِ وَجَزَائِنِ *** خَبْرِي
نَامِدُ وَوَحْيِي نَرْسِيدُ

نیم از خندف اگر نستانم *** کینه ام ز آل نبی بی تردید

راوی گفت: زینب دختر علی بن ابی طالب بپا خواست و گفت:

سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است و درود بر پیغمبر و همه فرزندان خدای سبحان سخن بر است فرمود که چنین فرماید: پایان
کار آنان که بسیار کار زشت کردند این است که آیات الهی را دروغ پنداشته و آنها را مسخره میکنند ای یزید تو که زمین و آسمان را از هر
طرف بر ما تنگ گرفتی و ما را مانند کنیزان باسیری می کشند، به گمانت که این خواری ما است در پیشگاه خداوند و تو را در نزد خدا
احترامی است؟ و این از آن است که قدر تو در نزد خداوند بزرگ است؟ که این چنین باد در بینی انداختی و متکبران نگاه میکنی شاد و
خرمی که پایه های دنیا را بسود خود محکم

لِعِظْمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ فَشَ مَحَتْ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِظْفِكَ جَدْلَانَ مَسْرُوراً حَيْثُ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسَّ تَوْتِقَةً وَ الْأُمُورَ مُتَسَيِّمَةً وَ حِينَ صَدَّ مَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا فَمَهْلًا مَهْلًا أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّنا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمَلِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ أَمِنْ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ إِمَاءَكَ وَ سَوْقَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَ بَايَا قَدْ هَتَّكَتَ سَ ثُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ وَجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحْنَ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ وَ الدُّنْيِيُّ وَ الشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَ لِيٍّ وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٍّ وَ كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةٌ مِنْ لَفْظِ فُوهٍ أَكْبَادَ الْأَزْكَيَاءِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دِيدِهِ وَ رَشْتَهُ كَارِهَارًا بِهِمْ پِيوسته مشاهده نموده و حكومت و قدرتی را كه از آن ما بود بدون مزاحم بدست آورده ای، آرام، آرام، مگر فرموده خدا را فراموش کرده ای؟ كه كافران گمان نبرند مهلتی را كه ما بآنان میدهیم بخیر آنان است مهلت ما فقط بآن منظور است كه گناهشان فزونتر گردد و شكنبه ای ذلت بخش برای آنان آماده است ای فرزند آزادشدگان این رسم عدالت است؟ كه زنان و كنیزان خود را پشت پرده جای داده ای ولی دختران رسول خدا اسیر و دست بسته در برابرت، پرده های احترامشان هتك شده و صورت هایشان نمایان، آنان را دشمنان، شهر بشهر میگردانند و در مقابل دیدگان مردم بیابانی و كوهستانی و در چشم انداز هر نزدیک و دور و هر پست و شریف نه از مردانشان سرپرستی دارند و نه از یارانشان حمایت كننده ای، چه چشم داشت از کسی كه دهانش جگرهای پاكان را بیرون انداخت (و جویدن نتوانست) و گوشت اش از خون شهیدان روئید و چه

دِمَاءِ الشَّهْدَاءِ وَ كَيْفَ يَسَّ تَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَالسَّنَانِ وَالْإِحْنِ وَالْأَضْغَانِ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ -
لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا *** ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تُسَلِّ

مُنْتَحِيًّا عَلَيَّ ثَنَائِي أَبِي عَبْدَ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّتُهَا بِمُخَصَّرَتِكَ وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَ قَدْ نَكَاتِ الْقَرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بِإِرْفَاتِكَ
دِمَاءِ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ تَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكًا مَوْرَدَهُمْ وَ
لَتَوَدَّنَّ أَنَّكَ سَدَلْتِ وَ بَكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَ أَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَدَفَكَ
دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ لَا انتَظَرِ در تأخیر دشمنی ما اهل بیت از کسی که با دیده بغض و دشمنی و توهین و کینه
جوئی بر ما نگریست و پس از این همه، بدون اینکه خود را گنهکار به بینی و بزرگی این عمل را درك کنی میگوئی کاش بودند بگفتندی شاد
*** دست تو درد مبیناد یزید

در حالی که با چوب دستی اشاره بدنندانه‌های ابی عبد الله سرور جوانان اهل بهشت میکنی و با چوب دستی خویش دندانهای حضرت را
میزنی چرا چنین نگوئی؟ تو که پوست از زخم دل ما برداشتی و ریشه ما را درآوردی با این خونی که از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و
ستارگان درخشان روی زمین از اولاد عبد المطلب ریختی یزید، پدران را بانگ میزنی بگمانت که صدایت بگوششان میرسد بهمین
زودی بجائی که آنان هستند خواهی رفت و آن وقت آرزو خواهی کرد که ای کاش دستت چلاق بود و زبانت لال و چنین حرفی نمیزدی و
کاری که کرده ای نمیکردی بار الها حق ما را

حَزَزْتَ إِلَّا لِحَمِّكَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكَ دِمَائِ ذُرِّيَّتِهِ وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَ لِحَمِّتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ سَمْلَهُمْ وَ يَلْتُمُ شَعَثَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقَّتِهِمْ وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَصِيْمًا وَ بِجَبْرِئِيلَ ظَهِيْرًا وَ سَ يَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَتَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ بَسًّا لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَيُّكُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضْعَفُ جُنْدًا وَ لَيْنُ جَرْتٍ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَصْعِرُ قَدْرَكَ وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِيْعَكَ وَ أَسْتَكْتِرُ تَوْبِيْحَكَ لَكِنَّ الْعِيُونَ عِبْرَى وَ الصُّدُورَ حَزَى الْآلَا- فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا- باز گیر و از آنکه بما ستم کرد انتقام بگیر و خشم خود را بر کسی که خونهای ما را ریخت و یاران ما را کشت فرود آر، یزید بخدا قسم ندریدی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را و مسلماً با همین باری که از ریختن خون ذریه رسول خدا و هتك احترام او در خاندان و خویشانش بر دوش داری به رسول خدا وارد خواهی شد هنگامی که خداوند همه را جمع مینماید و پراکندگی آنان را گردآورد و حق آنان را بازگیرد آنانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده میندار بلکه زندگانند و در نزد پروردگارشان از روزیها برخوردار، و همین تو را بس که خداوند حاکم است و محمد طرف دعوا و جبرئیل پشتیبان او و بهمین زودی آنکه فریبت داد و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد خواهد فهمید که ستمکاران را عوض بدی نصیب است و کدام يك از شما جایگاهش بدتر و سپاهش ناتوان تر است و اگر چه پیش آمدهای ناگوار روزگار، مرا بسخن گفتن با تو کشانده ولی در

وَتِلْكَ الْجُثَّةُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاجِي تَنْتَابُهُمَا الْعَوَاسِلُ وَتُعْفِرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ وَ لَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَعْنَمَا لَتَجِدُنَا وَشِيكًا مَعْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ فَإِلَى اللَّهِ الْمُسْتَتَكِي وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَ اسْعَ سَعِيكَ وَ نَاصِبُ جُهْدِكَ فَوَ اللَّهُ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَ حِينًا وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرْحُصُ عَنَّا عَارَهَا وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدٌ وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ فَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ - عین حال ارزش ات از نظر من ناچیز و سرزنشت بزرگ و ملامتت بسیار است چه کنم که چشمها پر اشک و سینه ها سوزان است هان که شگفت آور است و بسی مایه شگفتی است که افراد نجیب حزب خدا در جنگ با احزاب شیطان که برده گان آزاد شده بودند کشته شوند و این دستها است که خون ما از آن ها میچکد و این دهن ها است که از گوشت ما پر آب شده و این پیکرهای پاک و پاکیزه که پی در پی خوراک گرگهای درنده گشته و در زیر چنگال بچه کفتارها بخاک آلوده شده است و اگر امروز ما را برای خود غنیمتی می پنداری بهمین زودی خواهی دید که مایه زیانت بوده ایم و آن هنگامی است که هر چه از پیش فرستاده ای خواهی دید و پروردگار تو بر بندگان ستم روا نمیدارد من شکایت بنزد خدا برم و توگلم باو است هر نیرنگی که خواهی بزن و هر اقدامی که توانی بکن و هر کوششی که داری دریغ مدار که بخدا قسم که نه نام ما را توانی محو کردن و نه نور وحی ما را خاموش کردن و به ما نخواهی رسید و این ننگ از دامن تو شسته نخواهد گشت مگر نه این است که رأی تو دروغ است و روزهای قدرتت انگشت شما رو

الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَلَاخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ وَنَسَأَلُ اللّٰهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَيُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَيُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَحَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ .

فَقَالَ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللّٰهِ - يَا صَبِيحَةَ تُحَمَّدٍ مِنْ صَوَائِحِ *** مَا أَهْوَنَ النَّوْحَ عَلَى النَّوَائِحِ .

قَالَ الرَّاوي:

ثُمَّ اسْتَشَارَ أَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ فَقَالُوا لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ كُلِّ سَوْءٍ جَرَوْا فَقَالَ لَهُ التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ انْظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعُهُ بِهِمْ .

اجتماعت پراکنده، روزی میرسد که منادی ندا میکند هان لعنت خدا بر ستمکاران باد پس سپاس پروردگار جهانیان را که اول ما را با خوشبختی و مغفرت و آخر ما را با شهادت و رحمت پایان داد و از خدا میخواهم که پاداش آنان را بطور کامل و هر چه بیشتر عطا فرماید و ما را بازماندگان نیکی گرداند که او مهربان و با محبت است و خداوند ما را بس است و وکیل نیکویی است یزید در جواب شعری خواند بدین مضمون:

بسا ناله ای کان پسندیده تر *** که آسان بود نوحه بر نوحه گر

راوی گفت: سپس یزید با اهل شام مشورت نمود که با اسیران چه کند؟ آنان نظری دادند (که بحکم مراعات ادب با خاندان رسالت ترجمه نشد) نعمان بن بشیر گفت: به بین رسول خدا با آنان چه میکرد؟ تو نیز همان کن پس مردی از اهل شام نگاهش بفاطمه دختر حسین افتاد گفت یا امیر المؤمنین این کنیز را بمن ارزانی دار، فاطمه بعمه اش گفت: عمّه

فَنظَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا يَا عَمَّتَاهُ
 أَوْتَمْتُ وَأَسَّ تَخْدُمُ فَقَالَتْ زَيْنَبُ لَا وَلَا كَرَامَةَ لِهَذَا الْفَاسِقِ فَقَالَ الشَّامِيُّ مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ فَقَالَ يَزِيدُ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَتِلْكَ زَيْنَبُ
 بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ الشَّامِيُّ الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ الشَّامِيُّ لَعَنَكَ اللَّهُ يَا
 يَزِيدُ أَتَقْتُلُ عِتْرَةَ نَبِيِّكَ وَتَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ وَاللَّهِ مَا تَوَهَّمْتُ إِلَّا أَنَّهُمْ سَبِي الرُّومِ فَقَالَ يَزِيدُ وَاللَّهِ لَا لِحِقَّتْكَ بِهِمْ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَضَرَبَتْ عَنْقُهُ.

قَالَ الرَّاوي:

وَدَعَا يَزِيدُ بِالْحَاطِبِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَصَّ عَدَّ الْمُنْبَرِ فَيَذِمُّ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ صَدَّ لَمَوَاتُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا فَصَعِدَ وَبَالَغَ فِي ذَمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالْمَدْحِ لِمَعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ عَلَيْهِمَا لَعَائِنُ اللَّهِ - جان یتیم شدم کنیز هم بشوم؟ زینب فرمود: نه اعتنائی باین فاسق نکن، شامی
 گفت: این کنیزک کیست؟ یزید گفت: این، فاطمه دختر حسین است و آنهم زینب دختر علی بن ابی طالب است شامی گفت: حسین پسر
 فاطمه و علی فرزند ابو طالب؟ گفت: آری، شامی گفت: خدا تو را لعنت کند ای یزید فرزند پیغمبر را می کشی و خاندانش را اسیر میکنی
 بخدا قسم من بگمانم که اینان اسیران روم اند یزید گفت: بخدا که تو را نیز بانان می پیوندم پس دستور داد و گردنش را زدند راوی گفت: یزید
 سخنگوی دربار را طلبید و دستور داد که بر منبر شود و از حسین و پدرش بدگویی کند سخنگو بمنبر شد و نسبت بامیر المؤمنین و حسین
 شهید علیهما السلام بسیار بدگویی کرد و از معاویة و یزید ستایش، علی بن الحسین علیه السلام بانگ بر او زد و گفت: و ای بر تو ای
 سخنگو

ص: 187

فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ 4 وَيَلِكُ أَبْهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ وَ لَقَدْ أَحْسَنَ ابْنُ سِنَانٍ الْخَفَاجِيُّ فِي وَصْفِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ - أَعْلَى الْمَنَابِرِ تُعْلِنُونَ بِسَبِّهِ *** وَ بِسَيْفِهِ نُصِبَتْ لَكُمْ أَعْوَادُهَا.

قَالَ الرَّاوي:

وَ وَعَدَ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَنَّهُ يَقْضِي لِي لِهْ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ لَا يَكُونُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ فَأَقَامُوا بِهِ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وَجُوهُهُمْ وَ كَانُوا مُدَّةَ إِقَامَتِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ يُنُوحُونَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قَالَتْ سَكِينَةُ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مُقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنَّ رِضَاةَ الْمَخْلُوقِ رَا بَخْشَمِ أَفْرِيدْكَارِ خَرِيدِي نَشِيمَنگَاةِ خُودِ رَا دَرِ آتَشِ بِي بَيْنِ رَاسْتِي كِه ابْنِ سِنَانِ خَفَاجِي دَرِ تَوْصِيفِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ چِه خُوبِ سِرُودِه اسْتِ شَعْرِي رَا كِه مَضْمُونِش چِنِين اسْتِ:

بِدگویی از کسی بنمایند آشکار *** بر منبری که تیغ وی اش پایه برافراشت

راوی گفت: آن روز یزید لعین بعلی بن الحسین وعده داد که سه حاجت او را برآورده خواهد نمود سپس دستور داد آنان را در منزلی جای دادند که نه از گرما نگاهشان میداشت و نه از سرما، آنجا بودند تا آنکه صورت‌هایشان پوست انداخت و در تمام مدتی که در این شهر بودند کارشان نوحه سرائی بر حسین بود، سکینه گفت: چهارمین روزی بود که ما در شام بودیم خوابی دیدم و خوابی طولانی نقل فرموده که در پایان آن میگوید زنی دیدم که بر هودجی سوار است و دست بر سر گذاشته پرسیدم این زن

ص: 188

رُؤْيَا وَذَكَرْتُ مَنَاماً طَوِيلاً تَقُولُ فِي آخِرِهِ رَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَيَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَى رَأْسِهَا فَسَأَلْتُ عَنْهَا فَقِيلَ لِي هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُمُّ أَبِيكَ فَقُلْتُ وَاللَّهِ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَلَأُخْبِرَنَّ مَا صُنِعَ بِنَا فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا فَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَأَقُولُ يَا أُمَّاهُ جَحَدُوا وَاللَّهِ حَقًّا يَا أُمَّاهُ بَدَدُوا وَاللَّهِ شَدْ مَلْنَا يَا أُمَّاهُ اسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرِيمَنَا يَا أُمَّاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبَانَا فَقَالَتْ لِي 15 كَفَى صَوْتِكَ يَا سَكِينَةَ فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَاطَ قَلْبِي هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ .

وَرَوَى ابْنُ لَهَيْعَةَ عَنْ أَبِي أُسُودٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: لَقِينِي رَأْسَ الْجَالُوتِ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ دَاوُدَ لَسَبْعِينَ أَبًا وَإِنَّ الْيَهُودَ تَلْقَانِي فَتَعْظُمُنِي وَأَنْتُمْ لَيْسَ بَيْنَ ابْنِ نَبِيِّكُمْ وَبَيْنَهُ إِلَّا أَبٌ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَلَدَهُ.

کیست؟ بمن گفتند: این فاطمه دختر محمد است و مادر پدر تو است گفتم:

بخدا که باید بنزدش بروم و بگویم که چه با ما کردند شتابان بسویش دویدم و خود را باورساندم و در برابرش ایستادم و گریه کنان میگفتم: مادر جان بخدا که حق ما را انکار کردند مادر، بخدا که جمعیت ما را پراکندند مادر جان بخدا که حریم ما را مباح دانستند مادر جان بخدا که حسین پدر ما را کشتند چون این سخنان از من شنید فرمود: سکینه بیش از این مگو که بند دلم را بریدی این پیراهن پدر تو است که از خودم جدایش نخواهم نمود تا با همین پیراهن خدا را ملاقات کنم.

و ابن لهیعة از ابی الاسود محمد بن عبد الله روایت کرده است که رأس الجالوت (بزرگ یهودان) مرا ملاقات کرد و گفت بخدا میان من و داود هفتاد پدر فاصله است و یهود وقتی بمن میرسند احترامم میگذارند و میان

وَرُوِيَ عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ 4 لَمَّا أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشَّرْبِ وَيَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَيَسْتَرْبُ عَلَيْهِ فَحَصَدَ ذَلِكَ يَوْمَ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَكَانَ مِنْ أَشْرَافِ الرُّومِ وَعَظَمَائِهِمْ فَقَالَ يَا مَلِكَ الْعَرَبِ هَذَا رَأْسُ مَنْ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ مَا لَكَ وَلِهَذَا الرَّأْسِ فَقَالَ إِنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَلِكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُخْبِرَهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَصَاحِبِهِ حَتَّى يُشَارِكَ فِي الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ فَقَالَ يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ الرُّومِيُّ وَمَنْ أُمُّهُ فَقَالَ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَزَنْدِ بِيغمير شما و بیغمیر یک پدر بیشتر فاصله نیست که فرزندان را کشتید:

و از امام زین العابدین روایت شده است که چون سر بریده حسین را نزد یزید آوردند مجالس میگساری ترتیب میداد و سر مبارک را می آورد و در مقابل خود میگذاشت و بر آن سفره میخوارگی میکرد روزی سفیر پادشاه روم که خود یکی از اشراف و بزرگان بود در مجلس حضور داشت گفت: ای شاه عرب این سر از کیست؟ یزید گفت: تو را با این سر چکار؟ گفت: من که بنزد پادشاه باز میگردم از آنچه دیده ام از من می پرسد دوست داشتم که داستان این سر و صاحب سر را برایش گفته باشم تا او نیز شریک شادی و سرور تو باشد یزید ملعون گفت: این سر حسین بن علی بن ابی طالب است رومی گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه دختر رسول خدا نصرانی گفت: نفرین بر تو و دین تو، دین من که بهتر از دین شما است زیرا پدر من از نواده گان داود است و میان من و داود پدران بسیاری فاصله

فَقَالَ النَّصْرَانِيُّ أَفَّ لَكَ وَ لِدِينِكَ لِي دِينَ أَحْسَنُ مِنْ دِينِكُمْ إِنَّ أَبِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ آبَاءٌ كَثِيرَةٌ وَ النَّصَارَى يُعَظِّمُونِي وَ يَأْخُذُونَ مِنْ تُرَابِ قَدَمِي تَبْرُكًا بَأْتِي مِنْ حَوَافِدِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمَّ وَاحِدَةٌ فَأَيُّ دِينٍ دِينُكُمْ ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيسَةِ الْحَافِرِ فَقَالَ لَهُ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ فَقَالَ بَيْنَ عُمَانَ وَ الصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرُهُ سَنَةٌ لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانٌ إِلَّا بَلَدَةٌ وَاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ طُولُهُ ثَمَانُونَ فَرَسًا خَافِي ثَمَانِينَ فَرَسًا خَافِي وَ جِهَ الْأَرْضِ بَلَدَةٌ أَكْبَرُ مِنْهَا وَ مِنْهَا يُحْمَلُ الْكَافُورُ وَ الْيَاقُوتُ أَشَدَّ جَارَهُمُ الْعُودُ وَ الْعَنْبَرُ وَ هِيَ فِي أَيِّدِي النَّصَارَى لَا مُلْكَ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ وَ فِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كَنَائِسُ كَثِيرَةٌ وَ أَعْظَمُهَا كَنِيسَةُ الْحَافِرِ فِي مِحْرَابِهَا حَقَّةٌ ذَهَبٍ مُعَلَّقَةٌ فِيهَا حَافِرٌ يَقُولُونَ اسْتِ وَ نَصَارَى مَرَا بَزْرَگ مِشْمَارَنْد وَ اَز خَاكِ پَاى مَن بَعْنَوَانِ تَبْرَكَ كِه مَن نَوَادَه دَاوَدَم بَر مِيدَارَنْد وَ شَمَا پَسَر دَخْتَر رَسُولِ خُدَا رَا مِیكَشِيد بَا اِیْنَكِه مِیَان اُو وَ پِیغَمْبَرِ شَمَا یَك مَادَر بِیْشْتَر فَاصِلَه نِیْسْت اِیْن چِه دِیْنِی اسْت؟ سِپَس بِه یَزِیدِ گُفْت: دَاسْتَانِ كِلِیْسَاى حَافِرِ رَا شَنِیْدِه اِی؟ گُفْت: بَگُو تَا بَشْنُومِ گُفْت: دَرِیَانِی اسْت مِیَانِ عُمَانَ وَ چِیْنِ كِه یَك سَالِ رَا هِیْجِ اَبَادِی دَرِ اَن نِیْسْت مَگَرِ یَكِ شَهْرِ كِه دَرِ وَسْطِ دَرِیَا اسْت دَرِ هَشْتَادِ فَرَسِخْ، شَهْرِی بَزْرَگْتَرِ اَزِ اَن بَرُوى زَمِیْنِ نِیْسْت صَادِرَاتَشِ كَافُورِ وَ یَاقُوتِ اسْت وَ دَرِخْتَانَشِ هَمِه عُودِ اسْت وَ عَنْبَرِ وَ دَرِ تَصْرِفِ نَصَارَى اسْت وَ هِیْجِ یَكِ اَزِ پَادِشَاهَانِ رَا بَجَزِ نَصَارَى اَنجَا مَلِكِی نِیْسْت وَ دَرِ اِیْنِ شَهْرِ كِلِیْسَاهَاى بَسِیَارِی اسْت كِه اَزِ هَمِه بَزْرَگْتَرِ كِلِیْسَاى حَافِرِ اسْت اَزِ مِحْرَابِ اَن كِلِیْسَا حَقَّةٌ طَلَائِی اَوِیْزَانِ اسْت كِه نَاخَنِ دَرِ مِیَانِ اَن حَقَّةُ اسْت وَ مِیگُویَنْد: نَاخَنِ

إِنَّ هَذَا حَافِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ زَيَّنُوا حَوْلَ الْحَقَّةِ بِالذَّبَّاجِ يَقْصِدُهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارَى وَيَطُوفُونَ حَوْلَهَا وَ
 يُقْبَلُونَهَا وَيَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَهَا هَذَا شَأْنُهُمْ وَرَأْيُهُمْ بِحَافِرِ حِمَارٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ حَافِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عَيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ
 نَبِيُّهُمْ وَأَنْتُمْ تَقْتُلُونَ إِيْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ فَلَا بَارَكَ اللَّهُ تَعَالَى فِيكُمْ وَلَا فِي دِينِكُمْ فَقَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ اقْتُلُوا هَذَا النَّصْرَانِيَّ لِنَلَّا يَقْصِدَ حَنِي فِي بِلَادِهِ
 فَلَمَّا أَحَسَّ النَّصْرَانِيُّ بِذَلِكَ قَالَ لَهُ أَ تُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي قَالَ نَعَمْ قَالَ اْعْلَمِ أَنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيِّكُمْ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ يَا نَصْرَانِيَّ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ
 فَتَعَجَّبْتُ مِنْ كَلَامِهِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ وَثَبَ إِلَى رَأْسِ دِرَازِ كُوشِي اسْتِ كِه عَيْسَى سِوَارِ
 بِرِ آن مِشْد نِصَارِي آن حَقَّه رَا بِر حَرِيرِي پِيچِيدِه اِنْد و هِمِه سَالِه يَك جِهَانِ از نِصَارِي آنجَا مِي آينْد و بِر گِرْدِ آن حَقَّه طِوَافِ مِيكِنْد و آن رَا
 مِيبِوسِنْد و دِر نِزْدِ آن حَاجَتِهَائِي خُودِ رَا از خُدَايِ تَعَالَى مِيخِوَاهِنْد اَيْنِ رِفْتَارِ و عَقِيدَه أَنَا نِ اسْتِ نِسْبَتِ بِنَاخِنِ دِرَازِ كُوشِي كِه بَگْمَانِشَانِ نَاخِنِ
 دِرَازِ كُوشِ سِوَارِي پِيغْمِبَرِشَانِ اسْتِ و شِمَا پِسرِ دِخْتَرِ پِيغْمِبَرِ خُودِ رَا مِي كَشِيدِ، خُدَاوِنْدِ شِمَا رَا و دِينِ شِمَا رَا مِبَارَكِ نَكِنْدِ يَزِيدِ لَعِينِ
 كُفْتِ: اَيْنِ نِصْرَانِي رَا بَكَشِيدِ تَا آبِرُويِ مِرَا دِرِ كُشُورِ خُودِ نِبِرْدِ چُونِ نِصْرَانِي اِحْسَاسِ كِرْدِ كِه يَزِيدِ دِرِ صِدْدِ كُشْتِنِ او اسْتِ كُفْتِ: مِگَرِ تَصْمِيمِ
 كُشْتِنِ مِرَا دَارِي؟ كُفْتِ آري، كُفْتِ: بَدَانِ كِه مِنِ دِيشِبِ پِيغْمِبَرِ شِمَا رَا بِخِوَابِ دِيدِمِ كِه بَمِنِ مِيغَرِ مِوَدِ: اِي نِصْرَانِي تُو اِهْلِ بَهِشْتِي و مِنِ ازِ سَخِنِ
 آن حِضْرَتِ دِرِ شَكُفْتِ شُدِمِ شِهَادَتِ مِيدِهْمِ كِه نِيسْتِ خُدَائِي بِه جِزِ خُدَاوِنْدِ و مُحَمَّدِ فِرِسْتَادَه او اسْتِ سِپِسِ ازِ جَايِ خُودِ پَرِيدِ و سِرِ
 حَسِينِ عَلِيهِ السَّلَامِ رَا بَرْدَاشْتِ و بِرِ سِينِهِ گِرْفْتِ

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَجَعَلَ يُقَبِّلُهُ وَيَبْكِي حَتَّى قُتِلَ قَالَ وَخَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا يَمْشِي فِي أَسْوَاقِ دِمَشْقَ فَاسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو فَقَالَ لَهُ كَيْفَ أَمْسَيْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ 4 أَمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ يَا مِنْهَالُ أَمْسَتِ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ وَأَمْسَتِ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَى سَائِرِ الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا وَأَمْسَيْنَا مَعَشَرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَنَحْنُ مَغْضُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا أَمْسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ .

وَلِلَّهِ دَرٌّ مَهْيَارَ حَيْثُ قَالَ شِعْرٌ:

يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مِنْبَرِهِ *** وَتَحْتَ أَرْجُلِهِمْ أَوْلَادَهُ وَصَعُوا

و او را می بوسید و گریه می کرد تا کشته شد، راوی گفت: روزی زین العابدین علیه السلام بیرون آمد و در بازارهای دمشق قدم میزد منهل بن عمرو با آن حضرت رو برو شد عرض کرد: یا ابن رسول الله روزهای را چگونه بشب می‌رسانید؟ فرمود: روزی بر ما گذشت که مانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون بودیم که فرزندانمان را سر می‌بریدند و زنانمان را زنده نگاه میداشتند ای منهل روزی بر عرب گذشت که بر عجم می‌بالید که محمد از آن قبیله است و روزی بر قریش گذشت که بر دیگر عربها مباحات میکرد که محمد صلی الله علیه و آله از قریش است و روزی بر ما خاندانش گذشت که حق ما غصب شده بود و خودمان کشته شده بودیم و از وطن رانده شده بودیم، در این مصیبتی که بر ما گذشت باید بگویم انا لله و انا الیه راجعون. خدا جزای خیر دهد به مهیار که شعری گفته است بدین مضمون:

تعظیم چوب منبر او را کنند ولیك *** اولاد او فتاده به بین زیر گامشان

بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ *** وَفَحَرَكُمُ أَنْكُمْ صَحَبٌ لَهُ تَبِعُ.

وَدَعَا يَزِيدٌ عَلَيْهِ لِعَائِنُ اللَّهِ يَوْمًا بَعْلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَمْرُو بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ عَمْرُو صَغِيرًا يُقَالُ إِنَّ عُمُرَهُ إِحْدَى عَشْرَةَ سَنَةً فَقَالَ لَهُ أَتُصَارِعُ هَذَا يَعْنِي ابْنَهُ خَالِدًا فَقَالَ لَهُ عَمْرُو لَا وَ لَكِنْ أَعْطِنِي سِكِّينًا وَأَعْطِهِ سِكِّينًا ثُمَّ أَقَاتَلَهُ فَقَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ:

شِسْنَةَ أَعْرِفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ *** هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا الْحَيَّةَ

وَقَالَ لِعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَذْكَرُ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ اللَّائِي وَعَدْتُكَ بِقَضَائِهِنَّ فَقَالَ لَهُ 4 الْأُولَى أَنْ تُرِيَنِي وَجْهَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ أَبِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَزَوَّدَ مِنْهُ وَ الثَّانِيَةُ أَنْ تُرَدَّ عَلَيْنَا مَا أُخِذَ مِنَّا وَ الثَّالِثَةُ إِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ أَوْلَادِ أَوْ حَسَانَ مِنْ شَمَا پيروی کنند *** فخر شماسست صحبت جد گرامشان

روزی یزید ملعون علی بن الحسین را با عمرو بن حسین احضار کرد و عمرو کودکی بود که گفته شده است یازده سال داشت و عمرو گفت: با این فرزند من خالد کشتی میگیری؟ عمرو در جواب گفت نه، بکشتی گرفتن با او حاضر نیستم ولی خنجری بمن و خنجری باو بده تا با هم بجنگیم یزید شعری خواند بدین مضمون:

ز اخزم همین خوی دارم امید *** که از مار جز مار ناید پدید

یزید بعلی بن الحسین گفت: آن سه حاجتی را که وعده داده بودم بر آورم بگو، فرمود: اول اینکه اجازه بدهی برای آخرین بار صورت سید و مولا و پدر خود حسین را به بینم، دوم اینکه آنچه از ما بیغما برده اند بما بازگردانی سوم اینکه اگر تصمیم کشتن مرا داری کسی را بهمراه این زنان بفرست تا آنان را بحرم جدشان برساند، گفت: اما روی پدرت را

عَلَى قَتْلِي أَنْ تُوَجَّهَ مَعَ هَؤُلَاءِ النَّسْوَةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ أَمَّا وَجْهُ أَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ أَبَدًا وَأَمَّا قَتْلِكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ وَأَمَّا النَّسَاءُ فَمَا يَرُدُّهُنَّ غَيْرِكَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَمَّا مَا أَخَذَ مِنْكُمْ فَأَنَا أُعَوِّضُكُمْ عَنْهُ أَصَدَّ عَافَ قِيَمَتِهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ 4 أَمَّا مَا لَكَ فَلَا تُرِيدُهُ وَهُوَ مُؤَفَّرٌ عَلَيْكَ وَإِنَّمَا طَلَبْتُ مَا أَخَذَ مِنَّا لِأَنَّ فِيهِ مِغْرَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مَقْنَعَتَهَا وَقِلَادَتَهَا وَقَمِيصَهَا فَأَمَرَ بِرَدِّ ذَلِكَ وَ زَادَ فِيهِ مِنْ عَدِيدِهِ مَا تَيْبَى دِينَارٍ فَأَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَرَّقَهَا فِي الْفُقَرَاءِ ثُمَّ أَمَرَ بِرَدِّ الْأَسَارَى وَ سَدَّ بَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَوْطَانِهِنَّ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

فَأَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرُوي أَنَّهُ أُعِيدَ فَدُفِنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى الْمَشَارِ إِلَيْهِ وَرُويَتْ آثَارٌ كَمَا هَرَكَزِ نِخَوَاهِي دِيدِ وَ أَمَا كَشْتَنْتِ، تورا بخشیدم و زنان را جز تو کسی دیگر بمدینه باز نمیگرداند و اما آنچه از شما بیغما برده اند من از خود چندین برابر قیمتش را می پردازم، فرمود: اما مال تورا که نمیخواهم و ارزانی خودت باد و من که اموال تاراج شده را باز خواستم باین منظور بود که جزو آن اموال پارچه دست بافت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و روسری و گردن بند و پیراهنش بود یزید دستور داد که این اثاثیه را بازگردانیدند و دویست دینار هم از مال خودش اضافه کرد زین العابدین علیه السلام آن دویست دینار را در میان فقیران پخش کرد سپس یزید دستور داد که اسیران خانواده حسین علیه السلام بوطنهای خودشان و بمدینه پیغمبر بازگردند.

و اما سر حسین علیه السلام روایت شده که بازش آورده و در کربلا با پیکر شریف اش دفن شد و عمل طایفه شیعه هم بر طبق همین معنی که گفتیم بوده است و

كثيرةٌ مُختلفةٌ غيرُ ما ذكرناه تركناه وضعها كيلاً يَنْفَسِحَ ما شَرَطناه مِنْ اِخْتِصَارِ الْكِتَابِ.

قَالَ الرَّاوي وَ لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَ بَلَّغُوا الْعِرَاقَ قَالُوا لِلدَّلِيلِ مُرِّبِنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ فَوَصَّ لُمَا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصَدِّعِ فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ رَجَالاً مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ وَرَدُوا لِيَزِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ وَ تَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَ الْحُزْنِ وَ اللَّطْمِ وَ أَقَامُوا الْمَائِمَةَ الْمُفْرَحَةَ لِلْأَكْبَادِ وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ فَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّاماً فَرَوَى عَنْ أَبِي حُبَابٍ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْجَبَّاصُونَ قَالُوا: كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَّاتَةِ فِي اللَّيْلِ آثَارَ گوناگونی بجز آنچه گفتیم روایت شده است که ما ناگفته گذاشتیم تا شرط اختصاری که کرده بودیم از میان نرود.

راوی گفت: چون زنان و عیالات حسین از شام بازگشتند و بکشور عراق رسیدند براهنمای قافله گفتند ما را از راه کربلا ببر پس آمدند تا بقتلگاه رسیدند دیدند جابر بن عبد الله انصاری و جمعی از بنی هاشم و مردانی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده اند برای زیارت قبر حسین علیه السلام پس همگی بیک هنگام در آن سرزمین گرد آمدند و با گریه و اندوه و سینه زنی با هم ملاقات کردند و مجلس عزائی که دلها را جریحه دار میکرد بر پا نمودند و زنانی که در آن نواحی بودند جمع شدند و چند روزی بهمین منوال گذشت.

از ابی حباب کلبی روایت شده که گفت: بنایان گچ کاری بودند که برای ما گفتند: ما که شبها به صحرای کنار قتلگاه حسین میرفتیم

میشنیدیم

ص: 196

عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَسْمَعُ الْجَنِّ يُنُوحُونَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ - مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ *** فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ

*** أَبَوَاهُ مِنْ أَعْلَى قُرَيْشٍ وَجَدَّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ

قَالَ الرَّاوي:

ثُمَّ انْقَصَ لَمَّا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ قَالَ بَشِيرُ بْنُ جَذَلَمٍ فَلَمَّا قَرَّبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بِنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَحَطَّ رِجْلَهُ وَضَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ
أَنْزَلَ نِسَاءَهُ وَقَالَ يَا بَشِيرُ رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَيَّ شَيْءٍ مِنْهُ فَقَالَ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنِّي لَشَاعِرٌ
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ خَلَّيْتُ الْمَدِينَةَ وَانْعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بَشِيرُ: فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَرَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ وَأَنْشَأْتُ أَقُولُ كَمَا طَافَهُ جَنَّ نُوْحَهُ سِرَائِي مِيكَنَنْدُ وَشَعْرِي بَدِينِ مِضْمُونِ مِيخَوَانَنْدُ.

جبینش رسول خدا مسح کرد *** از آن است برقی که در خد اوست

بود باب و مامش بزرگ قریش *** همی بهترین جد مگر جد اوست

راوی گفت: سپس از کربلا بمقصد مدینه حرکت کردند بشیر بن جذلم گفت: چون بنزدیک مدینه رسیدیم علی بن الحسین فرود آمد و بارها
را باز کرد و خیمه اش را بر پا ساخت و زنان را پیاده نمود و فرمود:

ای بشیر خدا پدرت را رحمت کند او شاعر بود تو هم شعر سرودن توانی؟ عرض کرد: آری یا ابن رسول الله من هم شاعرم حضرت
فرمود: وارد شهر مدینه بشو و مرگ ابی عبد الله را اعلام کن بشیر گفت: اسبم را سوار شدم و بتاخت وارد مدینه شدم چون بمسجد پیغمبر
رسیدم صدا بگریه بلند کردم و شعری بدین مضمون انشاد کردم.

ص: 197

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا *** قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعِي مِدْرَأُ

*** الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يَدَارُ.

قَالَ ثُمَّ قُلْتُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَعَ عَمَّاتِهِ وَأَخَوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَنَزَلُوا بِفِنَائِكُمْ وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ أَعْرِفُكُمْ مَكَانَهُ قَالَ
فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَدَّرَةٌ وَلَا مُحَجَّبَةٌ إِلَّا بَرَزْنَ مِنْ خُدُورِهِنَّ مَكْشُوفَةً شُعُورُهُنَّ مُخَمَّشَةً وَجُوهُهُنَّ ضَارِبَاتٍ خُدُودَهُنَّ يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَ
الثُّبُورِ فَلَمْ أَرِ بَأَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمَسْئَلِمِينَ مِنْهُ وَسَمِعْتُ جَارِيَةً تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقُولُ - نَعَى سَيِّدِي
نَاعٍ نَعَاءَ فَأَوْجَعَا *** وَ أَمْرَصَنِي نَاعٍ نَعَاءَ فَأَفْجَعَا

یثربیان رخت زین دیار ببندید *** زانکه حسین کشته گشت و گریه کنم زار

بیکر پاکش بکربلا شده در خون *** بر سر نی شد سرش بکوچه و بازار

بشیر گفت: سپس گفتم: این علی بن الحسین است با عمه ها و خواهرانش که نزدیک شهر رسیده اند و در کنار آن فرود آمده اند و من قاصد
اویم که جای او را بشما نشان دهم بشیر گفت: هیچ زن پرده نشین و با حجابی در مدینه نماند مگر اینکه از پشت پرده بیرون آمدند مو
پریشان و صورت خراشان و لطمه زنان صدا بوا ویلا بلند نمودند من نه از آن روز بیشتر گریه کن دیده ام و نه از آن روز بر مسلمین تلختر، و
شنیدم که کنیزی بر حسین نوحه میکرد و بدین مضمون شعر میخواند داد قاصد خبر مرگ تو و دل بشنید *** و چه گویم که از این فاجعه بر
دل چه رسید

فَعَيْنِي جُودًا بِالْذَّمِّوعِ وَاسْكُبَا *** وَجُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعًا

*** عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشِ الْجَلِيلِ فَرَعَزَعَا فَأَصْبَحَ هَذَا الْمَجْدُ وَالِدَيْنُ أُجْدَعَا

*** عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ أَشْسَعَا.

ثُمَّ قَالَتْ أَيُّهَا النَّاعِي جَدَّدْتَ حُزُنَنَا يَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَدَمَّلَ فَمَنْ أَنْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقُلْتُ أَنَا بَشِيرُ بْنُ جَذَلِمٍ وَجَهَنِي مَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنِسَائِهِ قَالَ فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَبَادَرُونِي فَضَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطَّرِيقَ وَالْمَوَاضِعَ فَنَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَتَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ بَابِ الْمُسْطَاطِ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ دِيدَانَ زِاشِكٍ عَزَائِشٍ مِنْمَائِدٍ دَرِيغٍ *** اشك ريزيد پياپی ز غم شاه شهيد

آنکه در ماتم او عرش الهی لرزید *** وز غمش مجد و شرف داد ز کف دین مجید

پسر پاک نبی الله و فرزند وصی *** گر چه آرامگه اش دور ز ما شد جاوید

سپس گفت: ای آنکه خبر مرگ برای ما آوردی اندوه ما را در ماتم ابی عبد الله تازه کردی و زخمهائی را که هنوز بهبود نیافته بود خراشیدی تو که هستی؟ خدایت رحمت کند گفتم: من بشیر بن جذلم هستم که آقايم علی بن الحسين مرا باین سو فرستاد و خودش هم در فلان جا فرود آمده است عیالات و زنان حسین علیه السلام نیز بهمراه او است بشیر گفت: مرا همان جا گذاشتند و از من پیش افتادند من باسبم رکاب زدم و بسوی آنان بازگشتم دیدم مردم

عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلًا - فَخَرَجَ وَمَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ وَخَلْفَهُ حَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ فَوَضَعَهُ لَهُ وَجَلَسَ عَلَيْهِ وَهُوَ لَا يَتَمَالَكُ عَنِ الْعَبْرَةِ وَ
از تَقَعْتُ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَحَيْنِ النَّسْوَانِ وَالجَوَارِي وَ النَّاسُ يُعْزُونَهُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ فَصَبَحَتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ صَبْحَةً شَدِيدَةً.

فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ أَنْ اسْكُتُوا فَسَكَتَتْ فَوَرَّوْنَهُمْ فَقَالَ 4 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ... مَا لِيكَ يَوْمَ الدِّينِ بَارِي الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ الَّذِي بَعْدَ فَارْتَقَعَ فِي
السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَقَرَّبَ فَسَدَّ هَدَى النَّجْوَى نَحْمَدُهُ عَلَى عِظَائِمِ الْأُمُورِ وَفَجَائِعِ الدُّهُورِ وَ أَلَمِ الْفَجَائِعِ وَ مَضَاضَةِ اللَّوَاذِعِ وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ وَ عَظِيمِ
الْمَصَائِبِ الْفَاطِظَةِ الْكَاطِظَةِ هَمَّةُ جَادِهِ وَ وَبِيَادِهِ رُوحَهَا وَ رُوحَهَا رَا كَرَفْتَهُ أَنْدَازِ اسْبِ پِيَادِهِ شَدْمِ وَ از رُوی دُوشِ مَرْدَمِ خُودِ رَا بَدْرِ خِيْمِهِ اِي كِه عَلَيِّ بِنِ
الْحُسَيْنِ دَرِ مِيَانِشِ بُوْدِ رَسَانْدَمِ حَضْرَتِ بِيْرُونِ آمَدِ وَ دِسْتِمَالِي بَدِسْتِ دَاشْتِ كِه اَشْكِ دِيْدِهِ گَانِشِ رَا بَا آنِ پَاكِ مِيكِرْدِ وَ خَادِمِي كِرْسِي
بَدِسْتِ دَنْبَالِ حَضْرَتِ بُوْدِ كِرْسِي رَا بَزْمِينِ گِذَاشْتِ حَضْرَتِ بَرِ آنِ كِرْسِي نَشِسْتِ وَ بِي اِخْتِيَارِ گَرِيه مِيكِرْدِ صَدَايِ مَرْدَمِ بَغَرِيه بَلَنْدِ شَدِ وَ زَنَانِ
وَ كَنْيَزَانِ نَالِه زَدَنْدِ مَرْدَمِ از هَرِ طَرْفِ بِحَضْرَتِ تَسْلِيْتِ عَرْضِ مِيكِرْدَنْدِ آنِ قِطْعَه از زَمِينِ يَكِ پارچِه گَرِيه شَدِ حَضْرَتِ بَا دِسْتِ اِشَارَه كِرْدِ كِه
سَاكْتِ شُوِيْدِ مَرْدَمِ از جُوشِ وَ خُرُوشِ اِفْتَادَنْدِ حَضْرَتِ فَرْمُودِ:

سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است و مالک جزا، آفریننده همه آفرینش، خدائی که از دیدگاه عقول مردم آنقدر دور است که مقام
رفیعش آسمانهای بلند را فراگرفته و بآفریدگانش آنقدر نزدیک است که آهسته ترین صدا را میشنود خدای را سپاسگزاریم بر کارهای بزرگ و
پیش آمدهای ناگوار روزگار و درد این ناگواری ها و سوزش زخم زبانها

الْفَادِحَةَ الْجَائِحَةَ أَيُّهَا الْقَوْمُ إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانَا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ وَ ثُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ قَتَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِتْرَتُهُ
 وَ سُبْيَ نِسَاءُ وَ صِبْيَتُهُ وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبَلَدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَيْسَ مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ أَيُّهَا النَّاسُ فَأَيُّ رَجَالَاتٍ مِنْكُمْ
 يُسَرُّونَ بَعْدَ قَتْلِهِ أُمُّ أَيُّ فُؤَادٍ لَا- يَحْزُنُ مِنْ أَجْلِهِ أُمُّ أَيَّةٍ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْسِبُ دَمْعَهَا وَ تَصْنَعُ عَنْ أَنْهَمَالِهَا فَلَقَدْ دَبَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ وَ بَكَتِ
 الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا وَ السَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا وَ الْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا وَ الْحَيْتَانُ وَ لَجَجُ الْبِحَارِ وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ
 أَجْمَعُونَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ أُمُّ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحِنُّ إِلَيْهِ أُمُّ أَيُّ سَمٍّ مَعَ يَسِّ مَعَ هَذِهِ الثُّلْمَةِ الَّتِي ثَلَمَتْ فِي الْإِسْلَامِ وَ لَا يَصُمُّ أَيُّهَا
 النَّاسُ أَصَبْنَا مَطْرُودِينَ مُشَرَّدِينَ مَدُودِينَ وَ مَصِيبَتِهَايَ بزرگ و دلسوز و اندوه آور و دشوار و ریشه کن ای مردم همانا خداوند که حمد و
 سپاس بر او باد ما را بمصیبتهای بزرگی مبتلا فرمود و شکست بزرگی در اسلام پدید آمد: ابو عبد الله الحسين و خانواده اش را کشتند و زنان
 و کودکان اش را اسیر کردند و سر بریده اش را بر نوک نیزه زده و شهرها را گرداندند و این مصیبتی بود که ماندنی ندارد ای مردم کدام يك از
 مردان شما میتواند پس از کشته شدن حسین شاد و خرم باشد؟ یا کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟ با کدام يك از شما اشک
 دیدگانش را حبس و از ریزش آن جلوگیری تواند نمود؟ با اینکه هفت آسمان محکم برای کشته شدنش گریه کرد و دریاها با آن همه موج و
 آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماقش و درختها با شاخه هایشان و ماهیها و امواج دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمانها همه و
 همه گریه کردند

وَسَاسٍ عَيْنٍ عَنِ الْأَمْصَارِ كَأَنَّا أَوْلَادُ تُرْكٍ وَكَابُلٍ مِنْ غَيْرِ جُرْمِ اجْتِرْمَانِهِ وَلَا مَكْرُوهٍ إِذْ تَكْتَبُنَاهُ وَلَا ثُلْمَةَ فِي الْإِسْمِ لَأَمْ تَلْمَنَاهَا مَا سَجَعْنَا بِهَذَا فِي
 آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ وَاللَّهُ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا فِإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا
 إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَكْظَمَهَا وَافْجَعَهَا وَأَوْجَعَهَا وَأَفْجَعَهَا وَأَكْظَمَهَا وَأَفْطَعَهَا وَأَمْرَهَا وَأَقْدَحَهَا فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيمَا أَصَابَنَا وَمَا بَلَغَ بِنَا فَإِنَّهُ
 عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ .

قَالَ الرَّاوي:

فَقَامَ صُوحَانُ بْنُ صَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ وَكَانَ زَمِنًا فَاعْتَدَرَ إِلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِمَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانَةِ رَجُلَيْهِ فَأَجَابَهُ بِقَبُولِ مَعذِرَتِهِ أَي مَرْدَمِ آن چَه
 دلی است که برای کشته شدنش شکافته نشود؟ و یا کدام قلبی است که ناله نکند؟ یا کدام گوشی است که این شکست اسلامی را بشنود و
 کر نشود؟ ای مردم ما صبح کردیم در حالی که از شهر خود رانده شده و در بدر بیابانها و دور از وطن بودیم گوئی که اهل ترکستان و کابلیم
 بدون هیچ گناهی که از ما سرزده باشد و کار زشتی که مرتکب شده باشیم و شکستی در اسلام وارد آورده باشیم چنین رسمی در نسلهای
 پیشین نشنیده ایم این يك کار نو ظهوری بود بخدا قسم اگر پیغمبر باینان پیشنهاد جنگ با ما را میفرمود آنچنان که سفارش ما را کرد از آنچه
 با ما رفتار کردند بیشتر نمیتوانستند کرد اِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ چه مصیبت بزرگ و دلسوز و دردناک و رنج دهنده و ناگوار و تلخ و
 جانسوزی بود ما آنچه را که روی داد و بما رسید بحساب خدا منظور میداریم که او عزیز است و انتقام گیرنده.

راوی گفت: صوحان بن صعصعة بن صوحان که زمین گیر بود برخاست و از اینکه پاهایش زمین گیر است پوزش طلبید حضرت عذرش را
 پذیرفت

ص: 202

وَحُسْنِ الظَّنِّ فِيهِ وَشَكَرَ لَهُ وَتَرَحَّمَ عَلَى أَبِيهِ .

قال علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاوس جامع هذا الكتاب:

ثم إنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَحِلَ إِلَى الْمَدِينَةِ بِأَهْلِهِ وَعِيَالِهِ وَنَظَرَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَرِجَالِهِ فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنُوحَ بِلِسَانِ أَحْوَالِهَا وَتَبُوحَ بِإِعْلَالِ الدَّمُوعِ وَإِرْسَالِهَا لِفَقْدِ حِمَاتِهَا وَرِجَالِهَا وَتَنَدُّبَ عَلَيْهِمْ نَدْبَ الثَّوَاكِلِ وَتَسْأَلَ عَنْهُمْ أَهْلَ الْمَنَاهِلِ وَتَهْيِجُ أَحْزَانَهُ عَلَى مِصَارِعِ قِتْلَاهُ وَتَنَادِي لِأَجْلِهِمْ وَاتِّكَلَاهُ وَتَقُولُ يَا قَوْمَ اعْذِرُونِي عَلَى النِّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ وَسَاعِدُونِي عَلَى الْمِصَابِ الْجَلِيلِ فَإِنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ أُنْدَبَ لِفِرَاقِهِمْ وَأَحْنُ إِلَى كِرَامِ أَخْلَاقِهِمْ كَانُوا سَمَارَ لَيْلِي وَنَهَارِي وَأَنْوَارَ ظَلَمِي وَأَسْحَارِي وَأَطْنَابَ شَرْفِي وَافْتِخَارِي وَأَسْبَابَ قُوتِي وَانْتِصَارِي وَالْخَلْفَ مِنْ شَمُوسِي وَأَقْمَارِي كَمَ لَيْلَةِ شَرْدُوا بِكَرَامِهِمْ وَازْ حَسَنَ ظَنِّشَ سِپَاسْكَزَارِي كَرْدَ وَبِرْ پَدْرِشَ رَحْمَتِ فَرَسْتَادِ.

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس گرد آورنده این کتاب گوید: سپس آن حضرت صلوات الله علیه با اهل و عیال بشهر مدینه کوچ کرد نگاهی بخانه های فامیل و مردان خانواده اش انداخت دید آن خانه ها با زیان حال همه نوحه گرند و اشک میریزند که حمایت کنندگان و مردانشان از دست رفته و مانند مادرهای داغیده گریه میکنند و از هر رهگذری جویای حال آنان می شود و بر کشته گانشان غصه ها میخورند و فریاد و مصیبتا از آن ها بلند است و میگویند: ای مردم مرا در این نوحه سرائی و ناله معذورم بدارید و مرا در این مصیبتهای بزرگ همدستی کنید که آن مردمی که من در فراق آنان گریه میکنم و بمکارم اخلاقشان دلداده ام انیس شبانه روزی من بودند و نور شبها و سحرهای تار من بودند و مایه شرافت و

وحشتي و شيدوا بانعامهم حرمتي و أسمعوني مناجات أسحارهم و أمتعوني بإبداع أسرارهم و كم يوم عمروا ربعي بمحافلهم و عطروا طبعي بفضائلهم و أوقوا عودي بماء عهدهم و أذهبوا نحوسي بنماء سعودهم و كم غرسوا لي من المناقب و حرسوا محلي من النوائب و كم أصبحت بهم أتشرف على المنازل و القصور و أميس في ثوب الجذل و السرور و كم انتاشوا على أعتابي من رفات المحذور فأقصدني فيهم منهم الحمام و حسدني عليهم حكم الأيام فأصبحوا غرباء بين الأعداء و غرضا لسهام الاعتداء و أصبحت المكارم تقطع بقطع أناملهم و المناقب تشكو لفقد شمائلهم و المحاسن تزول بزوال أعضائهم - مباحات من بودند و باعث قدرت و نیروی من بودند و جانشین خورشیدها و ماههای من بودند چه شبهایی که با بزرگواریشان وحشت مرا از من دور کردند و با نعمتهایشان پایه های احترام مرا محکم و استوار کردند و مناجاتهای سحری بگوش من رساندند و رازهای بدست من سپردند که مرا لذت بخش بود چه روزهایی که با مجالس خود سرزمین مرا آباد کرده و مشام جان مرا با فضائل شان معطر کردند و درخت خشکیده مرا با آب های پی در پی که دادند ببرگ نشانند و با سعادت روز افزونشان نحسی های مرا از میان بردند چه نهالهای منقبت که در من کاشتند و مرا از پیش آمدهای ناگوار نگهبانی نمودند چه صبحها بر من گذشت که به سبب آنان بر منزلها و کاخها اظهار شرف مینمودم و در جامه شادی و سرور میخرامیدم چه افرادی را که روزگار بشمار مرده گانشان آورده بود در شعبه های من زندگانی بخشیدند و چه خارها که از راه من برداشتند پس تیر مرگ بر آنان رسید و بحکم روزگار مورد رشك در باره آنان قرار گرفته و در نتیجه، میان دشمنان

و الأحكام تنوح لوحشة أرجائهم فيا لله من ورع أريق دمه في تلك الحروب و كمال نكس علمه بتلك الخطوب و لئن عدت مساعدة أهل العقول و خذلني عند المصائب جهل العقول فإن لي مسعدا من السنن الدارسة و الأعلام الطامسة فإنها تندب كندبي و تجد مثل وجدي و كربي فلو سمعتم كيف ينوح عليهم لسان حال الصلوات و يحن إليهم إنسان الخلوات و تشتاقهم طوية المكارم و ترتاح إليهم أندية الأكارم و تبكيهم محاريب المساجد و تناديهم مآرب الفوائد لشجاكم سماع تلك الواعية النازلة و عرفتم تقصيركم في هذه المصيبة الشاملة بل لو رأيتم وحدتي و انكساري و خلو مجالسي و آثاري لرأيتم ما يوجع قلب الصبور و يهيج أحزان الصدور لقد غريب ماندند و آماج تير كينه شدند مكارم اخلاق با بریده شدن انگشت های آنان قطع خواهد شد و با فقدان قیافه هاشان منقبت ها زبان بشکایت خواهند گشود و زیبائی ها با زوال اعضایشان زائل و احکام الهی از وحشت تاخیر افتاد نشان نوحه گر خدایا چه حقیقت تقوائی که خونش در این جنگ ها ریخته شد و چه مجسمه کمالی که پرچمش در این مصیبتها سرنگون گردید من اگر همدستی خردمندان را از دست دادم و نادانان بهنگام مصیبت مرا خوار کردند ولی بعوض از رسم های دیرین و نشانه های از میان رفته مرا یار و مددکاری هست که آنها نیز با من هم ناله اند و شریک غم و اندوه من، اگر بگوش دل بشنوید که نمازها چگونه با زبان حال بر آنان نوحه سرائی میکنند و چشم مکانهای خلوت در انتظار آنان است و مجموعه مکارم اخلاقی مشتاقشان است و اجتماعات بزرگواری بوجود آنان شادمان و محراب های مسجدها بر آنان گریان اند و نیازمندی های پر سود آنان

شمت بی من کان یحسدنی من الدیار و ظفرت بی أكف الأخطار فیا شوقاه إلی منزل سکنوه و منهل أقاموا عنده و استوطنوه لیتنی کنت إنسانا أفدیهم حز السیوف و أدفع عنهم حر الحتوف و أشفی غیظی من أهل السنان و أرد عنهم سهام العدوان و هلا إذا فاتنی شرف تلك المواساة الواجبة کنت محلا لضم جسمهم الشاجعة و أهلا لحفظ شمائلهم من البلی و مصونا من لوعة هذا الهجر و القلی فآه ثم آه لو کنت مخطا لتلك الأجساد و محطا لنفوس أولئك الأجواد لبذلت فی حفظها غایة المجهود و وفیت لها بقدم را صدا میزنند(این همه بانک و فریاد و ناله) مسلما شما را اندوهگین ساخته و می فهمیدید که در این مصیبت همگانی تقصیر کرده اید بلکه اگر تنهایی و شکستگی و خلوت شدن مجالس و خالی شدن آثار مرا میدیدید آن دیده بودید که دل شخص شکیبیا را بدرد آورد و غمهای سینه ها را بر می انگیزد محققا شهری که بمن رشک میبرد اکنون سرزنشم میکند و پنجه های خطر گلوی مرا فشار میدهد چه قدر شوق دارم بمنزلی که آنان ساکن هستند و به آبخوری که محل اقامت آنان است و آنجا را وطن خویش ساخته اند ای کاش من بصورت یک انسان بودم تا برش شمشیرها را بجان خویش میخریدم و حرارت مرگ را از آنان باز میداشتم و از نیزه داران انتقام میگرفتم و تیر دشمنان را از آنان باز میگرداندم و اکنون که چنین شرافت و فداکاری حتمی از دست من رفته کاش پیکرهای رنگ پریده آنان را محل و مأوی بودمی و لایق نگهداری قیافه های آنان از پوسیدن تا مگر از سوزش این هجران در امان میشدم آه باز آه اگر آن پیکرها در آغوش من بودند و من فرودگاه این کریمان بودم تا آنجا که میتوانستم

العهدود وقضيت لها بعض الحقوق الأوائل ووقيتها من وقع الجنادل وخدمتها خدمة العبد المطيع و بذلت لها جهد المستطيع فرشت لتلك الخدود ولأوصال فرش الإكرام والإجلال و كنت أبلغ منيتي من اعتناقها وأنور ظلمتي بإشراقها فيا شوقاه إلى تلك الأمانى ويا قلغاه لغيبة أهلي و سكاني فكل حنين يقصر عن حنيني و كل دواء غيرهم لا يشفيني وها أنا قد لبست لفقدهم أثواب الأحران و أنست بعدهم بجلباب الأشجان و آيست أن يلم بي التجلد و الصبر و قلت- { يا سلوة الأيام موعذك الحشر }

- و لقد أحسن ابن قتيبة رحمه الله تعالى و قد بكى على المنازل المشار إليها فقال در نگهدارى آنان ميكوشيدم و به پيمان هاى ديرينى كه بسته بودم وفادار ميشدم و پاره اى از حق هاى اوليه را ادا ميكردم و از پيش آمدهاى بزرگ محافظت شان مينمودم و هم چون بندگان فرمان بردار، خدمتشان را ميان مى بستم و از آنچه توانايم بود دريغ نميكردم و براى آن صورتها و پاره هاى بدنها فرش احترام و بزرگداشت ميگسترده تا از هم آغوشى آنان به آرزوى ديرين خودم رسيده و از نورشان كاشانه تاريك خود را روشن و منور ميساختم چه قدر مشتاقم كه باين آرزوهايم ميرسيدم و چه قدر پريشانم كه اهل و ساكنينم از چشم من غايب اند هر چه ناله زنىم كم زده ام و هيچ داروئى بجز آنان شفا بخش درد من نتواند بود اينك من بخاطر از دست دادن آنان جامه هاى غم بتن كرده ام و پس از آنان با لباس مصيبت ها انس گرفته ام و ار خويشتن دارى و شكيبائى مأيوسم و گفته ام كه: اى روزگار شادى ديدار در قيامت. و ابن قتيبة رحمه الله كه منزله اى اشاره شده را ديده و گريسته چه خوب اشعارى سروده است (بدين مضمون)

مررت علی آیات آل محمد *** فلم أرها أمثالها يوم حلت

*** فلا يبعد الله الديار و أهلها و إن أصبحت منهم بزعمي تخلت

*** ألا إن قتلى الطف من آل هاشم أذلت رقاب المسلمين فذلت

*** و كانوا غياثا ثم أضحووا رزية لقد عظمت تلك الرزايا و جلت

*** ألم تر أن الشمس أضححت مريضة لفقد حسين و البلاد اقشعرت.

فاسلك أيها السامع بهذا المصائب مسلك القدوة من حماة الكتاب- فقد روي عن مولانا زين العابدين عليه السلام و هو ذو الحلم الذي لا يبلغه الوصف أنه كان كثير البكاء لتلك البلوى و عظيم البث و الشكوى.

بر خانه های آل نبی چون گذر کنم *** بینم خراب و خانه دل پر شرر کنم

هرگز مباد شهر و دیارم تهی ز دوست *** هر چند خالی است کنون چون نظر کنم

زان کشتگان ماریه از آل هاشمی *** شد خوار مسلمین و چه خاکی بسر کنم

گشتند بی پناه و بدندی پناه خلق *** درد و غمی چنین ز دلم چون بدر کنم؟

زین غصّه زرد رو بفلک بینی آفتاب *** لرزد زمین چو قصّه هجرش سمر کنم

ای آنکه این مصیبت ها را میشنوی تو نیز راهی را پیش گیر که پیشوایان از حامیان قرآن رفتند که از مولای ما زین العابدين عليه السلام روایت شده است با آن همه بردباری غیر قابل توصیف که آن حضرت را بود در این

32 4- فَرُويَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: 6 إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً صَائِمًا نَهَارَهُ وَقَائِمًا لَيْلَهُ فَإِذَا حَضَرَ الْإِفْطَارُ جَاءَ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ كُلُّ يَا مَوْلَايَ فَيَقُولُ 4 فُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَائِعًا فُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَطْشَانًا فَلَا يَزَالُ يُكْرِرُ ذَلِكَ وَيَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوعِهِ ثُمَّ يَمْزُجُ شَرَابَهُ بِدُمُوعِهِ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

33 4- وَ حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ أَنَّهُ بَرَزَ يَوْمًا إِلَى الصَّحْرَاءِ قَالَ فَتَبِعْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشِيئَةً فَوَقَفْتُ وَأَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَ بُكَاءَهُ وَ أَحْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: 4 لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعْبُدُ وَ رِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ تَصَدِّيقًا وَ صِدْقًا كَرَفْتَارِي وَ اَنْدُوهُ وَ نَارَاحَتِي بزرگ بسیار گریه میکرد زیرا از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: زین العابدین بر پدرش چهل سال گریست و در این مدت روزها را روزه داشت و شبها بعبادت بر پا بوده هنگام افطار که میرسید خدمتگزارش غذا و آب حضرت را می آورد و در مقابل اش میگذاشت و عرض میکرد: آقا بفرمائید میل کنید. میفرمود: فرزند رسول خدا گرسنه کشته شد. فرزند رسول خدا تشنه کشته شد آنقدر این جمله ها را تکرار میکرد و میگريست تا غذایش از آب دیدگانش تر میشد و آب آشامیدنی حضرت با اشکش می آمیخت حال آن حضرت چنین بود تا بخدای عزّ و جلّ پیوست یکی از غلامان حضرت گفته است که روزی امام به بیابان رفت گوید: من نیز بدنبال اش بیرون شدم دیدم پیشانی بر سنگ سختی نهاده است من ایستادم و صدای ناله و گریه اش را میشنیدم

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُدِّ جُودِهِ وَإِنَّ لِحَيْتَهُ وَوَجْهَهُ قَدْ غَمِرَا بِالْمَاءِ مِنْ دُمُوعِ عَيْنَيْهِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقُضِي وَ لِبُكَائِكَ أَنْ يَقِلَّ فَقَالَ لِي 4 وَيَحَلِّكَ إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنَ نَبِيِّ لَهٗ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا فَغَيَّبَ اللَّهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْتَدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَابْنُهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَأَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَ أَخِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَدَرَعَى مَقْتُولِينَ فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَيَقِلُّ بُكَائِي .

و ها أنا اتمثل و أشير إليهم صلوات الله عليهم فأقول-

من مخبر الملبسینا باتتراحهم *** ثوبا من الحزن لا یبلی و یبلینا

شمردم هزار بار گفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقيا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا و صدقا سپس سر از سجده اش برداشت محاسن و صورتش غرق در آب بود از اشگ چشمش عرض کردم: آقای من وقت آن نرسیده که روزگار اندوهت پایان پذیرد و گریه ات کاهش یابد؟ بمن فرمود وای بر تو یعقوب بن اسحق بن ابراهیم پیغمبر و پیغمبر زاده بود و دوازده فرزند داشت خداوند یکی از فرزندانش را پنهان کرد موی سرش از اندوه فراق سفید گشت و از غم، کمرش خم شد و از گریه، دیده اش نابینا با اینکه فرزندش در همین دنیا بوده و زنده ولی من پدرم و برادرم و هیفده تن از فامیلم را کشته و بروی زمین افتاده دیدم چگونه روزگار اندوهم سر آید و گریه ام بکاهد من اینک به آن حضرات اشاره نموده و اشعاری بهمین مناسبت آورده و میگویم:

دست هجران دوخت از غم جامه ای ما را بتن *** تن ز ما پوسید و نو بینی هنوز آن پیرهن

إن الزمان الذي قد كان يضحكنا *** بقربهم صار بالتفريق يبكيننا

*** حالت لفقدهم أيامنا فغدت سودا و كانت بهم بيضا ليالينا.

و هاهنا منتهى ما أوردناه و آخر ما قصدناه و من وقف على ترتيبه و رسمه مع اختصاره و صغر حجمه عرف تميزه على أبناء جنسه و فهم فضيلته في نفسه وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطيبين الطاهرين المعصومين بود دوران وصال ار خنده پرور، روزگار *** در جدائی چشم گریان خواهد از ما بی سخن سخن

بود شبهایم چو روز از مهر روی دوستان *** لیک از بخت بدم چون شب سیه شد روز من

نوشته ما بهمین جا پایان می پذیرد و آنچه تصمیم داشتیم به آخر میرسد.

و هر کس بترتیب و رسمش آگاه شود با اینکه مختصر است و کم حجم امتیازش را نسبت به کتابهای هم جنس اش درک کرده و برتری اش را بخودی خود خواهد فهمید و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود بر محمد و فرزندان پاک و پاکیزه و معصومش - پایان ترجمه، شب يك شنبه 22 ربيع الاول مطابق 18 خرداد 1348 العبد: سيد احمد فهري زنجاني و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

ص: 211

تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم
جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(التوبة : 41)

منذ عدة سنوات حتى الآن ، يقوم مركز القائمة لأبحاث الكمبيوتر بإنتاج برامج الهاتف المحمول والمكتبات الرقمية وتقديمها مجاناً. يحظى هذا المركز بشعبية كبيرة ويدعمه الهدايا والندور والأوقاف وتخصيص النصيب المبارك للإمام عليه السلام. لمزيد من الخدمة ، يمكنك أيضاً الانضمام إلى الأشخاص الخيريين في المركز أينما كنت.

هل تعلم أن ليس كل مال يستحق أن ينفق على طريق أهل البيت عليهم السلام؟
ولن ينال كل شخص هذا النجاح؟
تهانينا لكم.

رقم البطاقة :

6104-3388-0008-7732

رقم حساب بنك ميلا:

9586839652

رقم حساب شيبا:

IR390120020000009586839652

المسمى: (معهد الغيمية لبحوث الحاسوب).

قم بإيداع مبالغ الهدية الخاصة بك.

عنوان المكتب المركزي :

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده اي، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلي، الرقم 129، الطبقة الأولى.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الإلكتروني : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزي 03134490125

هاتف المكتب في طهران 021 - 88318722

قسم البيع 09132000109 شؤون المستخدمين 09132000109.

مركز
الغمامة
اصبحان
للبحوث والتحريات الكمبيوترية



للحصول على المكتبات الخاصة الاخرى
ارجعوا الى عنوان المركز من فضلكم
www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

و للايحاء من فضلكم

٠٩١٣ ٢٠٠٠ ١٥٩

